فہرست کتاب کلمات طیبات

الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
الحمد للہ کہ مجموعہ مکتوبات حضرت غوث الثقلین و میرزا مظہر جانجاناں و قاضی ثناء اللہ پانی پتی و مولانا
شاہ ولی اللہ صاحب محدث دہلوی و ترجمہ رسالہ اسرار العارفین شیخ شہاب الدین سہروردی قدس سرہ المسماہ
۱۳۰۸ھ
برکات الاولیاء
از تالیفات جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول ابوالخیر مولوی حافظ محمد علی صاحب
مرادآبادی مرحوم و بتصحیح مولوی محمد قمر الدین صاحب مہتمم و حسب فرمائش مولانا نجم الدین صاحب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی بتحمیده یستفتح کل کتاب بذکره یصدر کل خطاب نشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له ونشهد ان محمدا عبده ورسوله شهادة ینال بها الشامل دار
الرضوان بلا ارتیاب نصلی علی محمد واله صلوة تنقذنا من هول المطلع یوم الحساب تمهد لنا
عند الله زلفی وحسن المآب **امابعد** میگوید فقیر حقیر ضعیف عباد الله الواحد الاحد ابو الخیر
محمد ابن احمد مرادآبادی موطناً فاروقی نسباً نقشبندی مجددی مشرباً که از بدو شعور داعیه
طلب طریقت در سرم بود و بعد از تحصیل علوم شغف باطنی افزود و مگر بمضمون ع ای بسا ابلیس آدم
روی هست ؛ پس بهر دستے نباید داد دست ؛ بمتصوفین خرقه پوش گندم نمای جو فروش که بحبل کسب
گرفتار اند از کتاب و سنت بهره ندارند و بزی علما و فقرا برآمده و چیزها در دین متین احداث کرده طریقت
را مغیر شریعت گویند رو نمی آوردم و مترصد فضل رحمانی و موهبت سبحانی بودم تا آنکه قائد خیرم بسلک
خدمت فرد الافراد قطب الاقطاب سلطان المشایخ فی الآفاق وارث موارث الاولیا بالاستحقاق

حجۃ اللہ علی عبادہ رحمۃ اللہ القائمۃ فی بلادہ قطب فلک الہدایۃ مرکز دائرہ اندراج النہایۃ
فی البدایۃ سیدی وسندی وذخیرۃ یومی وغدی ومکان الروح من جسدی ظل اللہ الذی اکن شانا
ودنیا واستاذنا وملاذنا مولینا **محمد فضل الرحمن** متع اللہ المسلمین بطول بقائہ ونور العوالم
بنورہ وضیائہ رسانید فرأیت ما لا عین رأت وسمعت ما لا اذن سمعت ... بخیر من بدئی لکل عظیم
واکرم من یطوی الیہ المراحل بعد من بعد بمطالعہ کتب قوم قدیما وحدیثا موفق شدہ ام از آنجملہ آنکہ بمطالعہ
در آمد مکتوبات قدسی آیات حضرت عارف باللہ ہادی الی اللہ حامل اسرار الطریقۃ والشریعۃ
موضح دقائق السر والحقیقۃ حضرت شمس الدین حبیب الرحمن **مرزا مظہر جانجاناں** شہید نور اللہ
قدس سرہ کہ کشف بسیاری از معضلات شریعت وطریقت میکند وحل اکثری از دقائق مذہب وملت
مینماید چون این جوامع الکلم بس دلچسپ آمد باستقصایش کوشیدم وجابجا تلاش کردم تا آنکہ در تالیفات
خلفای حضرت ایشان قدس سرہم اضعاف آن یافتم وہنگام تلاش مکاتیب حضرت غوث الثقلین
امام الطائفتین شیخ الاسلام والمسلمین **محی الدین ابو محمد عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلانی**
وحضرت عارف باللہ مولینا **شاہ ولی اللہ** محدث دہلوی وحضرت جامع الکمالات **قاضی**
ثناء اللہ پانی پتی رحمۃ اللہ علیہم اجمعین نیز بدست آمد پس خواستم کہ تنہا مستلذ نباشم بل رہ آورد
عزیزان سازم وباین غرض آن تفریق را بجمع آوردم واز ہر باغی گلی برچیدم وبآخر کتاب رسالہ
اسرار العارفین وسیر الطالبین شیخ الشیوخ شہاب الدین سہروردی
رحمۃ اللہ علیہ کہ مختصریست مضبوط در سیرت سلف صالح نقل کردم بطریق ترجمہ بامر کسیکہ واجب
ست بر من فرمان برداشت امروی و زور آوردم دروی تا توانستم سخن از پیش خود ومجموعہ را
بہ **کلمات طیبات** موسوم کردم ودو باب مبوب ساختم **باب اول** در مکاتیب و
این باب مشتمل ست بر چہار فصل **فصل اول** در مکاتیب حضرت غوث الثقلین **فصل دوم**
در مکاتیب حضرت مرزا صاحب شہید رح **فصل سوم** در مکاتیب قاضی ثناء اللہ پانی پتی رح
فصل چہارم در مکاتیب مولینا شاہ ولی اللہ محدث دہلوی رح **باب دوم** در ترجمہ رسالہ اسرار العارفین

وسیر الطالبین شیخ سهروردی رح تا باشد که عزیزان تمتع بردارند و فقیر را بدعای حسن خاتمت یاد آرند وما توفیقی الا بالله علیه توکلت وهو رب العرش العظیم

باب اول

از کتاب کلمات طیبات در مکاتیب و این باب مشتمل ست بر چهار فصل

فصل اول در مکاتیب حضرت غوث الثقلین رح

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول ای عزیز سینه طلب خود یکی در بوتهٔ والذین جاهدوا فینا و آتش ویحذرکم الله نفسه بگداز و خالص کن تا شایان مهر لنهدینهم سبلنا گردد و در بازار ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة اورا از رشتی باشد و بدان سرمایه توانی که بضاعت دین خالص الا لله الدین الخالص حاصل کنی و شاید رمزی از اسرار والمخلصون علی خطر عظیم بکشانید و از لوامع انوار فمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه شعاعی بر تو تابد و از ندای داعی ادعونی استجب لکم باعثه در دل تو پیدا آید و از حضیض قل متاع الدنیا قلیل پای همت بیرون نهی و از اوج والآخرة خیر لمن اتقی عبور کنی و از نسیم نحن اقرب الیه من حبل الورید بوئی در مشام جان تو رسد و شجرهٔ قلب از آن در اهتزاز آید و از باد خزان قل الله ثم ذرهم در بوستان تجرید فلا تدع مع الله الها آخر برگ ریزی در باغ فضل بهاران الذین سبقت لهم منا الحسنی در وزیدن آید و سحاب ان الله یجتبی الیه من یشاء از شمائیل فضل باریدن گیرد و اراضی ریاض قلوب از نباتات و علمناه من لدنا علما سرسبز شود و اشجار بساتین از اثمار ان رحمة الله قریب من المحسنین بارور گردد و عیون وصول از چشمهٔ عینا یشرب بها المقربون در وادی سرور در آید و بشر اقبال ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء بشارت فیض وارساند الا تخافوا ولا تحزنوا بالجنة التی کنتم توعدون و رضوان جنات نعیم رضی الله عنه ندا در دهد کلوا واشربوا هنیئا بما کنتم تعملون والسلام

مکتوب دوم ای عزیز بترس از آن روز که یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه و از محاسبه وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله اندیشه کن چون اولئک کالانعام بحظوظ نفسانی مشغول

سباش و سرور مراقبه فاذکرونی اذکرکم فرو دیده در مشاهده وجوه یومئذ ناضرة الی ربها
ناظرة بکشا و نظاره کن و از نعیم ولکم فیها ما تشتهی انفسکم ولکم فیها ما تدعون یاد
آور تا ندای والله یدعوا الی دار السلام در گوش هوش تو افتد و از خوابگاه غفلت انما
الحیوة الدنیا لعب ولهو بیدار گردی و در طلب درجات والسابقون السابقون اولئک
المقربون فی جنات النعیم از سر قدم سازی و مرکب همت از جان و دل و تازی تا مبشر الطاف
الله لطیف بعباده با هزاران اطباق ندای لهم البشری ترا در پیش آید و عساکر امداد ولله
جنود السموات والارض همراه تو شود و بر لشکر اعدا ان الشیطان للانسان عدو مبین
فیروزی یابی و از دام هوای نفس ان النفس لامارة بالسوء خلاص یابی و لوح دل را از لطائف
اسرار اتقوا الله ویعلمکم الله مرقوم گردانی و مرغ دل از حظائر قدس قدیم یاد آورد در فضای سلوک
فاسلکی سبل ربک ذللا بجناح میثاق در پرواز آید و از ثمار انس در بساتین کلی من
کل الثمرات محظوظ گردد و آئینه سر از لوامع انوار تجلیات هم صفت نور گردد که سر تولج اللیل
فی النهار مکشوف شود و در روضه ضمیر تو از امطار مراحم و انزلنا من السماء ماء فانبتنا
به جنات وحب الحصید سرسبز چو باغ ارم گردد و رموز و احیینا به بلدة میتا
مر ترا فهم شود و مستار فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید از پیش تو برداشته
و تو بر مشاهده کمال او فرو مانی گاهی در دریای بی نیازی ان الله لغنی عن العالمین
فرو شوی و از سموم مهب افامنوا مکر الله در گرداب سرگردانی فرو مانی و گاهی از نسیم
لطف ولا تیأسوا من روح الله در گلشن تمجید چون عندلیب از شوق در ترنم آئی و از غلبات
وجد نغمه انی لاجد ریح یوسف بر کشی و حساد بزبان ملامت پیش آیند و گویند تالله انک
لفی ضلالک القدیم و چون تاثیر والقیه علی وجهه فارتد بصیرا ظاهر گردد همه اخوان
با هزاران نیاز و عجز درخواست کنند که استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین و از سر صدق بر خوانند
که لقد اثرک الله علینا و تو در مقام مناجات آئی و بزبان حال گوئی که رب قد اتیتنی من الملک
وعلمتنی من تاویل الاحادیث فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والاخرة توفنی

مسلما والحقنی بالصالحین والسلام **مکتوب سوم** ای عزیز پیش ازین تغافل کردن
وبحیات مغرور شدن نه دلیل سعادت بود مگر خطاب ارضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة بگوش
جان تو نرسیده است و از وعید من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی واضل سبیلا
هیچ خوف نداری و از تهدید اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة معرضون هیچ اندیشه
نمیکنی و از توبیخ من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وماله فی الاخرة من نصیب هیچ
یادمی آری و از تنبیه فاما من طغی واثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی الماوی هیچ انتباه نمیگیری
تا چند در تیه غفلت سرگردان شده در بیدای شهوت بی سامان باشی یکی در صومعه توبوا
الی الله در شو و در محراب وانیبوا الی ربکم توجه برو به بیان صدق واخلاص برخوان انی
وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا تا نفایس اسرار وهو الذی یقبل التوبة
عن عباده ویعفوا عن السیئات از خزاین الطاف ان الله غفور الرحیم بر تو مکشوف شود
و پیک عنایت بشارت چنین رساند ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین و بمدارج معارج
تعزمن تشاء عروج بخشد و منادی اقبال بزبان حال ندا کند که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا
فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون والسلام **مکتوب چهارم** ای عزیز چون شموس معارف
از مطالع سموات سرایر طلوع کند و اراضی قلوب بنور ربها شده منور گردد که اشرقت الارض بنور ربها
و غطای ظلام خیالیه از پیش بصایر عقول مرتفع شود که فکشفنا عنک غطائک نواظر افهام
از مشاهده لوامع انوار قدس از حیرت چشم باز ماند و خواطر افکار از مکاشفه عجائب اسرار عالم
الملکوت در تعجب شود و هیجان عشق اورا در بوادی طلب سرگردان کند و غلبات شوق در موطن قرب
انس بخشد و منادی ان الله لذو فضل علی الناس ندا کند وهو معکم اینما کنتم چون برکشته
شریعت مطلع گردد هستی خود را گم کند و لا تجعلوا مع الله الها اخر دم زند و دریای نیستی لیس
لک من الامر شیء فرو شود تا گوهر امید را بچنگ آرد و امواج عزت او را در محیط عظمت در اندازد
چون خواهد که برکناره آید در گرداب حیرت افتد و بگوید رب انی ظلمت نفسی فاغفرلی
مرکب امداد از الطاف وحملناهم فی البر والبحر در رسد و او را بساحل لطف

نصیب برحمتنا من نشاء فرو دآرد ومفاتیح خزاین اسرار والله بکل شیء محیط بدو سپارند
و برموز واشارات وان الی ربک المنتهی اطلاع بخشند پس فاوحی الی عبده ما اوحی چاست
ولقد رای من آیات ربه الکبری چه معنی دارد **مکتوب پنجم** ای عزیز یکی از عالم غرور
فلا یغرنکم الحیوة الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور عبور کن واز منازل اهل حضور که تعرف
فی وجوههم نضرة النعیم یاد آور تا گر بوی از نفحات بوستان فروح وریحان وجنة نعیم
بمشام جان تو رسد وجرعه از جام جهان نمای ویسقون من رحیق مختوم ختامه مسک
در کام تو ریزند ودقائق اسرار حقائق جاء الحق من ربک مکشوف بر تو شود وتو بر بساط تفرید
ولا تدع من دون الله ما لا ینفعک ولا یضرک از مسافران نحن نقص علیک نباهم
بالحق فسانه وشاهد ومشهود استماع کنی گاهی باد از نغمات خطاب فبشر عبادی الذین
یستمعون القول فیتبعون احسنه از غایت شوق در طرب آئی وگاهی از صدمات سطوت
فاستقم کما امرت ومن تاب معک سر در مراقبه حزن درکشی وگاهی بحبل المتین واعتصموا
بحبل الله جمیعا چنگ در زنی وگاهی در فتراک وما النصر الا من عند الله درآویزی و
گاهی در دریای سنستدرجهم من حیث لا یعلمون فرو شوی وگاهی بر ساحل لطف
ان الله بکم لرؤف رحیم گذر کنی واز حدائق فمن یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا
اثمار برچینی واز انهار لکل درجات مما عملوا بایک اخلاص اعتراف نمائی ودر طلب
صدر ان صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له قرار گیری واز مائده
نعیم ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا برخوری واز منادی ندا شنوی یا عبادی
لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون **مکتوب ششم** ای عزیز چون آهنگ مزامیر
انس بمسامع قلوب در رسد واز سماع نغمات خطاب الست بربکم را یاد آرد وسکرات قالوا
بلی را تذکر کند وعندلیبان احزان باوقار حسرت نغمه یا اسفی علی یوسف بر کشند وبربط کردار
ترانه انکسار وابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم نواختن گیرد وطنبور نوای بینوائی انما
اشکو بثی وحزنی الی الله بآهنگ فصبر جمیل فرو داشت کند وبرقات جذبات شوق در

فضای سموات سرائر در لمعان آید و انوار جنون دل را منطمس گرداند که یکاد سنا برقه
یذهب بالابصار و قطرات عبرات از سحاب اعین ارواح چندان متقاطر گردد که اراضی مزرعه
من کان یرید حرث الآخرة نزد له فی حرثه از نباتات وعدکم الله مغانم کثیرة
جمله محصد گردد و حدائق آمال ومن یتوکل علی الله فهو حسبه بنفحات روائح ان الله بالغ
امره قد جعل الله لکل شیء قدرا سرسبز معطر و مروح شود و اغصان نهال صبر ثمار انما
شاداب
یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب بکمالیت رسد و مراتع غایت هذا عطاؤنا فامنن
اسپ تخم زده اسپ ۱۲
او امسك در اهتزاز آید و منادی وربك الغفور ذو الرحمة ندا در دهد ان هذا لرزقنا ماله
من نفاد والله اعلم بالصواب **مکتوب پنجم** العزیز تا جبهه اضطرار بر خاک نیاز ننهی از سحاب
اعین باران حسرت نباری بوستان عیش تو هرگز از نباتات طرب سرسبز نشود و نخلستان امید بغیرات چمن
مراد باور نگردد و اغصان صبر با وراق رضا و ریاحین انس و ثمرات قرب وان له عندنا لزلفی
وحسن مآب سرسبز نشود و بنهایت نرسد و عندلیب قلب نغمه شوق و ترنم نیاید و همای فواد
تا جنحه الی ذاهب الی ربی سیهدین از قفس ام الانسان در پرواز نشود و از فضای کلا
تمدن عینك الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه عبور نکند و سیر و گردش
بسدره مقعد صدق عند ملیك مقتدر نرسد و از اثمار اشجار لهم ما یشاؤن عند
ربهم هیچ برنخورد و از بوستان والله عنده حسن المآب بوی بمشام جان وی نرسد و از
گلزار نعیم ولهم دار السلام عند ربهم وهو ولیهم بما کانوا یعملون هیچ برخورداری نیابد
والسلام **مکتوب ششم** العزیز چون فروغ نور صبح توحید از افق مشارق قلوب ظهور یابد که
والصبح اذا تنفس و شموس عین الیقین بر افلاك سرائر بر سرخ استوار شود که والشمس تجری
لمستقر لها ظلمات وجود بشریه در ضوء انوار لمعات نورهم یسعی بین ایدیهم
متواری شود و سر تولج اللیل فی النهار ظاهر گردد و سابقه عنایت الله ولی الذین
امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور نقاب از پیش بردارد و بر لشکر شیطان که ان
الشیطان لکم عدو مبین فیروزی آید و در معرکه فاتخذوه عدوا با سپاه خویش که ذلك

بوارق کشوف یوقد من شجرة مبارکة زیتونة از سرادقات غمام لا شرقیة ولا غربیة در لمعان آید
وتناول فکرت یکاد زیتها یضیئ ولو لم تمسسه نار فروزان گردد و آسمان سرائر حکمت
را بالنجم هم یهتدون سر سبز جلوه مزین گردد و کما انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب واقمار حقیقت
از افق نور علی نور بر اوج استغنا عروج نماید که والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون
القدیم و غشا لیالی غفلت که واللیل اذا یغشی صنعت والنهار اذا تجلی بخشد و ریاحین گلزار
نعیم که والمستغفرین بالاسحار نابر گشته و بلال سحر کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون
نغمات الحان آهنگ عشق بر کشد صبح دولت یهدی الله لنوره من یشاء و ورود شموس
معارف از مطالع من یهد الله فهو المهتد طلوع کند اسرار لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر و
لا اللیل سابق النهار وکل فی فلک یسبحون بظهور انجامد و لطائف و غوامض اسرار و یضرب الله
الامثال للناس والله بکل شیء علیم از خفای اشکال کشوف شود والله اعلم بالصواب مکتوب
یازدهم این عزیز چون مهر سپهر معرفت بر اوج کمال الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم
نعمتی عروج کند بوارق انوار رضیت لکم الاسلام دینا در لمعان آید و شواهد آثار افمن
شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه در مشارق لقد جاءک الحق من ربک بعین
الیقین مشاهده شود و بر دقائق نفائس اسرار و لله خزائن السموات والارض خبر شوند بر
دقائق حقائق فی الارض آیات للموقنین وفی انفسکم افلا تبصرون مطلع گردانند و بر رموز
اشارات فاینما تولوا فثم وجه الله معرفت کنند ریاح فیض وارسلنا الریاح لواقح بار وابح نفحات
نصیب برحمتنا من نشاء از مهب عنایت الله لطیف بعباده در بساتین انا لا نضیع اجر
من احسن عملا در وزیدن آید و اشجار ریاض ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون
بار ور شود و ثمار تجلی همه سر سبز و بار ور گردد و دنیا هیچ وصول ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
[illegible] والله ذو الفضل العظیم در منهل وجود قلوب جاری شود مخبر احوال مان چنین
بشارت رساند که ان الذین امنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا و بمشیت [illegible]

بشارت چنین سازد که یا عبادی لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون رضوان یار بلدة
طیبة ورب غفور با کن تحیات سلام قولا من رب رحیم در رسد وابواب جنت
وصول باز کند ومائدهٔ نعیم رضی الله عنهم پیش کشد وگوید ولکم فیها ما تشتهی انفسکم و
لکم فیها ما تدعون نزلا من غفور رحیم مکتوب واز دهم ای عزیز چون برق شهود از
خرق غمام نیض یهدی الله لنوره من یشاء درخشیدن گیرد وروائح وصول از مهب عنایت
یختص برحمته من یشاء در وزیدن آید وریاحین انس در ریاض قلوب شگفد وبلابل شوق
در بساتین ارواح بنغمات یا اسفی علی یوسف چون هزار دستان در ترنم آید ونیران اشتیاق
در کوانین سینه شعله برزند واطیار افکار در فضای عظمت از غایت طیران بی پر شود وخول وادی
معرفت پی گم کند وقواعد ارکان افهام از صدمت هیبت در تزلزل آید وسفن عزائم در بحار ما
قدروا الله حق قدره بریاح وهی تجری بهم فی موج کالجبال در لج حیرت فرو ماند امواج دریای عشق
یحبهم ویحبونه در تلاطم آید هر کی بزبان حال ندا کند رب انزلنی منزلا مبارکا وانت خیر المنزلین
سابقهٔ عنایت ان الذین سبقت لهم منا الحسنی در رسد وایشان را بر ساحل جودی فی مقعد صدق
فرود آورد ودر مجلس بستان باده الست رسانند مائدهٔ نعیم للذین احسنوا الحسنی وزیادة را در پیش
کشد وکوس وصول از جام قرب بایادی سفرة وسقاهم ربهم شرابا طهورا گردان شود وملک
ابدی ودولت سرمدی واذا رایت ثم رایت نعیما وملکا کبیرا مشاهده گردد ومکتوب سیزدهم
ای عزیز قلب سلیم باید تا بر رموز فاعتبروا یا اولی الابصار اطلاع یابد وعقل کامل باید تا دقائق
اسرار سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم را ادراک کند ویقینی صادق تا شواهد معرفت وان
من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم را بعین قلب مشاهده کند وبداعی وصول واذا
سالک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان مستقبل شود واز زواجر افحسبتم
انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون از خواب غفلت یلههم الامل فسوف یعلمون بیدار
گردد وبعروة الوثقی وما لکم من دون الله من ولی ولا نصیر چنگ زند وبر سفینهٔ ففروا الی الله

سوار گردد و در بادیه معرفت وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون مردانه وار بغواصی فرو
آید اگر گوهر مقصود بچنگ آمد فقد فاز فوزا عظیما واگر جان در طلب دهد فقد وقع اجره علی الله
مکتوب چهاردهم ای عزیز چون عساکر رایات الله یجتبی الیه من یشاء بر ولایت قلوب تازد
و طوالع نفوس اماره را بمجاهده ریاضت وجاهدوا فی الله حق جهاده کامراض مذلل گرداند وجبابره
فراعنه را در مجلس تقوی بسلاسل مجاهده درکشند اغنیه را با غلال واطیعوا الله واطیعوا الرسول بیرون
گرداند و اعمال ارادات واختیارات را بتادیب فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره بسزا رسد و ابنیه رسوم
وعادات وقواعد ارکان طبیعت وطامات را بکلی از میان بردارد ومنادی حال بزبان صدق مقال
ندا کند که ان الملوك اذا دخلوا قریة افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة وچون اراضی صفا
قلوب از لوث ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه مصفا گردد وحدائق ارواح از
از نسائم الطاف من یهد الله فهو المهتد سر سبز و مروح شود وصفحات اوراق سرائر
از نفائس قوم لطائف اولئك كتب فی قلوبهم الایمان مرقوم گردد و شهود یوم تبدل الارض
غیر الارض صفت حال گردد ودر وادی اشواق چون هباء منثورا در هوا شود وبزبان حال صدا
باز گوید وتری الجبال تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب اسرافیل عشق صور در دمد ونفخ
فی الصور وتاثیر صاعقه فصعق من فی السموات ومن فی الارض بظهور انجامد ومبشر اقبال لا یحزنهم
الفزع الاکبر در رسد وایشان را متکئین بدو بعلیین فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر اعلی شوند
رضوان بشارت بشراکم الیوم پیش آید وابواب جنات نعیم بگشاید وگوید سلام علیکم طبتم فادخلوها
خالدین وایشان گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث
نشاء فنعم اجر العاملین **مکتوب پانزدهم** ای عزیز گیا از داعیه شهوات ولا تتبع الهوی فیضلك
عن سبیل الله اعراض کن واز مواطن غفلت ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا برون آی واز صحبت
اهل فسوق که فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله پرهیز واز منادی استجیبوا لربکم من قبل
ان یأتی یوم لا مرد له من الله ندای الم یأن للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله بگوش هوش

استماع کن و بتنبیه ایحسب الانسان ان یترک سدی شبی از خواب غرور ولا یغرنکم بالله الغرور
بیدار شود از مقامات اهل حضور که رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله خبر پرسی اند برای
کعبه مقصود پای از سر سازد و بادیه سیر انقطاع کن و تبتل الیه تبتیلا باز آ بتجرید قل الله ثم ذرهم
و راحله تفویض وافوض امری الی الله ابا نام اهل صدق کونوا مع الصادقین مسافر شود ا
ساکن بخارزار دنیا که انا جعلنا ما علی الارض زینة لها عبور کن و از حبس مهالک فتنه که انما اموالکم
و اولادکم فتنة بسلامت بگذرد و از مناهج سالک جوی ان هذه تذکرة فمن شاء
اتخذ الی ربه سبیلا در پیش گیرد و بلسان اضطرار امن یجیب المضطر اذا دعاه با تضرع و زاری
بخوان اهدنا الصراط المستقیم تا بشر عنایت قدیم الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
با بشارت تحیت سلام قولا من رب رحیم پیش برود و بر جنیبه نصر من الله و فتح قریب و بشر
المؤمنین سوار شود و بجنات خلد فانقلبوا بنعمة من الله و فضل داعی شود و نسیم عنبر وصال از شجر
در وزیدن آید و اقداح شراب محبت بایدی سقاة غیب گردان شاهد شود و آهنگ ان هذا
کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا بر کشد و بمقام انس فینا نه و کلم الله موسی تکلیما آغاز
کند و دیباچه فلما تجلی ربه للجبل اطناب سهد و نواظر عیون بصائر از سکرات حالات و خر موسی
صعقا خبر باز دهد و وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة را معاینه کند و بعجز معترف آید و بزبان حال
باز گوید لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار +

فصل دوم از کتاب کلمات طیبات مکاتیب مرزا صاحب شهید قدس سره الرشید

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول برخوردارا مکررا التماس تحریر حسب و نسب از فقیر کرده اند چون فایده معتد بها بر
آن مترتب نبود تغافل نمود هم اکنون که سماجت از حد گذشت مجملی تحریر میکند و در باب حقیقت
سرمایه وجود فقیر در آغاز قطره آبی و در انجام مشت خاکی ست و بعالم اعتبار نسبت این خاکسار
به [illegible] بواسطه محمد بن حنفیه ابن شیر بیشه کبریا علی مرتضی علیه التحیة و الثنا [illegible]

نام یکی از اجداد فقیر در هشتصد هجری بتقریبی از بلدهٔ طائف در مملکت ترکستان افتاد و با صبیهٔ یکی از
حاکمان آنجا خویش که سردار الوس قاقشالان بود وصلت دست داد چون او را پسری نبود حکومت
آن ناحیه تعلق باولاد ایشان گرفت وقتیکه همایون پادشاه مملکت هندوستان از دست افاغنه شور
مستخلص گردانید از آن خاندان دو برادر محبوب خان و باباخان نام که به سه واسطه با میر مذکور میرسند
همراه آورد و احوال این هردو در تاریخ اکبری مسطور است و نسب مادری این بزرگان بخانوادهٔ امیر اسمعیل
میرسید و نسب فقیر بچهار واسطه بباباخان منتهی میگردد و جد پدرم بحرم خان مذکور که در عهد اکبری منصبی
شده بود بعار کم منصبی گرفتار بود و عمری در خدمت اورنگ زیب بادشاه گذرانیده آخر بدولت
ترک دنیا معزز و مفتخر گردیده بخدمت شیخ یکی از خلفای طریقه قادریه استفاده نموده و در سال هزار
و صد و سی هجری انتقال ازین عالم فرموده در هزار و صد و پنجاه و شش ولادت فقیر اتفاق افتاده و در
شانزده سالگی کششی بر رشته در بیت گرفت همت بسته دست از دنیا برداشته پای سعی از سر
ساخته در راه فقر گذاشت علوم متعارف در عهد به خوانده بود و کتب حدیث در خدمت حاجی محمد افضل
سیالکوتی تلمیذ شیخ المحدثین شیخ عبد الله بن سالم مکی گذرانیده و قرآن مجید را از حافظ عبد الرسول دهلوی
تلمیذ شیخ القراء شیخ عبد الخالق شوقی سند کرده و ذکر طریقه نقشبندیه با خرقه و اجازت مطلقه از جناب
سید السادات سید نور محمد بدایونی رضی الله تعالی عنه که بدو واسطه بحضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی
رضی الله تعالی عنه میرسند گرفت و عمری در خدمت ایشان بسر برده بعد وفات ایشان از مشائخ
متعدده این طریقه استفاده نموده و آخر باستانه فیض آشیانه حضرت شیخ الشیوخ شیخ محمد عابد سنامی
رضی الله تعالی عنه که ایشان نیز بدو واسطه بحضرت مجدد رضی الله تعالی میرسند جبین نیاز سوده در خدمت
ایشان کرده خرقه اجازت طریقه قادریه و سهروردیه و چشتیه حاصل نمود تا عمر که هزار و صد و هشتاد و
پنج هجری است بحکم این حضرات از سی سال تربیت طالبان خدا مشغول است خدا افاضه بخشد
ببرکت حبیب صلی الله علیه وسلم مکتوب وهم مجدد ما این بار دو شنبه نوشته اند یکی آنکه خلفای حضرت
سهرهند دعوی کمالات و مقامات بلند میکنند آثار آن مثل اولیای متقدمین از ایشان بظهور نمیرسد

دوم آنکه مریدان خود را بشارتهای عالی میدهند و بحالات آنها دلالت بر آن بشارتها نمیکنند و نیز
مساوات آن درویشان با کابر سابقین بلکه فضل بر آنها لازم می آید و این معنی مستبعد مینماید جواب
شبهٔ اول باشد که بزرگان پیشین هم با وجود تحقق فنا دعوی کمالات علیا کرده اند و کتب قوم ازین
مقالات مملوست نحن اذا فی الباب جماعهٔ ازین طائفه باظهار این امور مامور بوده اند و فرقه بحکم غلبهٔ سکر
معذور پس در شان ایشان نیز ازین هر دو احتمال یکی را تجویز میتوان کرد و هیچ کمالی غیر از نبوت
بالاصالة ختم نگردیده و در مبدا فیاض بخل و دریغ ممکن نیست پس رفع بزرگان حسن ظن را چه باعث است
آخر از صلحای مسلمین اند و مراد از ظهور آثار کمال اگر استقامت است که فوق کرامت است پس این
خود از اقوای این طریقه بقوت ظاهر میگردد و خفا را اعتباری نیست و اگر مقصود از آثار صدور خوارق
عادات و مکاشفات است که منظور عوام است پس این مقدمات باجماع صوفیه نه از شرائط ولایت اند
نه از لوازم آن مخفی نیست که صحابه کرام که افضل از جمیع افراد امت مرحومه اند کمتر صدور این امور گشته و
مجاهدات و ریاضات این طریقه بطور صحابه کرام و تابعین باتباع کتاب و سنت است و اذواق و مواجید اهل
این طریقه نیز مشابه اذواق همان جماعت است فلا تکن من الممترین جواب شبهٔ دوم آنکه دریافتن آثار
باطنی اهل کمال امر آسان نیست علی الخصوص ادراک نسبت بیکیف این طریقه کار هر عزیز نیست اما انها
ارباب فراست صحیحه مختفی نیست نمانده و در آثار ظاهری که کثرت طاعت و ریاضت و افراط اذواق و
شوق و تجرد و انقطاع از دنیا باشد اهل اخلاص و ریا و ارباب حق و باطل شریک اند و از صدور
معاصی احیانا غیر معصومین هیچکس محفوظ نیست سیما که بنا بر بعد زمان نبوت و قرب قیامت
ضعف تمام در امور ظاهر و باطن راه یافته است لیکن این بشارتها بی حقیقت نیست و مقصود این مشائخ
از بشارت آنست که مرید از آن مقام نصیبی یافته است مثل اولیای مشهوره قوت و رفعت در آن
مقام بهم رسانیده تا مساوات آنها لازم آید و اگر مرد خوش استعداد عمری درین کار جهد و جهد
بکار برد و شریک دولت آن بزرگان شود مستبعد نیست از فیض روح القدس ارباب فیض را
و دیگران هم تشبیه آنچه پیدا میکرده باشند که نسبت این حضرات انعکاسی است مثل انطباع نور شمس در

و در صحبت مستوفی میباید که انوار باطن نیز لازم مرآت گردد و انعکاس مبدل بتحقق شود و مرید
بمرتبه کمال و تکمیل رسد و در بعض اوقات عکس مقام نیز در آئینه باطن مریدی افتد و بنور انعقام تحقق
نرسیده و بنظر کشف دقیق و نظر تحقیق را کار نفرموده آن مرید را بشارت آن مقام میفرمایند و بعد مفارقت
پیر آن نسبت که بشرط محاذات ظاهر شده بود و باستتار می آید و پس آثار آن اگر بشهود نماند
بجا است و این اغلاط درین چنین زمان بسیار رواج یافته است که در پیران نسبت کشفی کسبیات
و مریدان بنابر ضعف همت بالتماس بشارت مقام و اجازت ارشاد در اضطراب اند و السلام —

مکتوب سوم پرسیده بودند که لفظ نسبت در اصطلاح صوفیه چه معنی دارد — باید دانست که نسبت
در لغت عرب عبارت است از علاقه بین الطرفین و در اصطلاح این قوم مراد است از علاقه که میان حق سبحانه
و خلق واقعست که متکلمین تعبیر میکنند از آن بخالقیت و مخلوقیت چون نسبت کلال با کوزه و از آیات
کتاب و سنت همین معلوم میشود و صوفیه اگر وجودیه اند تعبیر از آن نسبت بظهور وحدت در
کثرت میکنند مثل ظهور آب در صور موج و حباب و میگویند که این کثرت مزاحم وحدت حقیقی
نیست و حاصل این تعبیر اثبات عینیت تعلق است با حق و همین معنی را بتاویلات و تمثیلات مشهوره
میسازند و اگر شهودیه اند نسبت اصل با ظل چون نسبت اضواء منبسطه شمس با شمس میفرمایند و ظل اینجا
بمعنی تجلی است یعنی ظهور شیء در مرتبه ثانیه و ظاهر است که این کثرت وجود ظل
حقیقی اصل نمیتواند شد اینقدر فرق است میان تعبیر اول و ثانی که هر چند ظل
اصل است عینیت همان اصل در مرتبه ثانی ظهور کرده خود را ظل نموده است
اینجا صحیح نیست و در اصل وجود یکی است پس شهودیه باین تعبیر جدا اثبات غیریت
در توحید وجودی حقیقی خلل نکنند و همین معنی از کتاب و سنت باسانی بعنوان استنباط کرده و تصویر
نسبت بطور اول از کتب صوفیه وجودیه باید دریافت و بطور شهودیه اینست که نزد ایشان حقایق
ممکنات در مرتبه علم الهی مرکب اند از عدم و وجود باین معنی که اعدام اضافیه یعنی عدم العلم که
بجهل و عدم القدره که معبر است بعجز و غیرها که مفهومات متمایزه دارند و ثبوتی در مرتبه علم الهی پیدا کرده اند

و مرایای صفات حقیقیه که مقابل آن عدمات اند گردیده و انوار آن صفات در آن مرایا منعکس گشته
و این مخلوطها مبادی تعینات عالم شده اند پس نزد ایشان اعیان ثابته فی العلم مرکب اند از اعدام
اضافیه و ظلال صفات حقیقیه و مرایای خارج ظلی که ظل خارج حقیقی ست مصدر آثار خارجیه گشته پس اعیان
خارجیه نزد ایشان بوجود ظلی موجود اند نه بوجود حقیقی و در خارج ظلی متحقق اند نه در خارج حقیقی که موطن تحقق
وجود حقیقی ست و در عالم هر چه هست از وجود و توابع آن ظلال آن کمالات مستفاد است از حضرت وجود جل شانه
فلا موجود بالوجود الحقیقی فی الخارج الحقیقی الا الله فهذا هو التوحید و چون عدم منشاء شر و نقص ست و وجود مبدأ خیر
و کمال و عالم مرکب ست از عدم و وجود بلکه عدم ذاتی اوست و وجود عارضی و وجود بسیط و خیر و حسن محض ست تعین
عالم شده اند ناچار عالم مجمع حسن و قبح خواهد بود اما وجود و حسن او مستفاد است از حضرت وجود و هر چه قبح هر کمال
از طرف عدم پس هر گاه سالک بقوت استعداد خود و جذب مشایخ که ظل جذب الهی ست بسیر علمی [illegible] امکان
با وج وجوب قطع مسافت که عبارت است از خرق حجب ظلمانی و نورانی که موافق حدیث در میانه حق و خلق واقع
فرماید فیوض و برکات آن نسبت محاذات که در میانه ظاهر و مظهر متحقق بوده بجمیع این حجب که مانع ظهور انوار نسبت
حقیقی در مرآت تعین سالک بودند تمام بظهور می رسید و استیلای آن انوار آن آئینه را مستور می سازد و انجلای [illegible]
بنسبت فنای تعبیر میکنند و بعد فنا لازم ست که وجود موهوب از جناب اقدس مناسب هر مقام عطا [illegible]
تا سالک آن وجود کارخانه بشریت و احکام شریعت بر پا تواند داشت آن را نسبت بقا می گویند پس سالک
اگر خرق حجب ظلمانی و نورانی تماما حاصل کرده از تجلیات صفات و شیونات گذشته بتجلی ذات بحت مشرف [illegible]
در زمان نبوت باقی ست نبی میگردد و بعد عصمت که عبارت ست از عدم احتمال صدور شر میرسد [illegible]
طی مسافت از امکان بسوی وجوب از عدم که شر صرف ست در ترمی افتد بوجود حق که خیر محض ست [illegible]
میگردد و چون ظلمات عدم در استیلای انوار وجود مضمحل گشته است [illegible] مصدر خیر میشود و اما با احتمال وقوع شر [illegible]
ولی نائب نبی میگردد و تربیت و اصلاح بنی نوع خود میکند [illegible] معنی آنچه میگویند که انبیا معصوم اند و اولیا محفوظ
[illegible] نسبت که در اصطلاح این قوم ست [illegible] علیهم السلام مکتوب چهارم
[illegible] و سوال شما [illegible] حصول فنا [illegible]

از بنای این شبهه بر اشتباهی ست بیانش آنکه علم بر دو قسم ست حضوری و حصولی حضوری لازم نفس
عالم ست یا عین اوست چنانچه علم نفس بخود و عوارض خود و حصولی حصول صور معلومات ست در مرآت ذهن
بتوسط عقل و حواس و سالک که بسیر علمی از حضیض امکان باوج وجوب عروج نماید این علم از قبیل علم حضوریست
نه حصولی و کیفیت تعلق علم حضوری عارف بجناب الهی آنست که نزد صوفیه وجود اشیا ظلی ست نه تحقیقی یعنی این
کثرت که مرئی میگردد ظلال حضرت وجود حقیقی اند و در خارج غیر وجود واحد متحقق نیست تعدد و تکثر ظلال از راه تکثر شیونات
وجود ست و ظل تا وقتیکه از اصل خود غافل ست از ظلیت خود آگاه نیست وجود مستقل برای خود پندار ثابت میکند و در حین
تکلم بلفظ انا اشاره بهمان وجود وهمی مینماید چون قطع این مسافت اصطلاحی قوم که عبارتست از رفع حجب نورانی و ظلمانی
بین الحق و الخلق که از حدیث ثابت ست میسر میگردد و باصل خود واصل میشود خود را پیش از اطلاع آن اصل نمیبیند
و وجود خود و توابع آنرا مستعار از اصل میداند و میباید که ظل را حقیقتی علیحده نیست بلکه همان اصل در مرتبه
ثانی تعین ظلی ظهور کرده است و واضح میشود که مشار الیه بصیغه انا در نفس الامر اصل ست نه ظل آنگاه علم حضوری او
که لازم این تعین ظلی او بود متعلق باصل میگردد و اشاره بلفظ انا اولا راجع میشود باصل چون این اعتباری ست از
اعتبارات اصل ثانیا آن انا راجع بظل میکنند چون این حالت مستمر میگردد آنرا دوام حضور گویند و حضور را بعد تحقق فنا
زوال نیست و اگر گاهی فتوری در حالت و میدهد فترت در علم العلم واقع نه در عین علم حضوری و علم حصولی
عارف مثل عوام الناس باقی میماند با حواس باقیست که تشبث امور بشری موقوف بر آنست و این علم را
اصلا در جناب قدس بار نیست که حواس را دران بارگاه دخلی نه و منشا این اشتباهات همین است که ذهول علم
العلم را فتور علم حضوری دانسته منکر دوام حضور میشوند حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه که فرموده است
اصلی و اجهز الجیش اشاره باین هر دو علم ست که تجهیز جیش تعلق بعلم حصولی دارد و حضور در صلوة از قبیل علم
حضوریست و ظاهر که صلوة الحباب البته بی حضور نخواهد بود و تدبیر جهادی بی تصور اسباب صورت نگیرد پس
تا هر دو قسم علم جمع نشوند این هر دو کار که تداخل عبادتین ست در یک جزو زمان از نفس واحد متمشی نمیتوانست
گشت و معنی قول خلیفه ثانی رضی الله عنه صحیح نمیتوانست شد فافهم والسلام مکتوب پنجم برخوردار از اجوبه
شبهاتی که بر مقالات کرامت آیات قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بعضی بیخردان وارد میشوند

استفسار کرده‌اند بمطالعه درآمد دریافته شد که بنای این اعتراضات بر جهل ست یا بر حسد و این هم انکار
معمول قدیم ست اهل تعصب در تکفیر شیخ اکبر رحمة الله علیه و اکابر دیگر رساله‌ها نوشته‌اند و حضرت مجدد
در مکاتیب خود جوابهای همه شبهات بطریق دفع دخل تحریر فرموده و از اولاد و امجاد ایشان حضرت شاه یحیی
رحمة الله علیه رساله مفصل در جواب و حضرت مولوی فرخ شاه رحمة الله علیه رساله مسمی کشف الغطاء عن وجه الخطا
بطریق اجمال تحریر نموده‌اند و از مخلصان آنجناب مولینا محمد بیگ ترکی ثم المکی رساله مسمی عطیة الوهاب الفاصل
بین الخطاء و الصواب مشتمل بر سوالات و اجوبه در رد رساله محمد برزنجی تلمیذ شیخ ابراهیم کردی ثم المدنی نوشته و مهرهای علمای
مذاهب اربعه دیار عرب مسجل و مسلم گردانیده و باوجود حسد ظلمه و معاندین غیر متعارف ست از جناب ایشان که در
قرون اولی شیوع داشته و بعد قرون ثلثه مشهود بالخیر در هیچ کمون نیز از خصوصیت طینت مطهره ایشان الخ
طینت مقدسه جناب رسالت بوده و بروز نموده‌اند انصاف آنست که اول ایشان قائل مقالات
اگر متبع کتاب و سنت ست اکثر اعمال و اقوال را موزون بمیزان شریعت پس متشابهات کلام او را موافق
محکمات کلام او تاویل کنند یا بعالم السر و العلانیة واگذارند و او را معذور دارند چراکه انقوم را عذرهای بسیار
عارض میشوند گاه در غلبه حال عبارات ایشان بمرادات ایشان مساعدت نمیکنند و گاه در معلومات کشفی
بنابر غلط وهم و خیال خطا واقع میشود و این خطا مثل خطای اجتهادی معذور اند و گاه اطلاع بر اصطلاح ایشان
میسر نمی‌آید پس برعایت این امور ترک اعتراض اولی ست خصوصاً اعتراض بر کلام کرامت انتظام حضرت مجدد
محض فضولیست که بنای طریقه ایشان بر اتباع سنت و مصنفات ایشان مشحون باین خصوصیت و غلطت ست
و بیشتر سبب هیجان این فتنه انکار توحید وجودیست و اثبات توحید شهودی چراکه از چهار صد سال یعنی از عهد
حضرت شیخ محی الدین ابن عربی رحمة الله علیه تا عهد مبارک ایشان ادعیه اسماع و افواه این صد دم از مسئله
وحدت وجود مملو بوده است انکار حضرت مجدد بر توحید وجودی مثل انکار علمای ظاهر ست بلکه از مقاسیکه وجود را
تحکم میکنند تصدیق و تسلیم آن [illegible] که مقصود اصلی را فوق انتقام [illegible] و غیری را تحکم
[illegible] الخلق [illegible] وحدت وجودی [illegible] که متحقق در خارج حقیقی ست [illegible] و ثابت میکنند بخلاف وحدة
[illegible] حقیقت [illegible] نوشته شد والسلام

۲۰۶

مکتوب ششم بعد حمد و صلوٰة از فقیر جان جانان مولوی صاحب مهربان سلمه الرحمن مطالعه فرمایند که
التفات نامه طولانی مشتمل بر شبهات چند که به سبب توجه بمقالات کرامت سمات حضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی
رضی الله عنه بود در ورود فرمود تجدید و ما این شبهات از عدم اطلاع بر مصطلحات آن جناب ناشی شده اگر بسیر مجلدات
ثلثه مکاتیب حضرت ایشان مطالعه فرمایند خاطر جمع خواهد شد و فقیر امتثال للامر حرفی چند می نگارد باید دانست
که حضرات صوفیه لفظ وجود را به سه معنی اطلاق می نمایند یکی وجود بمعنی کون و حصول که امر انتزاعی و معقول ثانوی است
دوم وجود منبسط که منشأ انتزاع معنی اول و مصدر انبساط وجود و مبادی اول مقید ببری است که این مرتبه
وجود از حضرت ذات تعالت و تقدست متأخر اند و ذات باین هر دو وجود مصدر آثار نیست و اندیشه سوم وجود که
اول الاول و مبدأ المبادی است بر همه مقدم و عین ذات است و ذات بآن وجود مصدر آثار است و حضرت ایشان
می گویند که ذات تعالی و تقدس بخود مصدر آثار خود است هرگاه وجود و ذات هر دو در حقیقت یکی باشند مصدر
آثار را خواه بوجود منسوب باید کرد خواه بذات مطلب یکی است پس اختلاف راجع به نزاع لفظی است و تسلسل را
اینجا چه دخل است تسلسل آنگاه لازم آید که وجود حق تعالی مستفاد از موجود دیگر باشد و بآن وجود مصدر آثار گردد
و حال آن موجود نیز همچنین باشد و تحاشی حضرت ایشان از اطلاق لفظ وجود بر ذات تعالی و تقدس با حمل
بالمواطاة یکی بر دیگری از راه احتیاط است که در لسان شرع این اطلاق وارد نشده و صفات و اسمای الٰهی
توقیفی اند و دو شبهه دیگر که در مبحث حقیقت محمدی و فضل حقیقت کعبه بر حقیقت محمدیه صلی الله علیه و سلم از
مکتوبات جلد ثالث رفع می شود و تحریر جواب آنها طول دارد و آنچه در تاویل قول حضرت غوث الثقلین رضی الله
تعالی عنه قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله نوشته اند اگر بعضی معاصرین از ان نقصان بجناب
آنحضرت می شود مستشار متقدمین خود از این حکم بحکم ادب لازم است که بعضی از آنها [illegible]
و بحکم حدیث لا یدری اوله خیر ام آخره استفادهٔ متأخرین نیز موجود است چنانکه تفهیم با فضیلت بر متقدمی
و هر متأخری را متأخری است پس ممکن است که متأخر آنحضرت از آنحضرت افضل باشد و کمالی غیر از کمالات نبوت
بالاصالة ختم نشده است فقیر در تفرقه حق و باطل در التفات نامه مامور بودم و المامور معذور اللهم ارنا الحق
حقا و ارنا الباطل باطلا والسلام

۲۰۷

مکتوب هفتم بعد حمد و صلوٰة از فقیر جان جانان مطالعه نمایند

که التفات نامه مشتمل بر فضل کلی و جزئی این هر دو بزرگ یعنی جناب قیوم ربانی مجدد الف ثانی و محبوب سبحانی
شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنهما رسید مخفی مبادا که فضل بر دو قسم است جزئی و کلی و ظاهر است
که سوال از فضل جزئی نیست بلکه از فضل کلی که زیادت قرب الهیست و این معنی امر باطنی است و عقل را به آن تحقیق
کاری نیست مگر از کثرت و قلت مناقب [illegible] معنی بر مطلب شوند تا افاده قطع نمیتوانند کرد و نقل عبارت از
کتاب و سنت و اجماع قرون ثلثه بدیهی است که مفقود است زیرا که این هر دو از زمان [illegible] کتاب و سنت و وقوع
اجماع متاخر است و اصول ثلثه شرع از این امر ساکت گشته محتمل خطاست و مخالف حجت نیست و اقوال
مریدان که خالی از غلو محبت پیران نمیباشند از اعتبار ساقط اند و نیز صاحب کشفی که احاطه کمالات این هر دو
بکند حکم بجزم بر فضل کلی یکی از طرفین نماید بنظر نمی آید پس طریق اسلم تفویض این امر بعلم الهی و سکوت از این
فضولیهاست معتقد فضائل این هر دو بزرگان باید بود و در این باب لب از ادب نباید کشود که این مسئله از ضروریات
دینی نیست که تکلم در آن ضرور باشد و از دیوانگی های عشقی که ما را با جناب حضرت مجدد است [illegible]
نیست که حرف از عالم عقل سر زد رباعی هرگز بخیالی [illegible] نباید زد ۰ از دیده [illegible] قدم نباید زد
عالم همه مرآت جمال ازلی است ۰ می باید دید و دم نباید زد ۰ والسلام [illegible]
نوشته اند که مکشوف حضرت مجدد در مسئله حقایق ممکنات آنست که در مرتبه واحدیت که عبارت از
تفصیل کمالات الهیه [illegible] علم الهی [illegible] در مقابله هر صفت کمال عدم اضافی آن صفت ثبوتی [illegible]
چنانکه [illegible] در مقابله صفت علم عدم العلم که جهل است و در مقابله صفت قدرت عدم القدرت
که عجز است [illegible] علی هذا آن اعدام [illegible] در مقابله [illegible] ظلال الصفات گشته
مبادی تعینات عالم و حقایق ممکنات شده اند و آن اعدام بجای مواد الحقایق اند و آن عکوس و ظلال بجای
صور حالّه اند و آن بنابر همین اعیان خارجیه ممکنات که بسائط الحقایق [illegible] آثار شده اند وجود و عدم
هر دو قبول میکنند [illegible] و نیز مکشوف آنحضرت است که مبادی
تعینات انبیا علیهم الصلوة و السلام صفات اند که اصول ظلال مذکوره اند و وجود وجوبی دارند پس باید
حقایق آنحضرات بعدم دخل نباشد و الا آنکه آنحضرات [illegible] ممکنات اند حقیقت ممکن موافق تحقیق

ایشان بی خلط عدم نمی باشد وجه تطبیق حیثیت مخدوما چون مقابله و محاذات درمیان اعدام
متمایزه و وجودات صفات مقدسه در مرتبه علم الهی مقرر شد پس چنانچه اعدام مجالی صفات گشته اند
صفات نیز مرایای آن اعدام گردیده اند اما اینجا معامله بالعکس است در اینجا صفات مجالی اعدام و اعدام مجالی
صور حالها اند جهت عدم درین صورت ضعیف واقع شده و جهت وجود قوی و همین جهت حضرات انبیا
علیهم السلام معصوم اند و مصدر شر نمیگردند اما وجود خارجیه ایشان عدم و وجود هر دو را قبول
میکند و اعتقاد دخل عدم در حقایق آنحضرات برای ثبوت امکان کافیست والسلام **مکتوب بیست و نهم** ۲۹
پرسیده بودند که بزرگی میگوید که صوفی تا خود را از کافر فرنگ بدتر نداند از کافر فرنگ بدتر است این معنی
چگونه راست آید که صوفی البته مومن آگاه عالم و متقی میباشد و در حالت صحو و افاقت علم باوصاف و اعراض
خود دارد و مناط فضل فردی بر فرد دیگر از افراد نوع همین اوصاف و اعراض اند نه ذات
حقیقت پس صوفی با وجود علم باتصاف کافر فرنگ بکفر و معاصی و علم باتصاف خود بایمان و فضائل
دیگر چگونه خود را بدتر از و میتواند دانست اگر بتکلف چنین بداند آن فضائل را از ان رذائل بدتر دانسته
باشد و فساد این عقیده شرعا و عقلا بدیهیست مخدوما مذهب حضرات مجددیه حقائق ممکنات مرکبند
از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنابر تقابل اسما و صفات در علم الهی ثبوتی پیدا کرده
و مرایای انوار اسما و صفات گشته مبادی تعینات عالم گردیده اند و در خارج ظلیکه ظل خارج حقیقیست
بصنع خداوندی بوجود ظلی موجود شده و بنابرین [?] ترکیب مصادر آثار خیر و شر شده اند از جهت
عدم ذاتی کسب شر مینمایند و از جهت وجود ظلی کسب خیر و مخفی نیست که در عالم حس شخصی بمرآت
مستلی [?] از انوار شمس نظر میکند بملاحظه اولی همان انوار می بیند نه مرآت را چرا که مرآت در شعشعان
انوار مختفی و مستور گشته است هرگاه بذات نگاه کند بلحاظ اول همان تعین مرآتی خود را خواهد دید نه انوار را
چرا که نظر او بر ظاهر نیست پس نظر صوفی بر مظاهر شریفه و خسیسه بجهت وجود که دران مظاهر است و مصدر
خیر شده است می افتد و چون در خود نظر میکند نگاه او بر جهت عدم ذاتی اوست که منشا شر است خود را افتاده
و نفود [?] را از خیر و کمال مطلقا عاری خواهد دید و خیر و کمال عارضی را که از جهت وجود کسب کرده از آن خود

نخواهد یافت ناچار خود را از کافر فرنگ و دیگر اشیای خسیسه بتر خواهد فهمید از اینجا معلوم شد که مقصود قائل
این قول آنست که صوفی کمال خیر و کمال اصلاً بخود منسوب نمی‌نماید و مستعار میداند و همین ست معنی فنای
تام و کامل مشهود و صحیح و اگر صوفی را نظر بر نسبت وجود و انوار مستعار خود می‌افتد و جهت عدم آیینه او که
عدم ست مستور میشود از دعوی انا الشمس سر بر میزند همینست سر انا الحق گفتن حسین بن منصور رحمه الله
اگرچه آنجناب در وجد خود معذور بود اما در وی خطا کرد از غلبه سکر در جهت وجود و جهت عدم تمیز نتوانست
نمود و بسیاری از سالکان این راه را همچنین اغلاط واقع میشود الا من عصمه الله تعالی به برکت حبیبه صلی
الله علیه و آله وسلم مکتوب نهم نوشته بودند که بزرگی به بلای شدید مشابه بلای حضرت ایوب علیه السلام
مبتلا بود و بزرگی دیگر بعیادت او رفت و پرسید چه حال داری جواب داد که حال ظاهر ست نمیگویم
رب انی مسنی الضر گفته‌ام یعنی مثل ایوب علیه السلام بیصبری ننموده‌ام و امان و زنهار نخواسته
درین صورت مقام صبر این ولی ارفع از مقام صبر آن نبی معلوم میشود و چون مقام صبر بس رفیع ست
تفضیل ولی بر نبی لازم می‌آید و این خلاف اجماع ست جواب مخدوم باد بادی النظر این شبهه وارد میشود و اگر
تأمل کنند محل شبهه نیست بیانش آنکه حضرت ایوب علیه السلام رب انی مسنی الضر و انت ارحم
الراحمین و نیز رب انی مسنی الشیطان بنصب و عذاب گفته و این آیات بظاهر دالست بر بیتابی
و بیصبری وار لیکن او سبحانه جل شانه که عالم السرائر والضمائر ست میفرماید انا وجدناه صابرا نعم
العبد انه اواب پس معلوم شد که این بیصبری آنجناب نیز متضمن لطیفه دیگر از صبر بود که حق تعالی
با وجود ظهور بیصبری اثبات صبر آنحضرت میفرماید سرش اینست که نفس شریف آنحضرت مدت طویل
به انواع بلا از هلاک اموال و اولاد و شدت مرض و فقر و اهانت و حقارت مردم نسبت بوی اهل وی
صبر نمود چون وقت نزول رحمت رسید و دانست که کشف این کرب و بلا بسته بتضرع و زاری ست آن
اینوقت بی صبری ست ترقی از مقام صبر کرده بمقام رضا که فوق جمیع مراتب قرب ست رسیده برعایت
بیصبری صبر فرموده بتضرع و زاری در آمده و در صله این ادب ممدوح به نعم العبد گردیده
و خلعت منصب انه اواب پوشیده که اواب مشتق از ادب ست بمعنی رجوع یعنی رجوع بسوای نفس خود

۱۰

که رعایت صبر چندین ساله باشد نکرد بلکه برضای حق تعالی که اظهار بیصبری در آنوقت مرضی بود رجوع
نمود والحمد لله که حق تعالی بدان استجابت سید و باوجود بیصبری ظاهر حال باطن او در استغراق داشته اثبات صبر او
فرمود و گفت انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب وانچه حضرت شیخ اکبر رحمة الله در فصوص الحکم می
فرماید الصبر حبس النفس عن الشکوی الی الغیر وحضرت ایوب علیه السلام شکوه بسوی غیر نکرده
بجناب خداوندی عرض حال خود نموده پس ترک صبر نموده جواب این شبهه نتواند شد چراکه چون این ولی
بجناب الهی نیز در بشریات جاری نکرده و دم نزده زیادت صبر این ولی بر صبر آن نبی نمود باید
وانجا مقصود ترجیح فضل بیست بلکه آن ولی بیچاره که از ذوق کمالات نبوت و حقیقت محبوبیت کمال مقام رضا
خبر نداشته از غلبه سکر ولایت هرچه گفته در آن معذور بوده والسلام مکتوب یازدهم بعد حمد و صلوة
نماند که طایفه از فقهای حنفیه در انکار ذکر جهر غلو نموده فتوی بحرمت داده اند و بعضی از محدثین اثبات مشروعیت
ذکر جهر کرده در فضل جهر بر خفی افتاده و هر دو فریق براه تفریط و افراط رفته اند و از مسلک انصاف سخن
نگفته اند و این مقام تنقیح میخواهد و محاکمه مطلبیه باید دانست که معنی لفظ ذکر بعبارت یاد کردنست و منحصر
در سه قسم یکی ذکر لسانی بی شمه آگاهی قلب و این معنی از اعتبار ساقط است و از اقسام غفلت دوم ذکر
قلبی است بی حرکت لسانی و این معنی در اصطلاح معتبر است بذکر خفی و بنای مراقبات این قوم بر آنست و مشروع
در جمیع طرق آن سید موجود است کاحضور ذات بحت مذکور است بی ملاحظه حیثیتی و یا بملاحظه صفات او ماخوذ
از آیه کریمه واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة ودون الجهر من القول بالغدو
والآصال دوم استحضار مذکور است بملاحظه منسوبات او از آلاء و نعماء و این طریق استدلال است از اثر
بموثر و این معنی در لسان شرع معتبر بتفکر است و مفید است زیادت یقین بر او کتاب و سنت از فضائل آن
مملو است قسم سوم ازین اقسام ثلثه ذکر لسانی است باذکر قلبی معا و این اکمل اقسام ذکر است و این نیز دو وجه
دارد یکی اکتفا بذاکر است در ذکر کردن بر اسماع نفس خود و همین است ذکر خفی در زبان شرع و ماخوذ است
از آیه کریمه ادعوا ربکم تضرعا وخفیة انه لا یحب المعتدین دوم باسماع غیر است که در شرع
مسمی بجهر است در مواقع خاص فضیلت از خفی بنابر حکمتی مطلقا چنانچه اذان و اقامت و قراءة بجهر در صلوة جهریه

که ایقاظ نائمین و تنبیه غافلین از آن مقصود است حکمتیکه در ذکر خفیست سلامت نفس ست از فساد سمعه و ریا
که بالغست قبول عمل را و افضل ذکر خفی بر ذکر جهر بنصوص کتاب و سنت ثابت است مطلقا بلکه از فحوای حدیث
انکم لا تدعون اصما و لا غائبا منع جهر معلوم میشود و ذکر جهر با کیفیات مخصوصه نیز مراقبات با اطوار معموله
که در قرون متاخره رواج یافته از کتاب و سنت ماخوذ نیست بلکه حضرات مشایخ بطریق الهام و اعلام
از مبدا فیاض اخذ نموده اند و شرع از آن ساکت است داخل بدعت نیست فایده ها درین متحقق و اشکال
آن ضرر در خفی و ظاهر است که آنچه از کتاب و سنت ثابت بود افضلست از غیر آن اگرچه مباح باشد و من جمله
مفیده بود و تعلیم ذکر کلمه طیبه از انحضرت صلی الله علیه و سلم حضرت علی بن ابیطالب رضی الله تعالی عنه
که از شداد بن اوس ثابت شده است بجهر متوسط خواهد بود نه بجهر گذائی چرا که اول حدیث ست که حضرت
یه سبق را امر فرمود و امعنی نیز مشعر است باخفاء چه اینجا گفتگو در جواز و عدم جواز جهر نیست بلکه در فضل یکی
و دیگریست پس دعوی فضل جهر مطلقا بر ذکر خفی انکار نصوص ست انکار جمیع اقسام ذکر جهر نیز همچنین چرا که
جهر در بعض مواقع مشروع ست اثبات مسنونیت ذکر خفی بمعنی مراقبات معموله و نیز اثبات مشروعیت ذکر
جهری که در متاخرین مروجست ممکن نه چه جای اثبات فضل آن و آنچه بعضی ابنای این عصر مکابره می نمایند
از طرفین مقبول نیست و لائق التفات نه و افراط و تفریط در همه امور مستقبح ست و اعتدال مستحسن و حسبی
الکلام ما قل و دل و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه التحیه و الثنا

مکتوب دوازدهم مخدوما در مسئله سماع درمیان ائمه فقها و حضرات صوفیه رحمة الله علیهم اجمعین اختلاف شدید ۱۲
قویست فرقه اولی میگویند که سماع مطلقا حرامست بنا بر مصلحت سد باب فتنه و فرقه ثانیه میفرمایند که بالاطلاق
حلال ست باقتضای غلبه ذوق و اصل انصاف آنست که سماع بر دو قسم ست یکی آنکه شخصی در محفل مخصوص
نباشد کلامی موزون بالحان موزون بی مداخلت محذور شرعی انشاد نماید و فسادی از آن در باطن سامع
نزاید بلکه سروری یا حزنی در قلب پیدا آید این قسم سماع البته مباح ست که مرکب از دو امر مباح که کلام موزون
و شنیدن موزون باشد چرا غیر مباح گردد و نیز در قرن اول در تقریبات مشروعه مثل نکاح و قدوم
اکابر معمول بوده و اتقیای علما است احیانا ارتکاب آن نموده اند چنانچه از کتب احادیث ظاهر می شود

متحقق نشد پس امر بیست متوسط چنانچه از جواب مشهور حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه که در مقابل
سوال حسن بصری رحمه الله فرموده مستفاد میگردد لا جبر و لا تفویض ولکن امر بین امرین و این امر بین امرین
متوسط بلسان شرع معبر است بلفظ کسب و این لفظ را جز در فعل عباد اطلاق نمیکنند پس معلوم شد که افعال
مخلوط با جبر و اختیار است و همین قدر اختیار ضعیف مناط تکلیف است پس ظاهر است برعایت ضعف اختیار عباد و بنا بر آنها
آنکه رحمت بر غضب سبقت داده اند با آنکه هیچ صفتی از صفات الهیه بر صفت دیگر سبقت ندارد و
هرگاه افعال او تعالی مسبوق بعلم و اراده و قدرت است بعلاقه مسبوقیت این هر سه صفت افعال عباد و منشا
من وجه با افعال او تعالی دارند و بحرکات مرتعش که مجبور محض است اصلا مناسبت ندارند اگر محاسبه باین
افعال متوجه شود منافی عدالت نیست بر طور صوفیه ثبوت حصه اختیار باین وجه بیان کرده که نزد ایشان ظهور
حضرت وجود در هر ذره از ذرات کائنات تمام است با کمالات مناسبه او مظهر و هر چند نسبت از اجزای آن حضرت
که حضرت وجود بسیط حقیقی است متجزی نمیگردد و ازین راه میفرمایند کل شی فیه کل شیء و چون اختیار هم صفتی و شانی است
از صفات و شیونات حضرت وجود پس باید که در هر مظهری از مظاهر خصوصا در انسان که مشرف بمنصب خلافت است
خلافت حصه از صفات اختیار هم متحقق باشد و بنای تکلیف امر و نهی بر آن بود والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی

۱۴

علی خیر الوری مکتوب چهاردهم پرسیده بودند که کفار هند مثل مشرکان عرب بی اصل اند یا
آنرا اصلی بوده است و منسوخ شده و در حق پیشینیان آنها چه اعتقاد باید کرد مختصر از روی تحقیق و انصاف
مرقوم میگردد باید دانست که از کتب قدیمه اهل هند معلوم میشود که رحمت الهیه در وقت آغاز پیدایش نوع
انسانی برای اصلاح معاش و معاد ایشان کتابی مسمی به بید که چهار دفتر دارد مشتمل بر احکام امر و نهی و اخبار ماضی و
مستقبل بتوسط ملکی برهما نام که آله ایجاد عالم است فرستاده و مجتهدان ایشان ازان کتاب شش مذهب استخراج
نموده بنای اصول عقاید بر آن گذاشته این فن را دهرم شاستر نامیده اند یعنی فن الهیات که علم
کلام باشد و افراد نوع انسانی را چهار فرقه مقرر نموده و چهار مسلک ازان کتاب بر آورده برای هر فرقه
مسلکی قرار داده بنا فروع اعمال بر آن نهاده و این فن را کرم شاستر خوانده اند یعنی فن عملیات
که علم فقه باشد چون نسخ احکام امری است بحکم عقل مناسب طبائع اهل هر وقت و زمان تجویز تغیر احوال ضروری است

عمر طولانی عالم را چهار حصه نموده هر یکی را جگ نام کرده برای اهل هر جگ طور عملی از آن چهار دفتر
اخذ نموده اند و آنچه متاخرین ایشان تصرفات کرده اند از اعتبار ساقط است و جمیع فرق اینها در توحید
باری تعالی اتفاق دارند و عالم را حادث و مخلوق میدانند و اقرار بفنای عالم و حشر جسمانی و جزای
اعمال نیک و بد مینمایند و در علوم عقلی و نقلی و ریاضت و مجاهدات و تحقیق معارف و مکاشفات اینها را ید طولی
و کتابخانه ها تا امروز موجود و رسم بت پرستی اینها نه از راه اشراک در الوهیت است بلکه حقیقت دیگر دارد و عقلا
اینها و نیست عمر آدمی را چهار حصه نموده حصه اول در تحصیل علوم و آداب و دوم در تحصیل معاش و اولاد و سوم در تصحیح
اعمال و اصلاح نفس و چهارم در مشق انقطاع و تجرد که غایت کمال انسانیت و نجات کبری که آنرا مکت میگویند
بر آن موقوفست صرف مینمایند و قواعد و ضوابط دین اینها انتظام و نسق تمام دارد پس معلوم شد که دین قدیمی
بوده است و منسوخ نشده و از ادیان منسوخه غیر از دین یهود و نصاری نسخ دین دیگر در شرع مذکور نیست حالانکه
نسخ بسیاری از ادیان واقع شده و دینهای بسیار در معرض محو و اثبات آمده و باید دانست که بحکم آیه کریمه
وان من امة الا خلا فیها نذیر و کریمه ولکل امة رسول و آیات دیگر در ممالک هند نیز بعثت انبیا و رسل
واقع شده است و احوال آنها در کتب اینها مضبوط است و از آثار آنها که باقیست ظاهر میشود که مرتبه کمال و
تکمیل داشته اند و جهت عامه غایت مصالح عباد را درین مملکت وسیع فرو نگذاشته و مشهور است که پیش از بعثت
خاتم الرسل صلی الله علیه وسلم در هر قومی پیغمبری مبعوث شده و اطاعت و انقیاد همان پیغمبر بر آن
قوم واجب بوده نه اتباع پیغمبر قوم دیگر و بعد ظهور پیغمبر ما که خاتم المرسلین است صلی الله علیه وسلم و مبعوث است بکافهٔ
انام و دین او ناسخ ادیان است شرقاً و غرباً احدی را تا انقراض زمان مجال عدم انقیاد وی نمانده پس از آغاز
بعثت او تا امروز که هزار و صد و هشتاد سال است هر که با وی نگرویده کافر است و پیشینیان چون شرع
بحکم آیه کریمه منهم من قصصنا علیک ومنهم من لم نقصص علیک از بیان احوال اکثر انبیا ساکت است
و در شان آنها سکوت اولیست نه بر اجزم بکفر و هلاک اتباع آنها لازم است نه بیقین بنجات آنها باید و ا
دماده حسن ظن متحقق است بشرط آنکه تعصب در میان نباشد و در حق اهل فارس بلکه اهل هر مملکت که پیش از ظهور
خاتم الرسل گذشته اند و لسان شرع از احوال آنها ساکت است همین عقیده اولی است و تکافر گفتن کسی را

بدلیل قطعی آسمان بنا نموده است و حقیقت بت پرستی اینها آنست که بعض ملائکه که بامر الٰهی در عالم کون و فساد
تصرفی دارند یا بعض ارواح کاملان که بعد ترک تعلق اجساد آنها را درین نشأ تصرفی باقیست یا بعض
افراد احیا که بزعم اینها مثل حضرت خضر علیه السلام زنده جاوید اند صور آنها ساخته شده و جیان میشوند و بسبب آن توجه
بعد مدتی مناسبتی بصاحب آن صورت بهم میرسانند و بنا بر آن مناسبت حوائج معاشی و معادی خود را
ادا میسازند و این عمل مشابهتی بذکر رابطه دارد که معمول صوفیه اسلامیه است که صورت پیر را تصور میکنند
و فیضها بر میدارند اینقدر فرق است که در ظاهر صورت شیخ نمی تراشند و ایمعنی مناسبتی بعقیده کفار
عرب ندارد که آنها بتان را متصرف و موثر بالذات میگفتند نه آله تصرف الٰهی و اینها را خدای زمین میدانستند
و خدا تعالی را خدای آسمان و این شرکت است در الوهیت و سجده اینها سجده تحیت است سجده عبودیت که این
اینها با در پدر و پیر استاد بجای سلام همین سجده مرسوم و معمول است که آنرا ڈنڈوت میگویند و اعتقاد تناسخ
مستلزم کفر نیست و السلام مکتوب پانزدهم نوشته بودند که حضرت مجدد الف ثانی رضی الله
تعالی عنه در مکتوبی از مکتوبات خود منع رفع سبابه کرده اند و تو با وجود محبت بجناب ایشان رفع سبابه میکنی
و محبت را اتباع محبوب لازم است مخدوما او سبحانه جل شانه اتباع کتاب و سنت بر عباد فرض گردانیده میفرماید
وما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم و رسول
علیه السلام میفرماید لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به و حضرت مجدد الف ثانی رضی الله
تعالی عنه که نائب کامل آنحضرت اند بنای طریقه خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشته اند و علما در اثبات رفع
سبابه رساله ها مشتمل بر احادیث صحیحه و روایات فقهیه حنفیه تصنیف کرده اند بجائیکه حضرت شاه یحیی رحمة الله علیه
فرزند حضرت مجدد نیز در این باب رساله تحریر نموده اند و در نفی رفع یک حدیث بثبوت نرسیده و ترک رفع
از جناب حضرت مجدد بنا بر اجتهاد واقع شده و سنت محفوظ از نسخ بر اجتهاد مجتهد مقدم است بعد ثبوت سنت
رفع ترک آن باین حجت که حضرت مجدد ترک فرموده اند معقول نیست و حضرت مجدد بر ترک سنت
تحذیر کثیر فرموده اند و حضرت مجدد هم مذهب حنفی داشتند و امام ابوحنیفه رضی الله عنه گفته اند اذا ثبت الحدیث
فهو مذهبی و اترکوا قولی بقول رسول الله صلی الله علیه وسلم پس امید است که حضرت مجدد از ترک این

اجتهادی واخذ باحادیث صحیحه متغیر نشوند و اگر گویند که حضرت مجدد با آن علم اوسع از احادیث ثبوت رفع سبابه
اگر آگاه نبودند گوییم تا زمان مبارک حضرت ایشان این کتب و رسائل در دیار هند شهرت نیافته بود و از نظر
مبارک ایشان نگذشته که ترک نموده اند و گرنه هرگز ترک رفع نمیفرمودند که ایشان حریص ترین اکابر
این امت بر اتباع سنت بوده اند و اگر گویند عدم رضای حضرت رسالت علیه التحیة را باین عمل از کشف دریافته
ترک نموده باشند گوییم که کشف در امور طریقت معتبر است و در احکام شریعت حجت نیست معهذا در آن مکتوب
احتجاج بکشف نکرده اند و امید آنست که این مخالفت جزئی برعایت قاعده کلی ایشان که بجد تمام ترغیب بر اتباع
16 پیغمبر علیه السلام فرموده اند مثمر نتائج گردد والسلام مکتوب شانزدهم پرسیده بودند که در مسئله عمل بحدیث
وانتقال از مذهبی بمذهبی چه میفرمایند مخدوما در عمل بحدیث شیخ محمد حیات محدث مدنی رساله نوشته
ملخص آن بفارسی محرر میشود قال الله تعالی ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله وقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به حدیث صحیح است روایت کرده است
آنرا ابو القاسم بن اسمعیل بن فضل اصفهانی در کتاب الحجة و ذکر کرده در روضة العلما که امام ابو حنیفه رضی الله عنه
فرموده اترکوا قولی بخبر الرسول الله صلی الله علیه وسلم وقول الصحابة رضی الله عنهم و قول مشهور است از
امام که فرموده اذا صح الحدیث فهو مذهبی پس کسیکه مهارتی در فن حدیث دارد و ناسخ از منسوخ و قوی از
ضعیف می شناسد اگر بحدیث ثابت عمل نماید از مذهب امام بر نمی آید چرا که قول امام اذا ثبت الحدیث فهو
مذهبی نص است در آن باب اگر با وجود اطلاع بر حدیث ثابت عمل نکند این قول امام را اترکوا قولی بخبر الرسول
خلاف کرده باشد و مخفی نیست که هیچ یکی از علمای امت جمیع احادیث را احاطه نکرده است چنانچه قول اترکوا
قولی بخبر الرسول نص است بر آن که جمیع احادیث بامام نرسیده بلکه بعض از آنها فوت شده و چرا فوت نشود
که پیش خلفای راشدین که اعلم اهل امت و ملازم صحبت جناب رسالت صلی الله علیه وسلم بودند بعض احادیث از ایشان
نیز فوت شده و سید انبیا را هر که معرفتی بفن حدیث دارد ظاهر است که بر افراد امت اتباع پیغمبر واجب است
و اتباع هیچ یکی ازین ائمه واجب نیست و اهل امت مختار اند مذهب هر که از مجتهدین خواهند اختیار نمایند و هر که
میگوید عمل بحدیث از مذهب امام بر می آرد اگر برهانی برین دعوی او بیارد اما انتقال از مذهبی بمذهبی ازین [illegible]

ابن ابی سفیان اموی صحابی و اتباع و اعوان وی رضی الله عنهم چه اعتقاد باید کرد بدانند که علمای مذهب
اهل سنت منازعات حضرات صحابه را بنا بر حسن ظن که در شان خیر القرون لازم است تاویل میکنند و اگر
قابل تاویل نباشد تفویض بجناب الهی مینمایند و جرأت بذم و طعن ممنوع میدانند چرا که در قرون ثلثه مشهود لها بالخیر
هیچ یکی از علماء و محدثین و مجتهدین با وجود قرب زمان و اطلاع تام بر احوال ایشان با وجود اقرار نسبت خطا
بمخالفان حضرت علی مرتضی علیه السلام تعبیر بطعن بر ایشان نکرده و اگر چه در میان لشکر شام و لشکر کوفه محاربات
و مقاتلات واقع شده از شدت تعصب بوده نه بنا بر عقیده کفر همدیگر و ماده تعصب در کتب معتبره کو است که مبدا این فتنه
شهادت امیر المومنین عثمان است رضی الله عنه و طریقه اسلم همین است زیرا که وقت اجتماع عسکرین حضرات صحابه
سه فرقه شده بودند جماعه جانب جناب خلیفه برحق علی ابن ابیطالب رضی الله عنه گرفتند و جماعه دوم بطرف امیر
شام رفتند و فرقه سوم توقف نمودند و شک نیست که محدثان و مجتهدان آن قرون اخذ حدیث بر صدق روایات هر سه
فرقه و وثوق مساوی داشتند اگر احدی را ازین فرقه ثلثه مطعون بکفر و فسق میدانستند قبول روایات از آن فرقه
نمیکردند بنا بر اجتهاد و استنباط ایشان همه یکسان داشتند و اگر طعن در شان آنها روا دارند ثلث دین اسلام برهم میخورد پس در کف لسان
از طعن آنها حکمت دینی است و حرمت صحبت خیر البشر علیه الصلوة والسلام علاوه آن و اگر مخالفان گویند که
حفظ حرمت و رعایت قرابت آنحضرت ضرور است قبول است لیکن از اهل قرابت تصریح بتکفیر منازعان
ثابت نیست و خشونت نفرت خود لازم گرفت معهذا صدور اینچنین خطا از اهل خیر القرون خیلی مستبعد و
مستنکر است اگر چه آن خطا خطای اجتهادی باشد که موجب ایذای ذوی القربای آنحضرت واجب است بر جمیع افراد امت
و اگر استنکاف هم درمیان نباشد رضا بایذیت اهل قرابت رسول الله صلی الله علیه وسلم لازم می‌آید و کلید بحث
ازین مسئله مناسب نیست سکوت باید فرمود تمام در مقام اهلبیت فرقه شیعه چون از مسلک اعتدال انحراف
ورزیده اند اعتماد بر اخبار بی اصل کرده و آن نفوس زکیه را بنفوس خبیثه خود قیاس نموده رفته رفته بتکفیر اصحاب
که سبب تواتر خبر نبوت و ناقلان کتاب شریعت اند پیش آمدند و نفهمیدند که پیغمبری که حقتعالی نبوت برو ختم کرده
و بکافه انام مبعوث ساخته و دین او ناسخ ادیان و باقی تا انقراض زمان است و ما ارسلناک الا رحمة
للعالمین نازل در شان او و جماعه که بطول عهد نبوت و صحبت بوده باشند و تمیه از تبدیل ارواح و احوال

در خدمت او تا حیات او و در ترویج شریعت او بعد ممات او فرو گذاشته به تکفیری او از دو طرف کفر [illegible]
و به ساحل نجات نه پیوستند طرفه حسن ظنی به خدا و رسول دارند خدا نخواسته اگر حقیقت کار اینچنین باشد کار عمدا
فی شان الساقین پس لاحقین را از چنین خدا چه امید چیست از چنان پیغمبری چه توقع شفاعت احوال
پیغمبران سابق و امم ایشان پوشیده نیست واقعات اولیای این امت نیز پنهان نه هر که نه دیده و نه شنیده گوید
از احوال یکی از این بزرگان به مخلصان و حضرت و منکر گردیده و به اولاد و آل او عداوت ورزیده باشند
درین صورت بعثت پیغمبر که مقصود از آن اصلاح امت است کدام فایده مترتب شد و نیز با این حساب خیر القرون
شر القرون میگردد و خیر الامم شر الامم میشود خدا انصاف نصیب کند والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب چهاردهم عاید او مصلیا نوشته بودند که از اختلاف شیعه و سنی در شان صحابه و اهل بیت رضوان
الله علیهم اجمعین خاطر جمع نمیشود چرا که بنای اعتقاد اهل ملت بر اخبار است و خبر محتمل صدق و کذب است مگر
متواترات که افاده یقین نمایند و اقسام خبر او بسیار کم است پس علاج تحصیل اطمینان چیست مخفی نماند
این مسئله از ضروریات دین و از ارکان ایمان نیست توحید الهی و تصدیق نبوت برای نجات کافیست و ایمان
مجمل بنبی و ما جاء به مضمون کلمه طیبه که تصدیق و اقرار آن آدمی مسلمان میشود و بحث در شان صحابه و اهل بیت
رضوان الله علیهم بنا بر حسن ظن کمال محبت به رعایت شرف صحبت و حسن خدمت اینها و قرب و قرابت اینها
با جناب رسالت علیه الصلوة والتحیات بس است مطالعه تفصیل احوال آن بزرگان از کتب تاریخ موجب
هیجان عداوت است چرا که منصب عصمت نزد اهل سنت مخصوص به جناب حضرات انبیاست علیهم التحیة و
الثنا و ممنوع است از غیر انبیا اگرچه صدیقین و اولیا باشند پس گاهی از ایشان بعض معاملات که موجب بعض منافات
اتفاق می افتد و آنچه فیما بین ایشان وقوع یافت متقدمین بخوبی میکردند و از غایت صفای باطن تخفیف آنجا و اینکه ارباب
تواریخ خبیثه قیاس بر خود کرده اثبات کینه و عداوت بالاستمرار درمیان آن اکابر میکنند بر آن اعتماد نبایست
کرد و تقلید آنها را نبایند از اعتبار ساقط است باید دانست که انکار آن طبقه مستلزم انکار کتاب و حدیث و سیر مبارک
است و موجب نفی فایده بعثت میشود فقیر روزی درین مسئله متامل بود و هم در آن میدان تفاصیل مسلمات
طریق نجات از هر ملک این شکوک میشود هم این عبارت به باطن فقیر وارد شد قل آمنت بالله کما

هو عند نفسه و برسول الله کما هو عنده و بآله و اصحابه کما هم عنده نسبتهم بر بیت که
این مطالب علیا فوق مراتب جمیع اختلافات است تفویض امر بجناب آلهیست جل شانه که مرتبه نفس الامر
هیچ فرقه را درین مقام مجال دم زدن نیست و الحمد لله علی نواله و الصلوة و السلام علی رسوله محمد و آله

١٩ مکتوب نوزدهم نوشته بودند که در حدیث شریف وارد است که آنحضرت علیه الصلوة و السلام فرموده
اند بعد من دوازده خلیفه از قریش خواهند بود و اهل سنت ازین دوازده تن خلفای اربعه که متصدی
خلافت خاصه بودند و هشت تن دیگر از قریش که تسلط بر خلافت عامه یافته اند و جهاد با کفار و اعلاء
کلمة الحق کرده اند مراد میدارند و شیعه دوازده امام سلام الله علیهم را میگویند در اعتقاد تو حق درین مسئله
کدام جانب است مخدوما حق بجانب اهل سنت معلوم میشود و بدانند که لفظ خلافت اعم است
از آنکه ظاهری باشد یا باطنی و خلفای آنحضرت می باید که جامع خلافتین باشند و خلیفه از آن میگویند که
امر خلافت را متمشی میسازد و تمشیت خلافت ظاهره موقوف بر قدرت و استطاعت است یعنی حشر این
افواج که شرط نفاذ حکم است ظاهر است که بعد خلفای اربعه که سی سال خلافت کردند و حضرت امام حسن
علیه السلام تا شش ماه از حضرات ائمه اطهار هیچ یکی در هیچ قادر برین امر نبود و تعبیر آنحضرت علیه
الصلوة و السلام که خلفا از قریش باشند نیز مشعر برین است و گرنه از اهل بیت یا از بنی هاشم معروف
و جمع بین الدولتین بانیوجه میتوان کرد که ترویج ظاهر دین که موقوف بر اسباب ظاهر است و بجای قالب
اسلام است از انها وقوع یافته و تقویت باطن دین که بحقیقت اسلام بجای روح القالب است از نفوس
مزکاة حضرات ائمه علیهم السلام واقع شده و چنانچه صوفیه اهل سنت بر ثبوت قطبیت دوازده امام
صلوات الله علیهم متفق اند و در ذات بابرکات خلفای اربعه رضوان الله علیهم و حضرت امام حسن سلام
الله علیه هر دو معنی جمع بوده و بعد صلح در میان امیر شام و حضرت امام حسن علیه السلام تا حضرت امام
مهدی صاحب الزمان خلافت باطنی باین حضرات تعلق داشته است و در ذات صاحب الزمان نیز
هر دو معنی متحقق خواهد بود و خلافت ظاهری بخلفای دیگر انتقال یافته عدد اثنا عشر بدین صورت تکمیل میشود

٢٠ والسلام مکتوب بستم نوشته بودند که باحادیث صحیحه جلالت حضرت صدیقه رضی الله عنها از جناب

مرتضوی رضی الله عنه در عهد مبارک نبوی صلی الله علیه وسلم و بعد ازان نیز قطع نظر از واقعه جزئیه کل
که بواعث دیگر داشت ثابت است و این معنی خالی از اشکال نیست که از جناب صدیقه بسیار بعید است که چنین
که انحراف از حضرت مرتضی علی فرمایند با آنکه حضرت صدیقه خود روایت میکنند که حضرت مرتضی و فاطمه
زهرا دوست ترین مردم بودند پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم محمد و اما در خلافت نزاع طرفین مجتهد بنا
و حق بهر دو جانب میباشد چنانچه درین مقام است مخفی نماند که در قضیه افک حضرت مرتضی چون اضطراب جناب
رسالت مآب علیه الصلوة والتسلیمات احساس نمود باقتضای استیلای محبت بفتوای مصلحت وقت بنابر تسکین
و تسلیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعض الفاظ که باعث دل سردی آنحضرت علیه السلام از حضرت صدیقه گردد
معروض داشت و استماع این خبر حضرت صدیقه را وحشت آورد و چرا نیارد که تکلم مقربان بارگاه با چنین کلمات
در چنین اوقات موجب سقوط محب از نظر محبوب میگردد و ظاهر است که بالاتر ازین اذیتی نمیباشد
پس انحراف حضرت صدیقه از حضرت مرتضی رضی الله عنهما بحکم غیرت محبت مقتضای بشریت است که ازان
چاره نیست نه از راه دیگر و تا محبت باقیست این وحشت باقی است و تکلم حضرت مرتضی باین کلمات نیز
نه از جهت عداوت حضرت صدیقه بوده است که محبوب محبوب نیز محبوب میباشد بلکه بجهت محبت پیغمبر بوده
صلی الله علیه وسلم که ازان نیز گزیر نبود پس درین صورت بهر دو طرف حق ثابت است و هر دو معذورند بلکه
ماجور که بنای هر دو بر محبت پیغمبر است علیه الصلوة والسلام چنانچه وحشت و ملالت حضرت خیر النساء علیها التحیة
والثنا با جناب صدیق اکبر رضی الله عنهما از احادیث صحیحه بثبوت رسیده و این محل دو شبهه است یکی آنکه
حضرت بتول باوجود تبتل و انقطاع از دنیا بقدر قلیل از مال باوجود استماع جواب معقول از حضرت صدیق چرا
ملال را کار فرمودند دوم آنکه حضرت صدیق در مقام رعایت فرزند رسول صلی الله علیه وسلم درین
امر سهل چرا مسامحت نمودند جواب آنکه طلب مال میراث که حلال تر ازان مال در عالم نمیباشد منافی ترک دنیا
و بعید از تقوی نیست بلکه قدر مال حلال را متقی بیشتر میشناسد و تا بشریت باقیست از احتیاج چاره نیست
و منع حضرت صدیق بحجت حدیث شریف است یعنی معاشر الانبیاء لا نورث و چون حضرت صدیق از زبان
مبارک نبی معصوم این حدیث را شنیده باشند در حق حضرت صدیق نص قطعی است [illegible]

جائز نیست و تسلی نشدن حضرت خیر النسا باین جواب یا بجهت خواهد بود که ثبوت ارث بآیهٔ توریث

واقع شده و این حدیث تا آنوقت ظاهر ابحد شهرت نرسیده باشد تا بحضرت فاطمه حجت تواند شد یا از را

نازک مزاجی خواهد بود که لازم صاحبزادگیهاست و بحکم لا تبدیل لخلق الله هیچ کمالی خصوصیات مزاجی را

تغییر نمیتواند داشت شدت غضب حضرت موسی علیه السلام تا ادم و اینجا زایل نشد و قصه طپانچه زدن آنحضرت

بروی ملک الموت علیه السلام مشهورست پس درین صورت هر دو معذورند و بهر دو طرف حق ثابت میشود

واهل سنت را احسن ظن و تاویل حسن در شان فریقین واجبست والسلام علی من اتبع الهدی ـــــ

۲۱ ـــ مکتوب بست و یکم بمخدوما انچه از ضعف اعتقاد طالبان این زمان و طلب کشف و کرامت انیها از دو ستیابی

و عدم مبالاة به نسبت اهل قرن اول نوشته از معلوم شد بدانند که سخنها از مثل مشایخ دیگر صریح گرفتن چه فرق

ست و از عقلای مخلصان هر که التماس امور مذکوره نماید تسلی او باین مطالب باید کرد که او سبحانه

جلشانه که حکیم حقیقی ست بمنطوق آیهٔ کریمه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله شفای نسبت شفای خود

را که مقصود صوفیان جمیع طرق ست بر اتباع پیغمبر ما علیه السلام والصلوة نهاده و آن طبیب حاذق را با مقوا

و منهیاتی چند که بجای دوا و پرهیز اند برای اصلاح امت مرحومه که بعلت غفلت و معصیت مبتلا بود فرستاد

هر که این نسخه بکار بست و رصحت شفا بروی خود کشود و آنکه آنرا کرد خود را ضایع و تلف نمود و این نسخه را صورتی

و حقیقتی صورتش نصیب عوام مسلمین ست آن بعد تصحیح اعتقادات بر حسب کتاب و سنت استعمال او امر

و امتثال امر و نهی و جز آن این عقاید و اعمال سعادت حسن بست بس که صورت نجات ست و حقیقت

این نسخه حصه خواص ست آن تنویر باطن و تزکیه نفس ست بریاضات و مجاهدات با رعایت صورت مذکوره

و حاصل آن ظهور تجلیات و مکاشفات ست صورت معرفت یا ایمان اسلام ست و حقیقت عبارت از احسان که بجهت

آمده ان تعبد ربک کانک تراه و صورت بی حقیقت در مرتبه دوا از امراض ظاهر جلدیست از قبیل وارم و

جروح که بطلا و ضماد ازالهٔ آن کرده میشود و بیفایده نیست مثل ظهور حقیقت بی صورت که غیر مفید ست بلکه حقیقت

نیست استدراج و مکر الهی ست اعاذنا الله منها و حقیقت بجای تنقیه ست که اخراج سواد فاسده آن

ضرور ست تا احتمال عکس مرض باقی نماند و کمال شفا از مرض معهود بجز اجتماع این هر دو میسر نمیشود الخ

واین معنی معبر است در اصطلاح قوم بفنای قلب و ولایت صغری که ولایت اولیاست و معارف وحدت
وجود از ولایت ظلی که محل سکرست ناشی است درین مقام و حسن قلب نفس را هم رنگی از فنا میسر است و حصول
دوام حضور است با حق جل شانه بمرتبه که غفلت عارض نشود و تعلق با سوی الله نماند مطلقا و بالاتر ازین مقامات که
سیر سالک در اصول این ظلال که مسمی باسما و صفات اند واقع میشود و معامله با لطیفه نفس می افتد که از عالم خلق است
چنانچه در مقام سابق با قلب و لطائف اربعه دیگر که از عالم امراند و عروج آنها تا مرکز ظلال است کار افتاده بود
و درینجا نفس را حقیقت فنا حاصل میشود و آثار مطمئنه میگردد و عاری از مخالفت و صاحب موافقت میشود و استحقاق مرتبت
و ارشاد بهم میرساند و چون این مقام فرق بعد الجمع است تمیز صحیح حاصل کرده سر وحدت شهودی که خبر از غیریت حق
از خلق میدهد مفهوم مینماید و وصول باین مقام عالی ملتزم مرضیات محبوب حقیقی جل شانه بودن و از مبغوضات او
نفور است بحدیکه کلفت از میان برخیزد و شریعت مقتضای طبیعت گردد و عقاید و عمل برحسب کتاب و سنت
بلا تأمل و کلفت میسر آید و این مقام معبر است بفنای نفس و ولایت کبری که ولایت انبیاست علیهم الصلوة و بتبعیت انبیا علیهم
آنحضرت خواص امت را نیز حاصل است و درینجا سیر سالک در کمالات اسما و صفات که تعلق باسم هو الظاهر دارند واقعست
و فوق آن ولایت علیای ملائکه است که معبر بولایت علیاست و در اینجا سیر در کمالات متعلقه هو الباطن است و فائده
حصول آن ولایت قابلیت تجلی ذات بهم رسانیدنست عالی تر ازین مقام کمالات نبوت و رسالت است اینجا
با وجود عدم جواز انفکاک اسما و صفات از حضرت ذات تعالت و تقدست تجلی مجرد ذات مشهود عارف میگردد
در اینجا سیر و کار بعناصر اربعه که اصول لطیفه نفس اند می افتد یعنی در ولایت علیا بعناصر ثلثه سوای خاک و در
کمالات نبوت بعنصر خاک فقط و هرگاه ذات عالیه را اعتبارات و شیونات بسیارست بالاتر ازین کمالات نیز
مقامات ثابت اند و در محل خود مذکور و مهم ترین مقاصد درین راه تحصیل فنای قلب و فنای نفس است و مراتب دیگر
مبنی برین هر دو فناست و هر مقامی ازین مقامات مسطوره عروجی و نزولیست و فنا و بقا انچه محرر گردید موافق
تحقیق حضرات مجددیه رضوان الله علیهم اجمعین و مناسب مذاق اکابر متقدمین است اما مشایخ دیگر درین باب
دارند که باعث شوق سالکان میگردد و این طریق قدیم جذبه بر سلوک مقدم است هرچند تاثیر نفس مفید شیخ را دریافتن
مدخلی تمام است استعداد مستفید نیز شرطست آرزوی صحبتها بسیارست خدا بدهاد و شما برسد والسلام

مکتوب بیست و سوم بخوردار انتصویب مسئله وحدت وجود حسب التماس شاه عمر قوم میگردد باید دانست
که در شرح کتاب مرات سنه مینویسد که حقتعالی بعلم قدیم خویش حقایق کلیه جزئیه را میدانست و علم بشی
مستلزم وجود آن شی ست در علم پس باید که اشیا با وجود علمی ازلی باشند و ازین است که
صوفیه باعیان ثابته فی العلم قائل اند و چون وجودات اشیا در مرتبه علم که نزد قوم مسمی ست بباطن وجود
تقدم و تاخر زمانی نیست بخلاف وجود خارجی که تقدم و تاخر دران بدیهی ست باید که وجود علمی غیر وجود خارجی
و باید که مقدم بران بود و مانند تقدم اصل بر فرع و تقدم ذی ظل بر ظل و کیفیت صدور وجود خارجی اشیا
از وجود علمی آنها آنست که چون حقتعالی میخواهد که صورتی را از صور علمیه در خارج که عبارتست از وجود منبسط
و مسمی ست نزد قوم بظاهر وجود موجود گرداند و آثار مطلوبه آن صورت ازان صورت بظهور آرد در میانه
آن صورت و نور این وجود که منبسط معلوم الانیة مجهول الکیفیة پیدا میکند و مرآت وجود منبسط قابل عکس آن صورت
منطبع میباید بطوریکه آن انطباع بر بطون اطلاق وجود نکرده و لله المثل الاعلی چنانکه عکس مرائی در وقت
مقابله بمرآت در مرآت پیدا میشود و نور مرآت بدان مسلوب نمیگردد و عقل سلیم بعد تامل صحیح صورت مرئی
را در آئینه و بر آئینه نمیتواند گفت که آنجا منزل است در انتمام اگرچه بظاهر در نظر میآید صورت مرئی در
هر صد یک نفت که مرآت باشد و بحسب حقیقت هریکی از صورت و مرآت آئینه یکدیگر اند یعنی
صورت از مرآت پیدا است و تقعر و تحدب مرآت از صورت هویدا ست مولانای جامی در مرآت سند
میفرماید اگر وجود را مرآت اعتبار کنند ظاهر در وی آثار و احکام صور علمیست که ذات اعیان الثابتة فی العلم
ماشمت رائحة الوجود فی الخارج و اگر صور علمیه را مرآت اعتبار کنند ظاهر در وی تجلیات اسمای صفات
شیونات حضرت وجود ست نه وجود بعینه چنانچه شان مرآت ست گویی خزانه علم بشابه صفحه منقوش ست
و وجود منبسط بجای آئینه صیقلی و مقابل آن نقشی ازان صفحه برآمده و صورتی در مرات وجود درآمده که
خروج صورت علمیه از مرتبه علم مستلزم جهل ست و دخول صورت در مرات وجود موجب قیام حوادث
بقدیم و این هردو محالست پس در میانه باطن وجود و ظاهر وجود از انعکاس آثار و احکام طرفین
طلسمی ست برپا که معبرست در اصطلاح قوم ببرزخ و هم دایره امکان که متضمن تنزلات خمسه امکانیه ست

از تنزلات خمسه مشهوره یعنی تنزل روحی و مثالی و جسدی چنانکه مرتبه علم واجبی متضمن دو تنزل وجوبی ست یعنی
وحدت و واحدیت که عبارت ست از ملاحظه او سبحانه شیونات و صفات خود را اجمالاً و تفصیلاً در مرتبه
علم و میگویند که در خارج غیر وجود واحد هیچ شی را تحقق و ثبوتی نیست و این کثرت مرتبه در مرتبه وهم کائن ست
و حکمت بالغه این وهم را اتفاقی داده است و بنای آثار ابدی بر آن نهاده و وهمی ست که برفع وی ناهم مرتفع گردد
و مراد قوم از اطلاق وهم برین مرتبه آنست که این کثرت را تحققی دیگر نیست همان وجود واحد درین مرتبه
وجود منبسط بتجلیات شده است و منشا تعدد تجلیات تکثر شیونات ست که در حضرت وجود مندمج بوده اند و در مرتبه
علم منفتح شده و مثل انفلاق شجر از بذر بحقائق ممکنات گردیده است و عکوس آن حقائق در مرآت وجود منبسط افتاده
و مسمی بعالم شده و چون وجود اشیا را تحققی دیگر ندارد بلکه عکس وجود علمی ست در نفس الامر همان وجود
علمی موجود اند از مرتبه علم برنیامده اند چنانچه مذکور شد و علم صفتی از صفات الهیت و صفات عین ذات اند نزد
صوفیه وجودیه پس باین تقریر وجود اشیا عین وجود حق باشد چنانچه حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه میفرمایند ان
شئت قلت حق وان شئت قلت خلق و ثابت شد که غیر از وجود واحد در خارج موجودی نیست
و اینست معنی وحدت وجود و این معنی بکشوف و شهود این حضرات ست رحمة الله علیهم

مکتوب بیست و چهارم (۲۵)

الحمد لله استخاره مستعجل ست استخاره مسنونه باید بعمل آورد ان شاء الله تعالی خیر پیش می آید الحمد لله
که با همه توکل و تامل و مرض دائمی متعلقان و پراگندگی شهر و فساد زمان با کمال جمعیت بسر برده میشود بحمده و نستعینه
الله تعالی عزیزان را توفیق اتباع سنت دهاد و بذکر خود مشغول دارد شیخ احمد سعید کار ست لطیفه قلب او
از قید قالب برآمده است اما استعداد این مرد ضعیف ست مقصد از افغان و خیران مراد مقصود میبرد
خدا بمنزل مقصود برساناد و چون سلب امراض قلب و قالب معمول حضرات ماست رضی الله تعالی عنهم
حق تعالی آنجناب را قوت و قدرت آن عطا فرموده است چرا از راه انکسار خود را درین امر خیر معذور داشته
سید امیر فیض الله خان صاحب را بحضور پیش نشانیده بقدر پانصد نفس سلب مرض ایشان نمایند تا
ست قصد شریف بسفر حجاز برفاقت شاه سیف الله صاحب مبارک ست ما بشرط رضای مردم محل که
حق شرعی ایشان ملاحظه کار ست در غیبت آن مشفق نجاری معتمد بنظر می آید و اسباب باهم همراه بردن از

علائق مقصود است الا اندکی تا این صحبت بعمل باید آید باد که سینه از پرده داشته باشد از
اعزه و احباب و اخوان طریقه و طلاب سلام و نیاز قبول باد والسلام **مکتوب بست و پنجم** التفات نامه
مشتمل بر دو مطلب از مصری خبر یافتن شیخ احمد سعید و متردد گردانیده و بعد رسیدن هم بنابر حقوق خود
و هم رعایت امتثال امر شریف موجب اشتیاق خواهد شد و اگر طرف دیگر رفته بشرط تاثیر توجه انشاء الله تعالی
زود بر میگردد و محفوظ و مصئون بمنزل مقصود میرسد خاطر شریف جمع باید داشت بعزیزان و دوستان و یاران
طریقه سلام برسانند و حمد الله که آب و هوای فرخ آباد با مزاج عالی بسازد و اندیشه از آن است که بیگانگان طریقه
علیه مجددیه را آنجا بسازد غیر از عزه سعد و خدا صحبت است آمدن بای شیخ احمد که ثانی الحال رسیده اند و تا
توقف معلوم میشود بقدر صحبت و فرصت نصیبی از طریقه می گیرد فقیر از تحریر جواب خطوط صاحبان کرنج دوا
معذور داشته که بعد هزاران سال خطوط ما چه گونه میرسد توقع زندگی کجا که رنج تحریر باید کشید خود را بیاد دوستان یاد داد
خدا عزیزان یاد آورد اسلامت دارد اگر مشفق حیدرآباد تشریف خواهند برد اشتیاق فقیر و سلام زبانی خود
فرسید و سوانح آنجا اینست که دو نیم ماه گذشته خبر و نکرهی تازه بروی کار می آید حق تعالی رفع سفیر نماید الله تعالی
فتوحات ظاهری و باطنی کرامت فرماید متوقع رحمت الهی باشند والسلام **مکتوب بست و ششم** فقیر
(۲۶)
نهم جمادی الاخری روانه دهلی گردید خدا برساند وداع جدائی آنجناب با خود همراه می برد خدا قادر است که باز
منصف سرهای طرفین باز هم سعادت ملاقات سراپا برکات میسر سازد عنایت نامه مختصری منظرف مشتمل
بارک الله فی رزقکم و عمرکم و از دعای خاتمه و حفظ و امان از آفات و مکروهات و تواتر فتوحات صوری و معنوی
برای آنجناب و خان عزیز جان که با این همه طالب با عروض عرض ایشان معلوم شده و این خبر خیلی
مشوش ساخته مقید می باشم خدا اجابت کند از خوبی و حسن الله خان صاحب چه گویم مناقب و محاسن تمام عالم
در سینه و جوان نوجوان جمع ساخته اند خدا ایشان را باقصی مراتب دین و دنیا برساناد از فقیر سلام و اشتیاق فراوان
فرمایند باولاد ایشان و معاونان شان همه نواب شاه دخان مغفور را رحمه الله سفر کرده در صد و هفتاد باد پادشاه
الا قسمت همراه لشکر قصد دهلی کردند و سیر هم بیچ آخر داخل شهر شده بعد توقف دو گهری آب سرد
خوردند بیهوش شدند و جان بحق سپردند و دهلی تعظیم بجا گذاشته واقعی منزل گذاشتند که مرهمی

نزار و برادران و پسران ایشان بوطن مراجعت کردند ظفر علی خان و منصور یاب و سرداران بسولی
تعلقات بحال ایشان داشتند در هنگام ماتم و تشویش معاش یاران انجا با فرصت وفای عده یعنی تحریر
اشعار انتخابی و غیره کجاست دیگر تشریف فرمودن سید جیون صاحب که از طبقه عالیه اند برای صحبت
آنشهر فتوحست سلام نیاز فقیر رسانند شیخ احمد دعا میخوانند و با خدمه مشغول باشند و میر مبین و شیخ محمد
تمام کار را تا کمالات نبوت رسانند و نسبت ارشادی یافته و بهره از اجازت ارشاد و خرقه هم یافت خدا کند
دیر باد والسلام مکتوب بست و هفتم (۲۷) حامداً و مصلیاً و مسلماً حضرت میر صاحب مشفق من هزاران سال
سلامت باشی که بعد مرگ نومیدی جهان را بآب حیات نوید شدم برکات الزم و درین هرج
این مرده صد ساله را زنده جاوید ساختی چکنم از ضعف پیری و کثرت تعلیم طلبا که وزن جسد کرتی
زیاده ازان توجه اتفاق می افتد قوی انقدر تحلیل رفته که طاقت قیام در نماز فرض نمانده است بس
اگرنه بمجرد استماع این خبر زندگی اثر رسیده بودم انشاء الله تعالی در باه حضرت زاده سنبهل ارم که از چند سال
هر سال اتفاق می افتد میرسم و از وی دیده دران جه و اطلاع میدهم یقین هست که باحیای این مرده خواهند
پرداخت و از یاد عهدهای قدیم حالتی میگذرد که در تنهائی خود ترحمی می آید که در قالب تحریر نگنجد در نسخه
مبارک نفحات الانس در ذکر استاد ابو القاسم قشیری رضی الله تعالی عنه این دو بیت بنظر گذشته و درین ایام
فقیر را از جا بر بوده بود و مناسب حال دانسته مینگارد ع سقی الله وقتاً کنت اخلو بوجهکم ؛ وثغر الهوی فی روضة
الانس ضاحک ؛ اقمنا زماناً والعیون قریرة ؛ واصبحت یوماً والجفون سوافک ؛ امید آنست
که در مراسلات مخاطبات موافق رسم قدیم بلفظ میرزا صاحب اکتفا میکرده باشند و از احوال برکات
اشتمال و اراده شریف مطلع سازند والسلام مکتوب بست و هشتم (۲۸) الله معکم اینجا گذاشتن از اینجا
رفته جای فقیر گرم سازید که دران ضلع عالمی فهمیده درویشی صاحب نسبت نیست بخاطر جمع بکار خود
ساعی و سرگرم باید بود و تشویش را بباطن خود راه نباید داد و اوقات در ایصال منافع دینی ظاهراً و
باطناً مصروف دارید که او سبحانه شما را دلی داده است شکرش همین است قال الجنید الشکر
صرف النعمة فی مرضات المنعم و هیچ عبادتی برابر این عمل نیست و نشد که الا دنیا بشود

او بهبود وارد و همین خوبیهای او هر اشکال را دام محبت کرده دیگر بمن آزاده را که با خود کار نیست باد گیری چه کار خدا
او را فتوحات صوری و معنوی ارزانی فرماید که هر او در دنیا عزیز تر از او کسی نیست و در واقع بجای ما در و پدر
بجای ما پرستار و فقیر حق او کمترین تقصیر هم و از هم آداب ارادت و فرزندی و غلامی و بندگی بتقدیم میرسد
اما پیری همسنگ است که من میدانم و حق برخوردار زیاده بر سیاق التفات باید که چه نقصان التفات فقیر که حقیقت
هیچ نیست تواند شد و آن برخوردار بگویند که هر صباح متوجه فقیر شده بنشینند او را خود توجه دهند هنیئا لکم
آن برخوردار نوشته اند فضلی المواذیت بدل رسانیده میان غلام محمد خراب باطن خود ظاهر شود لله درّا
تعبیر آن نموده و میگفت که برای همین کار سفر اختیار کردم خدا کند راست باشد فقیر یکبار بعیادت شاه …
صاحب رفته و بجای صحبت هم رفته از العوارض ایشان متوجه است حافظ غلام رسول ملاقات کرده مرد
بزرگ اند مولوی ظهور الله صاحب سلام قبول نمایند و سلام مکتوب سامی و حکیم صاحب تمامی مسجد معلوم گردید
حق تعالی اساس اسلام را قوی تر گرداند درین روزگار الهی قوی بدل راه یافته در راه گذشته قلعه تهانیسر را کفار
سکهان بعد متصرف شدند و قتل و غارت و اسیر در میان آمده مولوی قلندر بخش صاحب سلمه به معه زن و فرزند غارت خورده
بسلامت جانها بر آمدند طرفه حالی گذشت انا لله و انا الیه راجعون از غایت بی اسبابی و آن نواح
متوقف اند ایشان رسیده اند و از بی استطاعتی با آن خصوصیت امداد و اعانتی از ما بتقدیم رسید خجالت علاوه این
مصیبت گردید خدا تعالی تلافی فرماید امسال بنا بر موانع حرکت بآنطرف موقوف ماند اول ضعف پیریست مع امراض
و عوارض دوم کم فتوحی سوم تنهائی اندرون که کنیز و پرستاری نمانده ده کنیز از خانه رفتند و عیالان هم
از ارزانی غله دماغ خدمت ندارند و هم تاب نازک مزاجی مردم محل نمی آرند درین ایام پرستاری خانه
بمناصفه ذمه فقیر دستور فقیر است طعام از خانه مولوی غلام یحیی صاحب بهره و رخادم ایشان پخته می آرد بعض
از ینجا میرود همچنین شاه علی با وجود منکوحه و سه فرزند یک خادم ندارد و ناتوانی علاوه آن الحمد لله علی … الصلوة
علیه و علی آله انچه از عبرات آویست برخوردار ظفر علی اوصله الله تعالی الی ما تمناه نوشته اند بجاست هنوز
قدر او نشناخته اند او جواهر پاره ایست که قیمت ندارد فقیر بی سبب گرفتار نیستم خوبیهای او را شناخته ام
انشاءالله تعالی کمالات اخروی و فتوحات دنیوی ترقیها تا بان نصیب اوست از ضعف بصر ذوق در تحریر

انشاء الله و چاقوی خورد ترکی که لعب اطفال ست رسید بطفلی داده شد بعد ازین در هیچ باب برای ما فکر
ارسال تحفه نخواهید نمود که لذایذ ساری آب و هوای آنجا هوش شما بجای خود نمانده است فقیر از همه نا امیدم
میدانید اما امیدواران شما از شعور شما شکایت دارند درین مدت مدید چه سفر دراز تحفه ها که باقر با فرستاده اید
بینی نکشت بد قماش زر دادن و جنس بد خریدن از شما عجب ست و ملال فقرا مثل مشت خاکی ست بر روی دریا
حالا اثر آن هم نمانده معذرت که شما درین خطوط رحمت گذرانیده اید خیلی شست شوی آن غبار نمود خاطر
جمع دارید و رمضان مبارک بخیر رسید یاران حافظ رقیه و حافظان قرآن مجید این بار در ینجا بسیار فراهم
آمده انشاء الله تعالی این ماه مبارک بالجمعیت گذرانیده و بعد عید میسر سلام والسلام

(۲۵) مکتوب سی و پنجم

خطهای شما که طولانی بود ملال گردانید برادر من مکرر نوشته ام که فقیر در دعای خیر شما تقصیر
نمیکنم تاثیر موقوف بر قضاست ایشان ضعف ناتوانی که همیشه در خطوط شما مرقوم میکردید و مرا تشویش بسیار
که خفقان شدید دارم سورهٔ لایلاف که برای دفع شر بی از نسخه نیست و دعای حزب البحر چنین بخوانند
مولوی نعیم الله صاحب و فقیر بدعا مقید ایم تا حال که از شر مردم محفوظ مانده اند اثر همین سبب ست و
بعد ازین هم متوقع حفظ و امان باشند جزئیات از شخص که فلانی با شما چنین سلوک نمود و فلان
چنان کرد چه ضرور ست تحریر جواب خطوط از ضعف نمیتوانم نمود حالا بدوستان نوشته ام که امیدوار و نظر بوا بها
نباشند که ضعف و هم پیر شده ام و مرا طاقت رفتن مسجد جامع برای جمعه نمانده است بخانه میسر و هم قوت آن نیست که بجا
آرند تعلیم آنی [illegible] و [illegible] که حق فلان کس هیچ مناسب ست شما اگر درین ایام حاضر میشوید حال مرا دریافت
میشد سمع نمیشنید بعد واپس هر واجب بصاحب فقیر خواهند شنید هر چه بخاطر شما رسد بعمل آرید اما اول استخاره کرده
بکنید بعد هر چه پیش خدا بر آید در آن خیر نیست ضعف ناتوانی از حد گذشته است و امراض متعدد مستولی شده
نماز فرض ایستاده میخوانم سنن نشسته حلقه هر دو وقت قریب صد کس حاضر میشوند حیرانم که قوت توجه از کجا می
آید بعد القدر چهار ماه باقی ست رفتن نا بایست بجالا حکم سفر دارد و درین سال سقوط قوت بسیار شده
مرا از حسد جود این موقع نمود و در خدمت مولوی نعیم الله صاحب بگوئید که خطوط طولانی ایشان رسید
مطالب معلوم گردید یاران حلقه سلام میرسانند طاقت تحریر جواب نیست دعای خیر نمایند السلام

(۳۶) مکتوب سی و ششم باعث تحریر اینست که لاله برج لال نام جوانی از دوستان سفر کرده حسن سلیقه
منصب‌گری و صحبت‌داری بجسم فقیر نظیر ندارد و عمده و عمده روزگار بوده است درین ایام از وطن خود
که اکبرآباد است بتلاش معاش در اینجا وارد شده است منظور بود که زود دریابید تا این نسخه صحیحه آدمیت را
با آقای خود برخورانیده احسانی بسته باشید در حق آقا که مرد رسیده و دو تنخواه باو نسق شود هم در حق خود
که همچنین در بازوی شما باشد و هم در حق فقیر که مخلص مستعد گدائی بتقریب روزگار از مادرزاد و کرده شد با
و باید که پیش از رسیدن بتقریبات مستحسن خداوند نعمت خود را مشتاق او سازید و ازین معنی ما را اطلاع دهید
است و بیا شم معلوم شماست که ذکر کسی با این اهتمام با شما کرده ایم و عادت بمبالغه نداریم الله تعالی خاطر شما را
در همه امور دینی و دنیوی جمع دارد صحبتهای خاص لیاقت نوشته اکثر یاد می آید خدا باز میسر آرد و فقیر را از خود
غافل ندانید هر روز و هر وقت دل متوجه بشماست حاجت تاکید نوشتن نیست کس از جانب خود غافل نمی باشد مشفقا
من شما را برابر جان دوست میدارم انشاء الله تعالی محفوظ و مخطوظ خواهید بود و معامله با مردم محل خوب است خدا
خاتمه بخیر کند و کوزهای پیرهای متهرا که از کشمیر فرستاده بودند سر بمهر رسید نوزده دانه برآمد بسیار بنا نفع
راست آمد خدای تعالی جزای خیر دهد هر دو نهالی سفید یکی لکه دار سنگ هر دو در عالم خود خوب اند فقیر حالا
جامه کم قیمت استعمال میکند لیکن برعایت خاطر شما که بساحت بسیار نوشته اید و در صورت
عدم قبول از شما تشویش خواهد رفت نگاه داشته ایم جامه وار سرخ و نیم سیر که برای مردم اندرون نوشته آید
ضرور نیست و در خانه شما خیر است والسلام (۳۷) مکتوب سی و هفتم ظهور اثر توجه بقلب مستوره شما در
اوائل که مرقوم بود معلوم شد بعد ازین اتفاق توجه نشد که فقیر بنیان مفرط کسی یاد نرسید بهر حال تخمی
پاک در خاک آن عفیفه کاشته ایم بر وقت مقدر سبز خواهد شد باید که آن برخوردار ظاهراً مقید بشریعت
و در باطن مشغول بذکر طریقه باشد که فلاح دو جهان در همین منحصر است و ایشان نیز باید که بذکر قلبی مقید
باشند و التزام شریعت و محبت مشایخ و دوام شغل بالله حاصل باشد و از صحبت مردم نا اهل و اشتغال
نامناسب احتراز لازم شناسند و خدمت علما و مشایخ متدین متشرع نعمت شمرند و آنچه از قصد خود و
مردم خانه بجانب شاهجهان آباد نوشته بودید بسیار مبارک است تا رسیدن فقیر انشاء الله تعالی بهمانجا

یک دو گھڑی روز برآمده پیشتر از حلقه یا بعد آن بجانب مستوره شما متوجه خواهد شد باید که هر روز منتظر و متوقع فیض
رو باینطرف کرده بعد نماز صبح بنشیند که محبت این ضعیفه که فرزند ماست در دل فقیر تاثیر کرده است و استعداد
خوب دارد و هرگاه توجه میشود ترقی معلوم میگردد الله تعالی هر جا که دارد محفوظ و محظوظ دارد و اخلاص شما برین
ثابت است و داغ واقعه مولوی غلام یحیی مرحوم هستم ارد و السلام **مکتوب سی و هشتم** فقیر در معامله
معلوم کردم که والده شما در باطن ناخوش اند ناخوشی والده موجب خسارت دنیا و آخرت است خصوصاً
والده مشفقه اینچنینی را استغفار نموده اگر اصلی داشته باشد کفارت و مکافات بعمل آرند الله تعالی عفو از
امور شان بگذرند بخیر گرداند و فاضل ناام اما ملاقاتها موقوف بر وقت مقدر است عمر اخیر است
اگر در زندگی میسر شد انشاء الله تعالی بشرط سلامت ایمان در بهشت برخوردها می خواهیم کرد دعای
خیر خاتمه یاد دارند و باوجود بی سامانی در فصل برشکال برآمدن برای تفحص احوال فرزند مفقود الخبر غیر از رنج
فائده ندارد و بامید رحمت الهی منتظر باید بود اگر عمر ایشان باقیست دیر یا زود می آیند والسلام **مکتوب
سی و نهم** او سبحانه جل شانه مهربان صاحب ما را از مکروهات دارین محفوظ و از مرغوبات کونین
محظوظ دارد اخلاق کریمه ایشان بر فقیر افسونی دمیده است که دل از استیلای شوق بجان رسیده
گردی نگهی سوی ما چه حسینان تو گردیدم وای کاش ندیدی ای کاش ندیدم * مشکل اینکه طرفین را موانع
حرکت بسیار است از انطرف شغل بکاری وازین سو غلبه ناتوانی و نزاری خدا بداد دلها برسد تا برخورد
میسر شود اگر رسم مراسلات که نیم ملاقات است مسلوک باشد غنیمت است زیاده عمر و مزه عمر ارزانی باد
مکتوب چهلم بجذب قسمت و جاذبه احباب فقیر از دهلی بسنبهل رسید امروهه و مراد آباد را هم دید
تا بانتخاب پردازد که رخت اقامت در کجا اندازد و متعلقان را طلبیده نگاه دارد که از تشویشات هر روزه
دهلی تنگ آمده ام و دهلی و شاهجهانپور خود دور است آنجا اینجا رسیدم مردم سنبهل و مراد آباد و امروهه
لاسه بلا و سماجت نمودند که اینجا باید بود و جاذبه حقوق نواب ارشاد خان بهادر سلمه ربه نگذاشت که قصد
جای دیگر کنم هم طالبان طریقه نیز درین شهر بسیار اند عزم اقامت نموده آمدم برای طلب متعلقان فرستادم
آنها عذر های مسموع نوشتند ناچار بمراجعت دهلی اتفاق افتاد ۵ می باقی ماهتاب باقی

(۳۸) (۳۹) (۴۰)

مارا توصید حساب باقی ٭ وقت کشف کروب قریب ست حزب البحر خود پیش ایشان خواهد بود و احتیاج
برای حل مشکلات بخوانند و طور خواندن آنحضرت میر سلمان صاحب سند کنند اگر این دعا آنجا نباشد بنویسند که
آنرا نوشته مع طور دعوت آن ارسال دارم و شعر مناسب حال از محمد قلی سلیم آمده ٭ منصوبه وصال میسر
نشد دریغ ٭ شطرنج عشقبازی ما غائبانه ماند ٭ والسلام

(۴۱) **مکتوب چهل و یکم**

الحمد لله علی نواله و سبحانه
و تعالی شما را از مهلکه بسلامت آورد و توسل که بادشاه حال نمودند مآل آن خوب نیست و احوال این بنیاد ان
تا کور باطنان الی مفصل معلوم نشود و اگر شود تحریر آن موجب فساد ست اینقدر هم برعایت خاطر شما گاه می نویسیم
و خوبی میان عظیم الدین زیاده از انست که نوشته آید بقطع نظر از رسم طریقه فقیر او را شناخته آشنا گرفته ام
که مرد یست مردانه در هر میدان معامله دینی باشد یا دنیاوی خدا او را زنده دارد و مقصود دلش برساند
پس آمدن ما در آنجا دو دا گرچه برای ترویج طریقه ست که طالبان درین شهر ویران نمانده و آنجا بسیار ند و مهمات
و غمگسار شما اید اگر شما در آنجا باشید حشمت خواهم کردن هر چند فرزندان و رفقای شما خدمت نمایند لیکن شما
بدل نظیر ندارید که کسی قایم مقام شما تواند شد فتوح حکم عنقا دارد درین شهر و قرض حکم کیمیا بهر حال هر چند
تقاضای وقت کنند زود تعجیل باید آورد یا اطلاع زود باید داد که خار خار سیر سفر از سینه بدر کرده شود و دیگر

(۴۲) **مکتوب چهل و دوم**

حضرت مولوی ثناء الله صاحب که یادگار فقیر اند ضرور رسانید والسلام
جان من
سلامت باشی درین مدت مفارقت دو رقعه شما رسید عزیز جان گردید و روح تازه در تن ناتوان دمید
بهر حال با همه معامله که با فقیر با آن همه حقوق و خصوصیت تغیر دادن شما با فقیر در اوضاع قدیم که بیان آن
طول دارد مناسب حال فقیر غیر از دعا و عفو دوا هیچ نیست باید دید که انتظار با ما چه میکند شما را با خدا سپردیم
و ما را بخدا سپارید و احوال سفر نجیب آباد و حال یاران سنبهل و اخوان اخوة و اخاهم و والدات و صاحبان
انصاری و حال حضرت مولوی صاحب از اسباب معیشت ایشان بنویسید هیچ بعد تا توجه بفقیر نشنیدی
تا غد توجه میدهم از کسی توجه نگیرید و اطاعت الدین صاحب نمایید و کیفیت معامله با بزرگان و حال معیشت خود
برنگارید اشتیاق بشرط صفای دل مخفی نیست خدا حافظ دین و دنیای شما است زیاده عمر و در عمر و

(۴۳) **مکتوب چهل و سوم**

مخدوما فقیر را پیش از مرد و قصور نباید نمود و مرد و بر سلام سفت نتوان کرد و گر

موافق خبر صحیح جواب سلام توانند داد بشنوند یا نه اکنون که رسم اسلات تازه کرده اند فقیر نیز خود را دارد ادای رسم دوستی با تقصیر نخواهد داشت و حقوق صحبتها فرو نخواهد گذاشت و این بی سواد دبستان تحقیق استعداد تصنیف کتاب ندارد بعض مسائل شریعت طریقت بطریق جواب که احباب سوال کرده اند بطور مکاتیب مرقوم شده عزیزان آنها را فراهم آورده اند بعض اجزای آن متعاقب مرسل میشود خدا کند بقبول رسد و مهر بر علیخان صاحب که بجای برادر و فرزند فقیر و از خاندان عمده و با وصاف حمیده متحلی اند بتقریب قصد میل بیعت نموده اند بسفر بامروم آن بلده ندارند بوسیلهٔ رقعهٔ فقیر اگر بخدمت برسند مورد مراحم خواهند شد و اشفاق و عنایت که با ایشان مبذول خواهد شد بعینه عاید بفقیر خواهد گشت ملاقات که نظر باسباب خیلی متعذر مینماید چند آسان فرماید مصرع والرحمن الطاف خفیه مستفیدان مجلس شریف سلام قبول نمایند

مکتوب چهل و چهارم

باعث تحریر آنکه ظفر علی خان سلمه ربه خلف نواب اعتضاد الدوله ارشاد خان بهادر نبیرهٔ نواب امین الدوله منسوب است از اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام عبدالله انصاری رضی الله تعالی عنه و تربیت ظاهری و باطنی از فقیر یافته نسخهٔ سراپای او صورةً و معنیً بصحبت رسیده موافق وعدهٔ حافظ رحمت خان صاحب که در بسولی در مجلس کتخدائی صبیهٔ و ندیمان در باب رفاقت در روزگار این خان نیز خوردار داده بودند قصد میل بیعت کرده بنابرین بخدمت تصدیع میدهم که بحق دوستیهای قدیم والتفاتیکه بر فقیر مبذول است شفقتیکه لایق بزرگیهای آنمهربان باشد در حق این جگر گوشه که مرا عزیزتر از جانست مبذول فرمایند و اگر احتیاجی بکلمهٔ الخیر باشد مرتبه خودداری منظور نداشته بطوریکه بفرمایند که مستمع متاثر گردد و گرنه خود را معذور دارند که بسیار شهای سرسری فایده ندارد تنها عنایت ایشان کافیست فقیر را ورود خود و میل بیعت گاهی بخیال نگذشته بتقریب بودن این نور چشم دران محروسه احتمال صورت این معنی هویست والسلام

مکتوب چهل و پنجم

اشتیاق شفقت مآبجال شما هاانست که بود خاطر جمع دارید میر اسدالله صاحب پیرزادهٔ ما شاه و غیاث المنه ولی معاش در آنشهر واقع شده اند بشرط مقدور استطاعت و توفیق خدمت ایشان غنیمت دانید الله تعالی شما را بر اعدا منصور و بر احباب مسرور دارا د و نیاز شما رسید بوقت رسیدن خانه آباد خدا قبول کند دا از رسال قایم که حکم نصف الملاقات دارد دریغ نباید کرد و هرجا

که باشید با خدا باشید ضعف مستولی است خدا خاتمه بخیر کند والسلام **مکتوب چهل و ششم** (۴۶) الحمد لله

حمداً کثیراً امید قوی است که او سبحانه جل شانه صاحبان و دوستان ما را مع جمیع ساکنان آن شهر محفوظ از آفات

دارد تلاوت سورهٔ لایلاف صبح و شام لازم گیرند و همه دوستان متوسلانه بر الفرمایند و از آشوب و

هنگامه که در هند و به سبب غلبهٔ افواج جنوبی و لشکر قوم روهیله واقع شده و قصبات و دیهات بتاراج

رفته چه نویسد مفصل از خطوط عزیزان معلوم خواهد شد الحمد لله که از اولیای خان صاحب از این مهلکه نجات یافته

تا اینجا رسیده اند انشاء الله تعالی بوطن خود بخدمت نیز میرسند التفات نامه رسید و ممنون گردانید و از خبر

صاحبان آنجا اطمینان بهم رسید الله تعالی همه را بسلامت دارد و سروران اینجا دوام توفیق نیک

کرامت فرماید و اشتیاق از دل صفا منزل خود دریابند و خبر جانکاه واقعه مولوی غلام یحیی صاحب در سینه

آتش غم دوزخ را آب گردانید انا لله وانا الیه راجعون و سرمایه تسلی اینست که فردا هم میسریم

والسلام سنه ۱۱۸۶ه **مکتوب چهل و هفتم** (۴۷) صاحب من برخوردار عزیز الله مع والدهٔ خود در قید غربت

و آرزو مند این وصلت سعید خان حرف کسی را گوش نمیکند و درمیان فقیر و آن عزیز ربطی نمانده

و از مدتی بجانب جا بجا خود رفته اثری و خبری از وی نیست فقیر در تدبیر آوردن و طلبیدن والدهٔ

آن برخوردار بدلی معذور است مگر بدعا حل این مشکل شود و از دعا دریغ نخواهم نمود و آن مستوره در مصیبتی

مبتلاست که به تحریر راست نمی آید اگر باختیار خود میسر شود برآورده تا بشما میرسانید والسلام **مکتوب**

چهل و هشتم (۴۸) معلوم است که برادر بدستخط خود غلامی نویسند بنویسند که بنویسید بگویند که لقب مبتدل

حقائق و معارف آگاه موقوف دارد که در خصوصیت ما و شما این لفظ گنجایش ندارد و سلیقهٔ تحریر مردم آنجا

معلوم تکلف بجیره را دخل نمیدهند بعد ازین باینطور بنویسند که از میر اجنبی میرزا جانجانان مطالعه نمایند پس مطلب

بنویسند باعث تحریر آنکه میر ... صاحب از فرزندان خواجه احرار قدس سره هم پیرزاده فقیر و هم

قرابت با فقیر دارند و مرا بجای فرزند اند همیشه بجمعیت بوده اند از گردش روزگار قصد پورب کرده اند

بخدمت خواهند رسید و رود ایشان مغتنم دانسته بقدر مقدور در تلاش روزگار و معاش ایشان توجه

خواهند نمود والسلام **مکتوب چهل و نهم** (۴۹) یاران طریقه را الله تعالی در یاد خود مشغول و در بیان نعت پیغمبر خدا

صلی الله علیه وسلم مستغرق دارد حامل رقیمه محمد شاه از یاران حلقه است و کسب کمال کرده اگرچه بظاهر از
علم و فضل خالیست اما از انوار طریقه باطن او معمور است و باوجود عیالمندی وجه معیشتی ندارد میخواهد که درین جهد و
اقامت نماید اگر وجه معاش قلیلی که در آن قدر از زندگانی مع علائق تواند کرد و از سرکار دنیاداران این
مملکت بسعی شما میسر آید هم موجب اجر عظیم و هم سبب رضامندی درویشانست و خدمت و سعی در تحصیل
معاش صاحبزادهٔ عالیقدر میان میر حسین صاحب فرزند حضرت مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد نقشبندی
سهرندی رضی الله تعالی عنه که با علائق بسیار علاقه روزگار و وجه معیشتی ندارند و سعه متعلقان در شاهجهان پور
بتقریبی میباشند موجب خوشنودی پیرانست تا رسیدن فقیر یاران طریقه که در دهلی هستند بخدمت میان
عبدالرزاق که بظاهر و باطن لیاقت ارشاد و تعلیم طریقه دارند رجوع نمایند و صحبت ایشان را غنیمت دانند
عزیزان دیگر که از فقیر استفاده کرده اند و اجازت یافته صحبت آنها هم خالی از فائده نیست تا مشیخت را
مصالح بسیار در کار است و اگر فقیر در حق شخصی سفارشی بنویسد بقدر طاقت سعی در آن امر نموده باشند
که برای شما مفید خواهد شد و تاثیر از تقدیر است والسلام

(۱۵۰) **مکتوب پنجاهم**

کاری غیر از ترویج شریعت و
طریقت از زندگی مقصود نیست و برادران طریقه پیش فقیر از برادران نسبتی عزیز اند حق تعالی ما و شما را بر اتباع
سنت نبویه علیه الصلوة والتحیة استقامت روزی کند باعث تحریر آنکه از ظلم و ستم کافران سکهه خذلهم
الله تعالی بلدهٔ سهرند که شهر ند ویران شد و مزارات حضرات علیهم الرضوان بشهادت سید و صاحبزاده ها آوارهٔ
هر شهر و دیار شدند جماعه قصد آن طرف نها کرده اند خصوصا حضرت میر اسد الله صاحب که با فقیر خصوصیت
بسیار دارند تشریف هم آرند اگرچه احوال آن ملک مردم آنجا مخفی نیست لیکن بحضرت قوم سکهه و دیگر اهل
طریقه را بقدر مقدور بدست و زبان در خدمت ایشان مقصر نباید بود خصوصا درین وقت که صدمه غارت و
جلای وطن باین بزرگان رسیده است زیاده زیاده است والسلام

(۱۵۱) **مکتوب پنجاه و یکم**

میان محمد اکبر
از یاران طریقه بتقریبی آنجا میرسند تا نصفت و اثره امکان رسیده اند اگر التماس توجه از شما بکنند البته توجه
بدهند و در امور مرجوعه دنیوی ایشان نیز سعی نمایند و از کلمة الخیر تا مقدور دریغ نفرمایند و دعای حسن خاتمه
در حق فقیر لازم دانند که وقت رحلت نزدیک رسیده عمر از هشتاد تجاوز نموده و توقع ملاقات نیست که ملاقات

سیر و سفر نمانده و شما را فرصت نه والسلام

(۵۲) **مکتوب پنجاه و دوم** فقیر از سیر امروهه و مرادآباد فارغ شده هست قصد تماشای شاهجهانپور دارد ان شاء الله تعالی عنقریب میرسد و دو سه مقام در بریلی کرده رو از پیشتر میشود و پنج و شش مقام در شاهجهانپور بوده مراجعت بسنبهل نماید بعد از آن بدهلی میرسد و باوجود ضعف پیری این حرکت عنیف از خود پسندیدن بنابر اغراض صحیحه اخروی هست که خدا امید است اشتیاق بقدر اشتیاق صاحبانست از عزیزان مشتاق هرکه در بریلی باشد او را اطلاع ازین معنی باید داد که فقیر را بعد ورود آنجا باعزه خبر کردن مقدور نیست کار از مساکین احباب واقف نه مبادا که ملاقات میسر نگردد والسلام

(۵۳) **مکتوب پنجاه و سوم** حال مردم اینجا دنیا پرست خدا رحمی بر امت محمدیه کناد علی صاحبها الصلوة والسلام باعث تحریر آنست که حضرت میر سلمان صاحب بارک الله فی برکاتهم با همه ناتوانی و بینوائی بجز یک همت قوی قصد سفر حج با جماعه فقرا فرموده اند اگر عبور ایشان در اینجا واقع شود بصاحب اطلاع رسید است امید که دولت ملاقات سراپا برکات این بزرگ البته دریابند و خود را از خدمت صحبت بهره‌مند سازند که ذات شریف ایشان جامع کمالات ظاهر و باطنی هست کسب مقامات از حضرت سید السادات پیر فقیر و تتمیم سلوک از جناب شیخ الشیوخ مرشد فقیر نموده اند و ازین مضمون بخدمت نواب صاحب یعنی قاسم علیخان اوصلهم الله تعالی الی غایة ما یتمناه اطلاع باید کرد بلکه رقعه فقیر از نظر باید گذرانید که تحریر علیحده درین باب درین حین وقت مناسب نمود والسلام

(۵۴) **مکتوب پنجاه و چهارم** آنچه از عالم تدبیر معاش نوشته اند بجاست اما فقیر را طاقت حرکت و دماغ سیر و سیاحت هرگز نمانده بجای پرداخت یاران طریقه که از اطراف هجوم کرده اند آمده ام بعد دو ماه بدهلی میروم که متعلقان در آنجا هستند و از هر طرف فتنه قصد دهلی میکنند با اینهمه دنیاداران اینجا و با فقیر معرفتی ندارند عقیدت معلوم شما یاد دارید که روز ملاقات این قصه را با شما مفصل گفته ام که خانسامان و بخشی یعنی مستقیم خان و سردار خان او در تمام عمر خود گاهی ندیده ام و دیگران را که اراده ملاقات فقیر داشت منع کردم که نیاید و حافظ رحمت خان که پیش فقیر حاضر شده بود صحبت او با فقیر نادرست افتاد و پسران علی محمد خان را نمی شناسم ربط کجا سفارش معلوم و میدانم که شما درین باب بیگانه دنیا معاش و عیالمند واقع شده اید بقطع نظر از حقوق آشنائی سعی در حق چنین شخصی عبادت هست

اما حقیقت اینست آنچه نوشته ام و دنیاداران تعلق سنبهل بحال خود با درمانده اند وگرنه این خانه خانه شما

(۵۵) بود والسلام **مکتوب پنجاه و پنجم** از جگر جانگداز رحلت میر سلمان صاحب چه نویسم که بر من گذشت شعر

یار رفت و ما چو نقش پا بخاک افتاده ایم + سایه میگردید کاش این نارسا افتادگی + الحمد لله ما

بسته ایم و خبر فوت مغفوره مرحومه مغلانی بیگم از خط میر کلو و میر محمد معین خان صاحب سلمه الله تعالی

پیش ازین دل را داغ و جان را بی دماغ کرده بود و اندیشه ملالت بیگم جان صاحب زهره آب میکند بهر حال

همه مصیبتها میگذرد و ما هم خواهیم گذشت نفسیکه در یاد خدا میگذرد غنیمت ست از نوید بحالی آنچه از طرف

سردار احسان بخشی برای خرج صوفیان خانقاه میرسید از روزی چند در توقف افتاده بود مسرت

حاصل شد که درین آخر زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی میشود و راس المال صوفیه همین جمعیت ست

و ناسازی و بیوفائی یاران نه مانده محل شکایت نیست ماده بی تشویشی قطع امید ست عدم و وجود احباب را

یکی باید دانست آنچه در خدمت احباب سعی بتقدیم میرسد اجر آن از جناب حضرت حق سبحانه باید طلبید

کیفیت اقدس میر سلمان صاحب که بچه عارضه رحلت نمودند و در کجا آسودند بنویسید چند نفس که باقیست حق تعالی

در رضای خود بگذراند و داغ رحلت باقی ماندها بدل مرد منزل برساند و فتوحات باطنی نسبت را فزود

درین بقعه هم قریب صد کس را صبح و شام توجه میشود شما را بلکه همه را خدا کافیست رزق و فتوح موقوف

بر آبادی ملک نیست خاطر جمع دارید که خدا کارساز ست درین ملک خبر نیست منتظر لطیفه غیبی باشید خدا تعالی

شما را معزز و غنی خواهد داشت اگر حرکتی واقع شود باقتضای وقت و حال بعد استخاره مسنونه هر طرف میسر شود

باید رفت باید که طرفین از دعای خیر همدیگر غافل نباشند میر محمد از چند روز اینجا آمده التزام حضور حلقه کرده

فتح باب فیض او خوب نمیشود و معلوم شده که آن برادرانه وزیر بارند برای عذر تقصیر تو چیقه رقعه فقیر

میرسد معاف فرمائید که عفو کار کریمانست زود رخصت نمائید که عزم سفر دارد و نواب ارشاد خان مغفور

رحلت نمودند و آدمیت را بخاک بردند خدایا مرز و تنهائی ما را آشنا باید کرد ۵ آنچه ما را جان و دل میسوخت

(۵۶) درد هجر بود + آخر از ناسازی طالع با آن هم ساختیم + **مکتوب پنجاه و ششم** فقیر مع متعلقان

بعافیت ست بدعای دوستان مشغول اما اجابت دعا در گرو وقت ست کار شما را خدا بخاطر خواه می سازد

از مدتی رنج میکشیدان مع العسر یسرا و عواقب امور شما بخیر میگرداند خاطر جمع باد ضعف در مرتبه ایست که
حلقه در حالت اضطجاع اتفاق می افتد اگرچه حظی از زندگی نمانده اما حیات صوفی غنیمت ست هم از بهر وجود او
وهم از برای دیگران و مردم محل شما را بقاعده طفره تا ولایت کبری خدایتعالی رسانید طرفه عفیفه خوش
استعدادیست و در عالم عقیدت و اخلاص و پیشتر و مرد انست میر لکهو تا مبادی کمالات نبوت رسیده اند
و میان جگن قریب تمامی دائره امکان و میر سبحن خود شیخ مقرریست و حلقه درین ایام صبح و شام خوب
میشود و مردم خوش استعداد فراهم آمده اند حق تعالی فرصت دهد که بسیر سلوک اصطلاحی بتمامی رسانند
جای شما خالیست و درین آخر عمر هجوم فیض و برکات بمرتبه ایست که در تحریر نمی آید الحمد لله علی نواله والصلوة
علی رسوله و آله از اشتیاق دیدن بهره ور دارین کامیاب نشاتین فرزند ارجمند میر عبد العلی آنچه
نوشته کمست خدا او را بمقاصد اقصی در دین و دنیا رسانا د و از فرط محبت او خجالت میکشم ادای حقوق خلافت
او از ما نمی آید خدا کند که با لشکر پادشاهی وارد شهر شود که بعد ازین از خود جدا نکنم قدر او دل میداند آداب
آدمیت که از شما بظهور میرسد دیگر بر شریک شما کردن خلیست نمایان حقتعالی نسخه وجود شما را ازین هم
صحیح تر گرداند و فقیر امروز که دهم شوال ست بتقریب تعزیت حضرت خانصاحب یعنی والد بزرگوار شما که جامع
هزاران مناقب بودند و از انتقال ازین عالم داغی بیادگار گذاشتند در آنوله حاضرام و بعد توقف سه
شبانه روز فردا مراجعت بسنبهل خواهم نمود تحریر عبارت عزا پرسی خالی از تکلف نیست که ما و ایشان بعلاقه هم عمری
در وقت قدوم باین خاکدان بتقدیم و تاخیر چند قدم همسفر بودیم حالا که وقت رجوع بوطن اصلی ست نیز بفاصله چند
نفس هم قافله ایم ست امروز اگر از رفته حریفان خبری نیست ٭ فردا ست درین بزم ز ما هم اثری نیست
والسلام مکتوب پنجاه و هفتم عمر آخر ست و ضعف پیری از حد زیاده خدا خاتمه بخیر گرداند توقع ملاقاتها
ضعیف ست اما از قوت الهی امید قویست هم این ماه خط آن فرزند معه یک مجلد کتاب که مرا از جان
عزیز ست سید خدایتعالی جزا خیر دهد و واقعه میر محمد مکین خانصاحب مرحوم پیشتر شنیده بودم خدا ایشان
برادران را بیامرزد داغهای پی در پی بر دلها یادگار گذاشتند و رفتند اولاد آنها را خدا توفیق نیک
دهد و محمد امین بسیار یاد می آید و در حق مستوره میر علی اصغر خدا ایشان بیامرزد خیلها گذرانیده خواهد شد

آنوله

(۵۷)

باید که باقی عمر را در یاد الهی صرف نمایند که اعتماد بر حیات نیست فقیر بعد تو ابع با کمال ضعف و ناتوانی زنده هست و هنوز قریب صد کس ابره و وقت تعجب میسری آید و ما توفیقی الا بالله. والسلام

(۵۸) **مکتوب پنجاه و هشتم**

ذوق سخن از یاد رفته بعد عمری غزل تازه بر زبان فت و سه بیتی مرقوم شد ه این فرصت چه خطا باشد که سیر گلستان ما را + که رفتن لازم افتاد دست چون آب دان ما را + قفس و آشیانم بس است این از ما چه می پرسی که پیش از بال و پر بر داشتند از آشیان ما را + قفس با سیکشتم از سینه صد جا گسسته تارش + چه زار و ناتوان کرده هست آنخوی بیان ما را + والسلام

(۵۹) **مکتوب پنجاه و نهم**

الله تعالی بغرض حاجت امور سرکار بسر انجام رساند ه سید بریز دان مرزا تقی + انچه از تحریر فقیر بجناب نواب مذکور مرقوم شده بود انچه حرکت این ربط ضعیف غیر مفید و انتسا اقدام نمود معاف فرمایند چرا که آن بزرگ خریدار جنس درویشی نیست تتبع او بطریقه دیگر است اخلاص او به بزرگان دیگر یک پای آنها از صد دفتر فقیر است آن بزرگان را بخدمت آنمهربان هم معرفتی نیست انچه از تاثیرات مقالات حضرات از ان مهربان تقدیم میرسد اجر غزا و جهاد دارد قبل الله مشکور و جزاکم خیر الجزاء والسلام

(۶۰) **مکتوب شصتم**

ایام بکام صاحبان باد این بیچاره از بس تنهائی و گمنامی که خوش دارد خود را بیاد صاحبان نمیدهد چنانچه این رابطه قدیم گاهی تکلیف امری یا ایمای ملاقاتی با اظهار اشتیاقی بخدمت گرامی نکرده گرامر د ز بینی فقیر همشیرزاده ها دارم هر چند کمالاتی ندارند خالی از آدمیت نیستند اما باقتضای زمانه پریشان روزگار واقع شده اند خصوصاً یکی از انها بحالت اضطرار گرفتار است تفصیل احوال آنها بتوسط صاحب عزیز از جان ارشاد خان بهادر بعرض خواهد رسید و این خوردار را که تمنای جاگیر سرکار بسیار در سر دارد بخدمت خواهم فرستاد اگر تقدیر مساعدت با این تدبیر خواهد خیر یقین هست که دستخط مناسب بلا توقف خواهند نمود و گرنه نه ساجتی در میانست نه شکایتی یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید انقدر هست که رفاقت این نوجوان که باعث امداد و اعانت درویشانست تو ید بازوی فتح و نصرت خواهند فهمید السلام

(۶۱) **مکتوب شصت و یکم**

امرای اینجهان را باید که با سلاطین آنجهان یعنی فقرا با ادب باشند خصوصاً در اوقات استمداد و استعانت که دل فقرا ملتفت گردد در چنین اوقات بی پروائی کردن و تحریر مطالب بعهده بی ادبان گذاشتن ضرر دارد اگر حسن ظنی در میانست ادب بایست

دیگر نیست رجوع و انابت چه ضرور است باندیشه همین امور بطور اختلاط و رسم مراسلات ترک نموده ایم و دعا گفته ایم
ز خلق گنده دماغی چگونه بر دارم * باین دماغ که از بوی گل زکام کشد * و میدانند که فقیر هم بشارت و استخاره
مناسبتی ندارم تا تفاؤل الا مسنون است اگرچه از مصحف مجید فال دن و در حدیث شریف نیامده اما ممنوع هم نیست اگر
کسی به معنی ان نقصان ندارد و اشعار آبدار سرکار از نظر گذشت درست با مزه است فارسی بهتر از هندی حاجت اصلاح
نداشت محمد باقر جا کر مخلص قدیمی صمیمی سرکار بنابر عذرهای مسموع دور و مهجور از خدمت است اما در کفارت
آن تقصیر اضطراری همیشه در خدمت فقرا حاضر بوده برای دوام عمر و دولت ایشان بوکالت ملتمس ما دعاگو
میباشد والسلام **مکتوب شصت و دوم** معلوم کرده ام که بعض از کلانان آنجا با ایشان موافق اند
بعض نه بمعنی ظهور سامر معهود است بضرورت آنها را استمال ساخته بازی را از پیش باید برد و با حریفان نگ مصاف
ریخته نقش مراد بدست باید آورد و مطالب عمده که بدستخط رسیده در انفصال آن باید کوشید ورنه بر حوصله مخالفان
گران خواهد آمد و از یک سری عرق حسد آنها خواهد جنبید و تخلل در بنای تدبیر راه خواهد یافت فقیر بر خلاف طبع و وضع خود
نوشتم که از سر رشته تدبیر خود آگاه سازند تا بناهای مفید و قوی گذاشته شود و احتیاط بی محل را کار نفرموده
اخفا نموده باشند مصلحت نیست که اندیشه در بیرون افتد راز * ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست
اسد یار خان که نصرتی ایشان است اگر بحرکت اضطراری رو زده هرچند از خدمت جدا شده حقوق دیرینه فراموش
کردن بیکبار جرمی که هزار عذر داشته باشد انتقام بی التفاتی کشیدن و رنجش داشتن کریمانه نیست بلکه بسبب انس
انصاف مراد دستی سرکار بدین آورد که دو سه حرفی در نیابت قلم کرده ام اگر تقویت بنای دولت و اساس
نیکنامی منظور است همراه جواب این خط بنام خان مسطور عنایت نامه مشتمل بر حسن طلب مرسل شود زیاده توفیق مهربانی
رفیق باد والسلام **مکتوب شصت و سوم** میر سبحان خان صاحب خلف رشید سید حشمت خان صاحب
که نسخه وجود ایشان بصحت اصول و فروع رسیده است رساله استعداد شان باتمام و اکمال انجامیده باقتضای
بشریت که اهل کمال را هم از آن گزیر نیست خصوصا ارباب عیال را باهمه ناتوانی و بی سامانی حرکتی کرده اند و نظر
بر حقوق خصوصیت قدیم رو بخدمت ایشان آورده یقین است که بملاحظه مراتب عنایات موروثی و مطالعه حیثیات
شخصی در علم ترحیم و تعمیر دل شکسته و جزای آنکه هیچ سوء التفات نکرده احترام آن سید که علیه بسته اند هم باکرام

(۶۲) (۶۳)

احترام و تهم تعظیم و انعام دریغ نخواهند رفت و این آثار اگرچه از راه قدردانی که لازمهٔ بزرگی است بظهور خواهد رسید
فقیر را هم باین عمل بزرگ خواهند خرید و در باب خانصاحب مشفق مهربان والد بزرگوار این نوجوان نوشتن فضولی است
ظاهر است تفصیل احوال این خاندان عالیشان بسمع ملازمان نرسیده ورنه بایشان والطاف قدیم بندگی خداوندی این همه
بی پروائی نمیشد اگرچه درین ایام حال ملازمان سرکار هم معلوم است والسلام

مکتوب شصت و چهارم (۶۴)

مخدوم زادهٔ کمالات دستگاه میان احسان الله احمدی را رخصت کردیم که با رعایت ادب و فاقت بودن در خدمت
ارباب نسبت موجب جلب فتوحات و دفع مضرات است اند یا ندانند باید که بالخصوص همان ناچه دلم میخواست
وجه التفات ربانی توجه احسن مرعی داشته باشند که آنچنین باعث خوشنودی فقیر است و رضای ایشان هم سبب
ترقی در دین و دنیا بشرط حسن ظن و صدق عقیدت است یقین است که میر بهن جان که بعلاقهٔ محبت و هم بملاحظهٔ کمال
نسبت طریقه ما را عزیز تر از جانست مشمول الطاف خاص خواهد بود و معلوم نیست که قدر میرزا محمد علی بیگ معلوم
ملازمان شده است یا نه و میر شرف الدین که بجان مخلص ایشانست و مرا عزیز تر از جان چه در صفات شریف ان
حیا و وفا دار از صدق صفا و حسن فراست و پاکی طینت نظیر ندارد تا آنکه حاکمان زمان کارهای عمده بسماجت تفویض
او می نمودند نظر بر وفای عهد و اخلاص و عقیدت قاصد ملازمت گردیده است یقین است که از مراتب
قدردانی و حق شناسی دقیقه فرو نخواهند گذاشت انشاء الله تعالی در ورود این سید بزرگ مفتاح ابواب
فتوحات خواهد شد هم تدبیر و هم تاثیر چون بر مسطورهٔ غایتهای دیگر رسیده و خسارتهای بسیار کشیده مطلقا
استطاعت ندارد و در خبرگیریش تاخیر ظلم است والسلام

مکتوب شصت و پنجم (۶۵)

فقیر را بر نیت صالحه
تکلم در امر معهود کرده با آنکه خلاف طور من بود و اکنون تکمله و تتمیم آن ضرور افتاد اگرچه میدانم که ایشان با همه شعور
و فراست بقبول مشورت ارباب اغراض خو کرده اند ۔ بشنوی یا نشنوی من گفتگوی میکنم ۔ معلوم است
که اقران و امثال آن بزرگ یعنی سلاطین دیگر بتوسط عزه مراسلات در امر معهود یعنی در امر خلافت با ایشان
دارند بنا بر مصلحت در جواب هر یکی بقبول اجابت پیش می آیند در عالم دنیا داری مضائقه نیست یقین است
که از استحقاق امر و عدم آن غافل نخواهند بود و نسخهٔ بندگی که ایشان مناسب بندگی خود دانسته بقبول
مطالب مالایطاق آقا را تکلیف میکنند اقبال بآن نمیسنجند کرد و دگر ده الخنس یکی سفینه که بحکم النفس بعمی خود

نواب چند روزه رفیست دانسته ننگ محکومی با وجود تهمت حکومت بر بند دمیدیست کار چنین کسی چه توقع
هست فرد هست که باغوای سفها بنامی نفاق محکم شده و عهد و پیمان برهم خورده هست بعد ازان اگر تدارک بعمل
خواهد آمد همان بدنامی سابق درپیش هست اگر از حیا و غفلت غافل خواهند نمود نجات متصور نه و هم این معنی را تلقی بقبول
خواهد کرد شخصیکه موصوف بعلم و دیانت و عقل و فراست باشد و ترحم بر خلق خدا منظور داشته و قدر شناس شما امیر بیسیر
شناخته با خود یکی ساخته باقتضای نفس ملکی بمقاصد ایشان واگذاشته در اصلاح عالم و عالمیان کوشیدن عبادت
و سعادت دانسته بهر مطلبی که تکلیف کنند بملاحظه این مراتب اقبال بقبول فرماید اگرچه جمیت بر نا بد و این خصوصیات امروز
درین نسبت خاص مجتمع است منحصر فقیر با همه بیگانگی از حال هر یکی مطلع است پس وفای عهد این بزرگ توقع
باید داشت و گر خدمت این چنین عزیزی باید بست والسلام **مکتوب شصت و ششم** (٦٦) فقیر از رو
آرزوی نواب یعنی عماد الملک بخیالتی دارم بخاطر است که وقت مراجعت بخانه از راه متهرا گذرم و در متهرا توقف
نموده خبر ورود خود برسانم و ایشان در متهرا بیایند و یکی دو روز ملاقات نموده فقیر را رخصت نمایند بشرط آنکه
فقیر در قلعات جاث هرگز داخل نخواهم شد و شرط دیگر آنست که تا دم آب مدارای نواب قبول نخواهم نمود
راضی باشند یا نه اگر شما را میسر شود و نواب را باین شرط راضی ساخته اطلاع دهید تا حرکت بالفعل واقع نشود و
از بعض آثار توقع ملاقات ضعیف است خدا بر طریقه حضرات شما را مستقیم دارد که اشتغال دنیاداری در صحبت
بیگانگان طریقه بلای عظیم است افسوس آنست که برای معاش معاد را وداع گفته اید و بدست نمی آید اگرچه
بهر وجه معاش بنای معاد است اگر میسر شود و مسموع شد که نواب بمخالفت قبیله رفیقان خود را که وجود هر یکی از ایشان
فائده دیگر دارد و بنابر عدم حاضری موقوف نمایند چنانچه وظیفه شاه محمد که از یاران طریقه است داخل ذیل موقوفان
شده اگر توانید بگوئید که بنابر دولتخواهی این قاعده را موقوف نمایند که ضرر دارد و بنا [illegible]
که وظیفه صد احسان احمدی نیست موقوف شد [illegible] بر شفقت علی ها والسلام **مکتوب شصت و هفتم** (٦٧)
بسمع میرسد که مقربان نواب بتقریب اشخاص دیگر از اقران و امثال آن بزرگ معهود که با او عهد و پیمان مؤکد
بقسم در میان است با نواب در میان می آرند و وقت خاص نواب از همین معنی منقبض ساخته اند [illegible] گرفته [illegible]
اگرچه بر جواب دنیاداران [illegible] آدمی نیست که اینها آنچه در ان [illegible] اگرچه آخر کار

مضر باشد عمل می آرند وعهد و پیمان بطاق نسیان میگذارند و نواب بالیگفت که مسموع شده که با راجا
رفع کدورت واقع شده هست اگر نفس الامر چنین هست همین را فتح دانند و کارها از آن بهند و بگیرند که ازو
درین عرصه کسی بطلبی آید و باز او را آزرده نسازند و اگر گفته دیده گویان بغرض پرستش الحاح ریزد کار را
ضایع نکنند و بر عهد و پیمان تا استقامت نخواهند کرد و بمردم همراهی تا چیزی نخواهند داد حصول مطلب محال
و نیز بگویید که تدبیری کنند که مردم را اعتمادی بر قول و فعل ایشان پیدا شود تا باشید و هم رجوعی با ایشان نمایند
و نیز بگویید که درین ایام عهد مؤکد با خدا بندند که بعد ازین بدین و دیانت و داد و عدالت با خلق حسنه
پیش آیند از برکت این اگر از سر صدق باشند زود گره از کار وا شود و هر امری گرو وقت هست از
تاخیر مایوس نشوند و از قلت خرچ و خزانه نا امید نگردند و قاضی القضاة حالی وجیه الله خان که در علم
کمال قرار دو در دیانت و عدالت نظیر ندارد با فقیر از ربط برادری گذشته و پیش ازین هم در باب ایشان
بنواب خبرها گفته ام بعد تصرف بر مملکت بحال ایشان اگر نخواهد شد بودن فقیر در شهر نخواهد شد که وجود قاضی
آب جمعیت هست و همین را نصایحت نوشته ام بلکه بعض آسیب هست اگرچه بظن غالب بعد تصرف بر ملک
صحبت ما و ایشان بهم آن نخواهد شد که مناسبت مزاجی درمیان نیست لیکن کامیابی ایشان بشرط آنکه
وجود ایشان از برای خلائق مفید باشد مقصود ماست والسلام **مکتوب شصت و هشتم** خط شمار
از مضامین حسرت آئین گذشت هرمن انچه گذشت چون غرض نفسانی نداریم و بنای عمل بر نیت مصالحه سکت
کردیم و از جا نرفتیم و دگر و این بی اعتنائی که نواب با شما کرده اند گویی با فقیر هست می بایستی که هر دو
دنیا را آتش بکشیدم خوب شد انچه شد عالالطفی نمانده گذشتیم ازین قصه ما را هوس در دست نیست خدا
میداند که هیچ اراده بر خلاف طور خود درین مقدمه تکلم کردم حالا بی اتمام دست ازین کار و وسوسه ... زن
دیگر هیچ با پیشنه دندان ... افشرده مکرر و باشت ابابید دید شاید که اصلاح عالم در همین صورت گیرد و اگر
آزردگی نواب با نجا کشد که دو مره شما همه موقوف شود و بودن آنجا نیست انست ان الله هو الرزاق
ذو القوة المتین نقد ر وسعت جو تعالی کار باید فرمود و بانک حرکت نادان از جا نباید رفت انشاء
تعالی اتفاق بطور و خطیر حزب الجبرات همه برادران یکجا نده باشند و متوسلان مولوی صاحب از فقیر احترام

۶۸

دارند سبب آن معلوم نیست و ایشان ملاقاتی داشتند از سالها موقوفست همیشه سلام و اشتیاق و معذرت
از طرف شما میشنید ـــ این سلوک نمی فهم و فقیر کذاب از روزیکه وداعی نموده و از خانه فقیر برده روی گرد
خود را نموده وعده نماید که بهمان ملاکت و افلاس گرفتارست والسلام **مکتوب شصت و نهم** از خط شما (٦٩)
که مشتمل احوال آنجا نوشته بود دلم قرار نیافت و از دیگر اخبار معتبر بی وصولی مطلقا معلوم شد عجب کاریست دفع
دشمنان قوی در پیش ست و حفظ جان و آبرو و مع حصول مقصود منظور در چنین وقت بی صرف مبالغ توقع جانفشانی
از رفیقان تازه و دیرینه زاندازه عقل ست اگر مبلغ گران در خزانه نباشد نقد و جنس و به مقدار حضر و بهر دم زر
می باید داد که رفاقت نواب از بهر آخرت نیست فاما یکطرف رفع فاقه خود باید نمود و انجا مخالفان رعایتی
بهر دم میکنند و بمساعدت رفیق میسازند عزیزانی که بگفته فقیر با همه بی سامانی این هیچ را گذاشته رنج سفر کشیدند
و بیم جانی و دم آبی بیابند بسی آفرین نخواهند کرد اگر رسید شتم سردار بابوس را که از هر قوم با ما ربطی دارند
میداد هم و بیعقر ستاد هم حکم کرده بی زری کردیم ابحه بقیار دن زر کرده اند شاه خان تا آن خوبها و
بخشاور خان تا آن دلیر بها و محمد خان آفریدی شخصی ست که باندک سعی سرداران لشکر روهیله را بخود میکشد
و هنگامه آنها را بر هم میزند انها همه فاقهای پی در پی میکشند استطاعت سفر کجا دارند تا امداد می نشود و وعده شود که
وصول زر چه بیان نماید کار مشکل ست از قرابتیان خود چه نویسیم که با این ربط قوی گاهی باز دولتخانه ایشان
متمتع نشده بودکان افتاده اند این هر دو مکتوب از طرف خود از نظر نواب بگذرانند باندیشه تاخیر جواب نهوشتیم
سخن بجانب نواب ست سعادت خان شاه ولیخان بزد در همراه خود برده هنوز مراجعت ننموده که فرده عفو تقصیر
تا کرده رسانیده شود والسلام **مکتوب هفتادم** اینجا انداز آواز صلح نواب و جاث با نجیب خان گوشها (٧٠)
پیوست انجاز راز داران معتبر طرفین معلوم شد جاث با روهیله بنا بر مصلحت خود توسط راجه بهادر سنگه دلیر سنگه
آشتی میکنند و ذکر نواب برای تنبیه ست چه اگر نواب خواهد از بی سامانی دقتی خواهد از امساک مردم را جدا ساخت
و در نظر ها سبک شده از بد معاملگی کس را بر نواب اعتمادی نماند دیگر بکدام ضرورت کسی طرف نواب بگیرد باید
نواب از فریب دوستان آگاه باشد چه جای دشمنان دیگر هر که از طرف نواب در پیغامی آید اول اغراض خود را
مقدم دارد اعتمادی در خوقت بر کسی نیست که شکایت عزیزان نویسم دل تنگ شدم که اینقدر نوشتم احوال

شهر تا اخبار محل از فقیر پنهان نمی ماند و آنچه واقعیست بفقیر میرسد هر چند مکرر ایما و اشارت کردم که نواب از تشدید
خود مرا نشان بر مند نداوند و گرنه بنائی میکند پشتیبان یاران تماشا میکردند مشکل آنکه اهل مشورت نواب همه سفها
و همه غرض پرست اکثر از قوم جهل و انچه از شرفا اند منافق مبتغ فساد انه همه از بی اعتقادی تا فاسقانند بر خیر او امید
بیقین دارند و نه ارشاد و نهی منقطع باینجا داد بهداد کنم آشنائی و آشنازادگی برین دلسوزی آورد و گرنه مرا باینجا
و اهل آن چه کار است و درویشان شهر هم خوش نیستند آنها را که خریطه های زر داده اند امروز با مخالفان
ساخته حریف شده اند و آنها که فائده بآنها نرسیده دل ایشان را بعبث میسوزند و چرا باضطراب قلبی توجه و دعا
کنند که باجابت رسد و نواب از فرقه درویشان با هر کدام فروسهن رجوع دارد و خود را بدامن بگیرد و کسی نسبته
است که بر دو مداه افتد و عامه خلق در عهد ایشان آنها کشیدند باید دید چه میشود و خدا داد برسد ظالمان را
مقهور و مظلومان را راضی گرداند والسلام مکتوب هفتاد و یکم بشاه ابدالی در پیشاور رخت اقامت
انداخته و تیمور میرزا پسر کلان خود را با افواج بیکران برای بندوبست ممالک خراسان رخصت کرده اند شنیده
اصلاح مملکت پنجاب و ملتان که هر دو درین ایام از نسق افتاده در سر دارد و غالب آنست که اینکار از افواج
خود بگیرد و اگر حاجت بحرکت خود افتد تا لاهور و ملتان خواهد رسید آخر ملک دست سرهند و هندوستان
ندارد و واگذاشت فراهم نیاورده فوج قدیم همراه دارد و بس مردم دهلی که عادت بفرار دارند
بی اختیار دست و پاچه میشوند و انجام از همت بسیاست همین مناسب است که فتنه از لاهور قصد دهلی
نکنند آبروی پادشاهیست پای گریز نداریم حمل برین آیت کرده ایم ففروا الی الله برون متعلقان همه جمع
بالفعل خوبست اما برای آینده خوب نیست که آخر در آنجد و رفته معلوم میشود من و کورسوا و نستم فقیر
از معتبران معتمد چنین معلوم میشود ما نواب را خوب شناخته ایم پس درینصورت شکر و شکایت چرا و عزیزان بقدر
فهم خود در پی باشند شخصی از بعض آثار ما را راضی از نواب گمان میکند و دیگری بنابر بعض علامات ناراضی
تصور مینماید و هر دو از حقیقت کار غافل فقرا مثل آئینه اند گاهی که نواب بجهتی که باشد ملتفت میشود عکس آن
درین آئینه منعکس میگردد و گاهی که اعراض مینماید که بضرورتی و عذری باشد درین آئینه صورتی نمی نماید
و مردم در گفتگو ها مشغول در اندرین میان باید داد انشاء الله حرکت ما بعد ازین موزون باین میزان

(٧١)

خواهند یافت اگر نواب سلیقه ارادی یافت و اعتمادی بر سلامت عقل ایشان کرده استفسار مصالح و مفاسد

و استعانت و استمداد میشود توجه قوی و تدبیر مفید برای خلق الله بکار میبرد و بهم اما مشکل است که آنجا حرف عقلا

و شعار استبصار نیست الحمد لله که آنچه لایق شان ما نبود یعنی توجه در امور ملکی و مالی از ما بوقوع نیامد انتقید که بعنایت

خاطر اعزه زبان را باین کلمات آلوده انفعال کشیدیم والسلام مکتوب هفتاد و دوم آنچه از احوال (۷۲)

شهود نوشته اند که در هر ذره ظهور ذات تعالی و تقدس معلوم میشود و این توحید متعارف است اند غلط

توحید که پیش ارباب حدت شهود است از مرتبه صفات بالا نیست خواه بزعم خود آنرا توحید ذات خوانند و ظهور و اتحاد حقیقی

در مرتبه کثرت انکار دارند چنانچه پیر ما حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه در مکتوبی نوشته اند که صوفی از کمالات نبوت بهره دارد

بتجلی ذات بی حیلولت صفات مشرف شده او را اگر شهود و توحید میسر شود از عالم دیگر است شکر خدا باید کرد که شمول ما و شما

تا کار ما را باین دولت مشرف سازند الاسلام از آن شهود عبدیت و عبودیت حق است که مطابق ظاهر شریعت است

و مناسب حضرات انبیا علیهم الصلوة والسلام مکتوب هفتاد و سوم داخل شدن ما فقرا در خانقاه چیزی در (۷۳)

طریقه مضائقه ندارد که دست شما دست فقیر است آنچه از اراده کسب طریقه و التزام صحبت درویشان کرده اید حصول آن

میسر گرداند دل فقیر هم بسیار بطرف این عزیز میکشد ظاهرا نصیبی قوی دارد اگر چه فیض صحبت شما هم کافی است دیگر

آنچه از التماس استخلاص از حبس این عزیز از سرکار احمد خان نوشته اید فقیر در این باب چند بار قصد دعا و توجه

کرده ام هر بار همین معلوم میشود که در حق ایشان حبس بهتر بودن این حبس مفید است دعا باید کرد معلوم نیست که

حکمت در این چه خواهد بود آخر ظاهر خواهد شد تسلی آن عزیز باید کرد ع بعد نومیدی بسی امید هاست در پس ظلمت

بسی خورشید هاست از فقیر دعای خانه آباد رسانید و از حال خانه ایشان نوشتن تحفه ملال رسال است

و بیخبری از حال ذوی الحقوق معصیت است الله غلام عسکری خان وغیره از فاقه کشی عزم فرخ آباد دارند

بحفظ و امان خواهد رسانید و رسیدن خواهد آورد که رزق هر کسی همراه او است والسلام مکتوب هفتاد و چهارم (۷۴)

ایشان غم شن فرزند نخورند خدا رزاق است هجوم رد و حیله ها برای اخذ طریقه بکار نیست که تمام روز از توجه

فرصت نیست طاقت طاق شده است سعادت خود میدانند و زیاده ازین عبادتی نه احوال عجیب و غریب

در مقوم معاینه می شود و آثار غریبه بظهور می آید چه برکت ها بسیار بجا واقع شده و از دور و دراز این مردم می آیند

خبر دور و فقیر احرام بسته می آیند از آدمیت عرفی کمتر آگاه اند و علوم علمای اینها زیاده هر دو نسخه فقه نه با جمله
حرکت باین طرفها از برای مردم اینجا و مفید واقع شده از سنبهل و امروهه تا شاهجهانپور در جمیع منازل
دسته دسته و جماعه جماعه مردم از قوم روهیله اکثر و از مردم هندی کمتر اخذ طریقه علیه نمودند و منور و مشرف
گردیدند و جماعه از انها همراه آمده اند بقصد اقامت بدهلی برای کسب مقامات میروند و اکثر علمای اینجا در
نسبت طریقه شدند و برای آنهاکه همراه فقیر نمی توانستند بدهلی رفت میر سبین خان که از مقامات مصطلحه
گذشته و اجازت مطلقه یافته و در توجه گرمی بسیار دارد و اتفاقاً درین ایام از شهر برای دیدن فقیر
رسیده بودند بجای خود درین بلاد گذاشته ام مردم از صحبت این بزرگزاده بسیار فیض میگیرند و خیلی رجوع
کرده اند اما کار یک کس نیست که از عهده این قافله بر آید بخاطر دارم که شما را هم طلبیده بعض شهر را بشما
بعض را بمیر سبین خان تفویض نمایم ما را طاقت نمانده با همه بیطاقتی هر روز بسیار توجه می افتد زهی سعادت
و حافظ سرور خان را خدا توفیق دهد که روزی چند با ما باشد که صحبت او حق بسیار بر ما ثابت کرده ثمره و نتیجه
برگیرد والسلام **مکتوب شصت و پنجم** بعد حمد و صلوة از فقیر جانجانان جناب فضیلت و ولایت مآب مولوی
صاحب سلمه الرحمن مطالعه نمایند که حق تعالی آنمخدوم را مروج شریعت و منور طریقت و مجسم دین و دیانت کثر الله امثالکم
و بسیار آمالکم و اسلامت دارد نیک و بد شما بعینه نیک و بد فقیر است وجود شما باعتقاد فقیر عزیزترین موجودات است
و مقصد چندین انوار و فیوض و برکات در روزگار از شما عزیزتر و در اثاث از هو جمیعی از اهل بیت شما مخلص تر
نداریم و ما را درین اواخر فقیری تجرد مفرطی که صحبت کسی خوش نمی آید ایام رسیده با یاران حلقه هم بقدر توجه
می نشینیم و بس از یاران زمانه توقعی نیست بر سبیل تفوه چیزی میگویند و در صورت ایفای وعده با منت
بسیار بگردن میگذارند و جنگها بکار می برند من بوانها تاب این مکروه ندارم خبر دلگداز دوست نواز انجم
بدل در و منزل رسانید نصیب کس مباد و علامت سعادت او برین چه خواهد بود که مثل شما صاحب کمال متکفل
امور اخروی او گردید از عمر عارضه برخوردار احمد الله فقیر سخت تشویش دارد عمر طبعی فقیر اخیر شده و گرنه
از عمر خود باین برخوردار می بخشیدم که محبت بسیار این نسخه صحبت سعید است خدا او را عمر دراز کند
و پیری و دنیا در حصه او نیست هر چند سرسبز شد علی رضا خان چون طریقه را از فقیر گرفته اند و ذکر لطائف خمسه

(۶۵)

جاری شده و نفی و اثبات شروع کرده اند بخدمت میرسند در حلقهٔ شما داخل خواهند شد توجه بلطیفه
قلب ایشان که اول کار این لطیفه منظور ست ضرور ست هجوم ملالت دانسته از فتوحات ظاهری ذکر تحریر
نمی آید و شکر باطن نیز مرقوم نمیگردد ع هرچه بشود یار سلامت ماند به یاران حلقه متوجه مقصود اند
و ترقیات میکنند مخصوصان غائب در وصول فیوض برکات حکم حاضران دارند والسلام مکتوب

(٧٦) **هفتاد و ششم** فقیر از طور تحریر شما دری زیر بار بودم چون احتمال مضرت بود خود را بزود
باز آوردم و دعای خیر در حق شما کردم تا خاطر جمع شد الحال که شما از در عذر در آمدید صاف تر
شدیم و معاف کردیم خاطر جمع دارید و ربطیکه فیمابین ما و شماست تقاضای آن میکند که اگر خلاف معقول
گفته شود بنا بر قاعدهٔ حسن ظن که لازم این نسبت ست تسلیم نمائید چه جای اظهار حجت در مقابل حرف
معقول فقیر را قدر کمالات و حقوق اخلاص شما همه منظور ست بنا بر خیر خواهی به نسبت تربیت اظهار مالی
اتفاق افتاد خدا تعالی مفید گرداند خبر ملالت اثر واقعهٔ مرحومه لطف النساء رسید زهره را آب و دل را کباب
گردانید خدا تعالی آن مرحومه را بیامرزد در برزخ توجه کرده شد الحمد لله که مشمول افضال و الطاف الهی ست
از برخوردار احمد اسعد اندیشه داریم سلب غم و الم کرده میشود ان شاء الله تعالی زود تسلی میشود و آنهم نسبت
طریقه و اطمینان نفس کار خود خواهد کرد خاطر جمع باد و باخوان طریقه و اخوات پانی پت همه سلام شما برسانند

(٧٧) **مکتوب هفتاد و هفتم** برادر من عجب کاریست که هر روز احدی از مردم پانی پت لغزش شکایت شما
می آید معلوم نیست چه خلل از شما واقع میشود اگر راستی دیانت شما باعث آزار مردم ست از آن راستی
بگذرید برای حفظ حرمت بتاویل هم خاطر مردم مرعی دارید که طریقه و پیران طریقه بد نام میشوند
برای خاطر الیمان دیگران را آزرده کردن و خود را بد نام ساختن با این کمالات ظاهری و باطنی دور از
عقل ست انکار مردم باعث خرابی کارخانهٔ ارشاد ست شما میدانید و از پادشاه مرا توقعی نیست که با آنها
مزاج که من دارم تمتعی از دهن سد و رقعهٔ از گاردی رسید که سید نعیم الله مشرف بر هلاک اند توقع حیات
نمانده معلوم نیست که اجل فقیر در کدام طوق و زنجیر بسته که نمیرسد و یاران میروند و فقیر این حقیقت بحکام
یعنی و سبیل الله را الی اختیار و دست بیدار نه عکس محبت در در مرآت قلب فقیر افتاده و گرنه در باطن

هرگز نقشی از نقوش صفحهٔ کائنات نمی‌نشیند و معرفت خاندان عالیشان این صاحبان که در عرصه آمده‌اند
با فقیر مشهور است اما اهتمام اخلاص ایشان از اینجا میتوان دریافت که جواب رقعات ما را ننوشتند اگرچه کثرت
اشغال عهده میخواهد اما مسن نبوده اند تا باین بی اهتمامی نیست بحکم انصاف انتظار جواب سفارش نباید
کشید که جواب این مراسلات بعمل آورده‌اند الحمدلله که درین قاعده تقصیری راه نیافته جزاهم الله منظور
ازین تمهید آنست که مخدوم‌زاده میان فضل علی از یاران طریقه و میان شرف‌الدین آشنازاده و آشنا
کلمهٔ الخیری از فقیر درخواستند جواب دادن کفر آئین آدمیت بود ناچار دست به تحریر زدم شاید که اثر
کند و کار اینها که مقصود فقیر است صورت گیرد والسلام **مکتوب هفتاد و هشتم** رخصت مردم (٤٨)
بجانب پانی پت موافق درخواست ایشان قرار یافته باید که بعد رسیدن ایشان در دلجوئی و خاطرداری
بمبالغهٔ تمام بکوشید و در وعظ و نصیحت خشونت نکنید و باستمالت بسر برید اگر فقیر را در قفا بد گویند هرگز
مقابله ننمائید و هرگز نه پرهیزید که خیر یا و شما درین است مگر کار از حد بگذرد آنوقت بمشورت میر علی که با وجود
جزئیت ایشان طرفدار فقیر است نیز مرطلبان ایشان هرچه مناسب وقت باشد بعمل آرید و اگر ایشان بجانب
کسی بروند هرگز مگذارید و در امور مباحه توسعی ضرور است که مبادا از فرط اسودا فتنه پیدا شود و میر علی
شهر بسوای صورتی درست قرار دهید استمالت او هم ضرور است اگر خواهید بنمائید که مبادا از سوداتی الده
خود تنگ آمده دورتر بروند و دعا کنید که مزاج سودائیان بصلاح آید و فقیر را در پانی پت از خبث و نفاق
برادر شما خاطر جمع نیست که مرا از فرط یگانگی با خاندان شما هست تاب تحمل این مکروهات نیست ازین راه
در تهیهٔ آنطرف متردد هم و کسی شما را نخواهد گذاشت که کناره گیرد چرا که عالمی بظاهر و باطن بدامان شما
آویخته است از اندرون دعا خوانید از شما بسیار رضی اند زهی اقبال و طالع والسلام **مکتوب هفتاد و نهم** (٤٩)
انفس قدسی و شخص علوی مهربان قدردان این هیچکاره هیچمدان قبله‌گاها صاحب بقطع نظر از کمالات خود
قدر کمالات شما بسیار میدانند و نسخهٔ مسائل طریقه از مؤلفات شما در خدمت ایشان بود برای
استکتاب گرفته و نسخهٔ دیگر درهمین باب که برای صبیهٔ شریفهٔ میان منیر صاحب تالیف کرده‌اند درین سفر
سنبهل از نظر گذشت برای مبتدیان بسیار مفید است فرصت نقل درانجا نیافتم اگر مسوده آن پیش شما باشد

ارسال دارید که نقل گرفته شود و طومارها و مسوده رساله تصوف بمعرفت مولوی غلام علی رسید و مطالب
این مطالب و مسائل ارجمند مشرف شده از موهبت عظمی و عطیات کبری دانست و تحقیق بعد توضیح کجا یافته
و خطا بر داشتم بارک الله فی برکاتکم باید که رسائل صغیر و کبیر مصنفات خود در مجلدی جمع نمایند و تغافل
نکنید و چهار مجلد سیر نبوی که طلبیده اید سه مجلد از آن حواله محمد عظیم کردم و مجلد ثالث را بعاریت و زری جنب
نزد خود نگاه داشته ام و درین ایام بر خاطر نسق اتباع سنت بسیار مستولی ست برای وزن اعمال بمیزان
سنت به ازین کتابی نیست بوقت ملاقات حواله نموده میشود بشرط آنکه انتخاب بعضی امورات آن بفارسی
بر داشته بمن بدهید که اتباع سنت را به از و وسیله نیست اگر اراده تحریر تکمله شرح خلاصة السیر دارید نقطه
بر شان علم خود نموده سعی تمام بکار باید برد تا درازی جلد اول پیچیده شود و نسخه شرح سفر السعادت موجود
را میان شما وعده آن نبود هرگاه شما طلبیده مستحق تری از شما کیست آنرا هم حواله محمد عظیم کردم این نسخه
از درس مصنف گذشته و حواشی بخط مصنف و از خط شیخ عبد الحق سامی شناسم قدر آنرا بدانید
تا ب نگاه دارید چنانچه هست هر چند رخصت مولوی نعیم الله قریب نیست نسخه سیف المسلول را هم
حواله ایشان کردم و رساله خلاصة السیر مع ترجمه شاه ولی الله صاحب که هم در پیش فقیر بود نیز هم
خدا برساند والسلام

٩٠ **مکتوب هشتادم**

برخوردار احمد الله و محمد جمیل رسیده اند در برنایت
هوا چند مقام کردم بعد نزول باران بست و چهارم محرم رخصت مردم محل قرار یافت سواری با
و مردم بدرقه شام یکشنبه که بست و سوم این ماه بود بر دروازه فراهم آمده بودند که آثار ولادت در
پسر علی ظاهر شد و در دق تدبیر برگشت کوچ موقوف شد صبح که دوشنبه بود احمد الله را رخصت نمود
چون با جمع گنج رسید قریب بست سوار روهیله از طرف می آمدند یکبار ریختند برین هر دو جوان
اینها مستعد جنگ شدند دست از یراق اینها بر داشتند و بقچه پارچه ها از محمد جمیل گرفته گریختند
بنا بر ننگ و عار در قفای آنها روان شد هر چند محمد جمیل مانع آمده فائده نکرد و بعد قطع مسافت بسیار
آن سواران توقف کردند این برخوردار بر سر آنها رسید بقچه طلب نمود آخر کار بجنگ رسید و زخم
مجروح گردید اما حق تعالی جان و آبروی او نگاه داشت و بخاطر سواران انداخت که بر دلیری این جوان

پارچه را که فیما بین قسمت کرده بودند فراهم آورده حواله نمودند و رفتند و این برخوردار با وجود شدت آفتاب و
حرارت مسافت شش کروه طی کرده وقت عصر بفقیرخانه مراجعت نمود و یک زخم شمشیر بر شانه رسیده بعضی
دوختهاند مزاج خوب است و فقیر رفتن خود تا غسل صحت این برخوردار موقوف داشته ان شاء الله تعالی در یک هفته به میشود
زخم عمیق نیست خاطر جمع دارند دیگر کار رستمانه کرده هزار آفرین و هزار شکر که جان و آبروی او خدا سلامت داشت
والسلام **مکتوب هشتاد و یکم** (۸۱) سانحه درین ایام اینست که امروز که بست و نهم جمادی الاولی است بعد
بقاضی ثناء الله ۱۲
زوال سکهی صاحب یعنی والده شما رحلت نمودند بهمین وقت یک سر پیاده آمده خبر داد و حکیم شریف خان صاحب
تدبیر تکفین و تجهیز نموده روانه پانی پت خواهند نمود اگر میسر شود فقیر برای نماز جنازه خواهم رفت اینوقت هر چه
از ختمهای تهلیل و قرآن مجید و استغفار حاضر بود بنام آن مرحومه گذرانیده شد خدا تعالی رحمت کناد و با وجود
ضعف و ربط با آن مرحومه حالتی برمن گذشت که در تحریر نمی آید انا لله و انا الیه راجعون اکنون تمنا این است که
خدا بهدجیو را یعنی متعلقان ایشان را زنده دارد که مستوره بزرگتر ایشان در آن خاندان نمانده و در فقیر نیز
حالتی نمانده چند روزی بس فراخبر انتقال ما هم بسمع خواهد رسید شیخ علیم الدین بخدمت حاضر خواهد شد از توجه
طریقه محروم ندارند در قلب او تنویر حاصل شده قطع مسافت هنوز شروع نکرده مرد شکسته است مورد رحم
ده مرحوم محل از غلبه نسبت طریقه که از مدتی در اخذ توجه هر دو وقت التزام کرده اند مزاج ایشان تغیر یافت
در انقطاع از دنیا و اقبال بآخرت و محبت خدا و رسول او صلی الله علیه و سلم ترقیات نمایان معلوم میشود و
زندگی صوفیانه در کمال متابعت میکنند و آثار غدر و فریب معلوم نمیشود والسلام **مکتوب هشتاد و دوم** (۸۲)
هر چه با مردم آزار و اذیت میرسد جزای اعمال است ع آنچه آید بر تو از ظلمات غم + آن ز بیباکی و گستاخی است
هم چه اگر با بزرگان با ادب و با خوردان بمهر و شفقت زندگی نمایید هیچ کسی بدی با شما نمیتواند کرد و در اطاعت و
خدمت شوهر که فلاح دین و دنیا و رضای او تعالی موقوف برآنست باید کوشید و غضب و غصه را باید خورد
و زبان را از کلمات نالایق باز باید داشت و تقید در نماز هم باید کرد و بعد از این کسی چه قدرت دارد که شما را رنجاند
و از سفر حج کدام مسلمان امتناع خواهد کرد بشرط آنکه فرض شود و بر شما فرض نیست اگر مستورات توفیق
یابند و از شما توجه خواهند البته توجه به سید احمد است تاثیر خواهد شد از جناب پیران امید قوی است بذکر الهی جل شانه

واتباع رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم مقید باشید و رعایت فی الحقوق واخلاق حسنه ملازم گیرید

(۸۳) موجب نیکنامی و کامیابی دارین خواهد شد والسلام **مکتوب هشتاد و سوم** معلوم شد که اراده حج

بمولوی احمد الله [illegible] قاضی صاحب

کرده اید از دینداری ظاهر و نسبت باطن بعید نمود که با وجود عدم فرضیت حج حقوق والدین و اتلاف حق

زوجه که بچندین عسر و الم مبتلاست اختیار کردن و مرتکب کبائر برای ادای مستحبی گردیدن از مثل شما بکمال

مستبعد است باید که بر بگردید تا صبر نموده باشند ارباب مقامات عالیه رضا بالقضا را کار فرموده

این خطره را از دل برآرید که فقیر را آزار بسیار بدل خواهد رسید و آزار درویشان فی الحق خوب نیست

آنچه از ذم صحبت غیر حق می باید نوشت شما خود نوشته اید حاجت تحریر فقیر نیست با خدا مشغول باید بود که بقطع

نظر از فائده اجر سعادت اخروی راحت دنیوی میسر و نیست ه هیچ کیفی بی وجد و بی دانم نیست

جز بخلوتگاه حق آرام نیست + و از فقیر در تحریر رسم عزاپرسی تاخیر از برای آن واقع شده که در غلبه

حزن بوده اند و تعزیت کردن باعث هیجان غم میگردد که تذکیر محاسن متوفی را متضمن است در حق آن مرحومه توجه

کرده شد [illegible] مشمول فضل و کرم الهی یافتیم [illegible] خاطر جمع دارید و تهلیل هر قدر میسر آید بنام او خوانده

از شکر ترقیات باطن که نوشته اید بجاست فقیر هم معلوم میشد هر روز در حلقه صبح اول توجه بشما میشود و در

مساوات کمالات نبوت دخول ظاهر میگردد و از خوبی استعداد شما است تقسیم اوقات بر طاعات و تقیید توجه

بیاران لازم گیرید انشاء الله فتوحات متواتر میسر میشود و شکایتهای نایاد آوری گلبازیهای دوستی

رقعه مشتمل بر عذر عدم مراسلات رسید و تقصیر بعفو انجامید چون این بی پروائیها خبر از بی اهتمامی اخلاص میدهد

و مصلحت خصوصیت آنرا میطلبد تا بعد ازین آگاه باشید و امیدوار فتوحات دو جهانی از درگاه والسلام

(۸۴) **مکتوب هشتاد و چهارم** آنچه نوشته اید که درین تنگدستی تصدیع نکشند چه معنی دارد در تنگی اندک فراخی

بمولوی [illegible] قاضی صاحب

بسیار بهر چه میسر خواهد شد خواهم فرستاد و خدایتعالی فقیر را از خجالت نجات دهد که توقع شفقت و اعتماد دوام

و من از ناسازی زمانه معذورم اگر فتوح مساعدت میکند و زندگی وفا مینماید انشاء الله تعالی رعایتها خواهم

کرد که شما را اشفاق والدین فراموش خواهد باید که در اخلاص [illegible] و تقیید سبق کتاب و توجه خدمت والد

بزرگوار خود در رضای والدین [illegible] بشما [illegible] رسانید یک شخص معتمد را مقرر کنید

که جواب ما را بنویسانید با هر کس از خانه گفتن مناسب نیست والسلام **مکتوب هشتاد و پنجم** (۸۵)
خدا شما را هزار سال زنده دارد که به سلوکی مردم محل به پاس خاطر فقیر تحمل میکنید تقدمه بار را باصلاح
می آرید باید که از نیات بد اندرون غافل نباشید تا فقیر بخاطر جمع در اینجا بتربیت طالبان خدا مشغول باشم
و شما نیز درین اجر شریک باشید و در خدمت مردم محل و رعایت خاطر مرزا شاه علی بکوشید خدا شما را
زنده دارد که به سبب شما خاطر فقیر از طرف خانه جمع است و فقیر قریب خود آمده مردم محل خورده بعضی بسفر
حج برفاقت ایشان شده ام دوستان هند و شما را بخدا سپردم و فیض طریقه بطریق قسمت به هر جا خواهم بود
خواهم رسانید اگر خدا او را باز داشت خوب است و گرنه هر چه بادا باد و آخر سفر طاعت است و از غایت
تجرد جدائی احباب آسان شده است و اکثر یاران مانوس هم در رفتند و توفیق خدمت یاران دهلی خود
معلوم است و بیمار شدن فقیر در پانی پت حکمت بود که جماعه از مردم اینجا و جماعه از صوفیان شب و روز
خدمت میکردند و تمام خانه مولوی صاحب در تدبیر دوا و غذا مشغول بودند تا کجا شکر اینها گویم بفضل الهی
طبیب و دوا همه میسر شد عمر باقی بود و گرنه توقعی نمانده بود خدا ملاقات روزی کند **مکتوب هشتاد و ششم** (۸۶)
احوال مردم شهر از بیماری عام و نا امنی تا کجا نویسید خدا ازین بلده موذی غضب الهی بر دارد که نسقی در امور
سلطنت نمانده خدا خیر کند و از زیارات مشایخ فراغ حاصل نموده بتعلیم طریقه در پرداخت احوال یاران
حلقه صبح و شام مشغول است که ازین حرکت همین مقصود بود والحمد لله علی احسانه باید که شما موافق گفته فقیر
سر گذاری حاضر شده تسکین و تسلی میکرده باشید و خدمتی اگر فرمایند که ضروری باشد نظر بحقوق
فرزندی بتقدیم خواهید رسانید زیاده برین از شما امید است بر اعتما و آن برخوردار خاطر جمع است والسلام
مکتوب هشتاد و هفتم (۸۷) بنام بیگم شریف خان ۱۲ معلوم شد که تجهیز جنازه بادشاه بیگم یعنی والده حضرت مولوی ثناء الله صاحب
کرده روانه پانی پت خواهند نمود اطلاع باید داد که نماز جنازه کجا خواهند خواند اگر در مسجد جامع بیارند
این ضعیف هم داخل ثواب نماز گردد که از شدت حرارت هوا تاب حرکت ندارد و جماعه کثیر درین مسجد
داخل این حسنه خواهد شد والسلام **مکتوب هشتاد و هشتم** (۸۸) بعد حمد و صلوة از هیچکاره هیچمدان فقیر
جانجانان صاحبان آنجا خصوصا میان بدر علی صاحب سلمه الرحمن مطالعه نمایند که بعید و ملاحظه [illegible]

طلب مولوی نعیم الله صاحب وصله الله الی منتهی منیته رخصت مراجعت بوطن داده‌ام سبحانه جل شانه آنچه در حق ایشان بهبودی اند بظهور آرد بوالدهٔ ماجدهٔ ایشان نوید این رخصت و سلام رسانند والسلام

بر حاشیه رسالهٔ مولوی غلام یحیی نحمده ونصلی علی رسوله سرگروه علمای فحول جامع معقول و منقول سید غلام یحیی اوصله الله الی ما یتمنی که نسبت اخوت طریقت با این هیچمدان یعنی جانجانان دارند بحسب ایمای فقیر رسالهٔ مختصری در تصویر مسئلهٔ وحدت وجود و وحدت شهود تحریر نموده از نظر گذرانیدند حق اینست که با اینهمه ایجاز قدر کافیست به بیانی وافی جزاهم الله تعالی خیر الجزا اما تعرض بمسئلهٔ تطبیق ضروری نداشت که این توفیق بین المکشوفین اگرچه خالی از تکلفی نیست لیکن متضمن مصلحت عمده است هی الاصلاح بین الفئتین العظمتین فرحم الله عبدا انصف ولم یتعسف والسلام علی من اتبع الهدی

ملفوظات

ایمان مجمل که ایمان آوردم بخدا و رسول و آنچه پیغمبر از خدا آورده است و دوست دارم دوستان خدا و رسول را و بیزارم از دشمنان خدا و رسول بجهت نجات کافیست و هر مقدمه را بدلیل ثابت نمودن عهدهٔ علمای متبحر است و عامهٔ مسلمانان بآن مکلف نیند محبت ائمهٔ اهل بیت اطهار و تعظیم اصحاب کبار رضی الله تعالی عنهم برای ضرورست و این است صراط مستقیم که فردا بصورت پل صراط ظهور نماید هر کرا در ینجا سلوک اعوجاجی از این صراط مستقیم نیست فردا از آنجا باستقامت خواهد گذشت. یکبار رفضی بی ادب در جناب امیر المومنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه زبان طعن کشاد و مارا حمیت دین و احترام اصحاب سید المرسلین صلی الله علیه وسلم بغضب آورد بر سر آن بی ادب خنجر برکشیدم باضطرار تمام فریاد بر آورد که بحرمت امام حسین رضی الله عنه از سر من درگذر بمجرد شنیدن اسم مبارک حضرت امام غضب فرو نشست و آن بی ادب را معاف فرمودیم. تعظیم جمیع اولیاء الله و محبت عامهٔ مشائخ رحمة الله علیهم لازمست در حق پیر خود اگر از راه نفع و استفاده عقیدهٔ فضیلت نماید از فرط محبت مستبعد نمی شاید در حق حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که طریقه نو بیان نموده اند و مقامات و کمالات طریقه خود بسیار تحریر فرموده و بعضی اصحاب آن طریقه بآن مقامات و واردات رسیده از الوف هم زیاده شده اند و در آن مقامات هیچ شبه نیست که

باقرار هزاران علما و عقلا بتواتر رسیده عقیده تساوی با اولیا یا افضلیت ایشان بر آن اکابر رحمة الله علیهم باطل
نمود که آن کبرای دین از مشایخ ایشانند عمل بعزیمت نمودن و تقوی گزیدن در نوبت سخت متعذر ست که
معاملات تباه شده و عمل موافق شرع گویا موقوف گردید اگر بطبق روایت فقه و ظاهر فتوی عمل نموده آید
و از محدثات امور و بدعت اجتناب کرده شود بسیار غنیمت ست السماع یورث الرقة والرقة تجلب الرحمة
پس آنچه موجب رحمت الهی باشد چرا حرام بود و در حرمت مزامیر اختلافی نیست اگر رغبت در اغراض مباح [illegible]
دفی را کرده روزی رسول خدا صلی الله و سلم در راهی میرفتند آواز نی بسمع مبارک رسید گوش [illegible] نمود
فرمودند و عبدالله بن عمر همراه بود او را بعدم استماع امر نکردند پس معلوم شد که بکمال تقوی و احتراز از چنین
آواز ست بزرگان نقشبندیه که عمل بعزیمت معمول دارند و از جهت اجتناب از سماع پرهیز می نمایند که در بودن آن غنا
علما را اختلاف ست ترک مختلف فیه اولی چنین از کمال تقوی ذکر خفی اختیار نموده و ذکر جهر موقوف داشته اند مسئله
توحید وجودی از ضروریات دین نیست لسان شرع از آن ساکت ست صوفیه علیه از روی کشف و حال آن
بیان آن نموده از غلبه احوال هیبت معذور اند ممارست مسائل توحید و تخیل یعنی لا موجود الا الله توحید حاصل
نمودن نزد ارباب معرفت قدری ندارد یکی از علما در منامی دید که علمای صوفیه بحضور سرور عالم صلی الله علیه
وسلم حاضر اند علما از صوفیه شکایت ها نمودند که یا رسول الله این عزیزان مسئله وحدت وجود شایع نمودند در
شرع خللی پیدا شد باکان مداهنت اختیار کردند رسول خدا صلی الله علیه وسلم این اکابر را از غلبه محبت که بجناب
حق سبحانه دارند معذور داشته سکوت فرمودند یکبار فقیر را عروجی واقع شد و نور منبسط منکشف گشت نقوش
تمام کائنات در آن منتقش بود و قول حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه یاد آمد الاشیاء اعراض مجتمعة فی عین واحد
دریافتم که عکوس اسما و صفات در مرتبه علم که باطن وجود ست اعیان را پیدا نموده در ظاهر وجود منعکس شده
مصدر آثار مقصود گشته و در نفس الامر و خارج همان وجود واحد متحقق ست ناگاه متنبه ساختند که فوق این مرتبه
مرتبه دیگر ست چنانکه کبرای صوفیه فرموده اند فوق عالم الوجود عالم الملك الخ و در معارف توحید
در اثنای سلوک پیش می آید و علومیکه بی تاویل موافق ظاهر شرع ست بعد از آن واضح میگردد و از اکابر
اولیا که این علوم منقول ست یقین ست که از آن ترقیات فرموده باشند الله تعالی هرگاه میخواهد که مخلصان را

در اخلاص ثبات ورزد یا دکرامت فرماید یا فاتحه فیوض در حل مشکلات بصورت پیر و مرشد اینها در واقعات بنمائد
وگاهی بعض لطائف آن بزرگ بصورتش متمثل گشته وسطه برآمد کارها میشود و آن بزرگ را گاهی اطلاع
این معامله هم نمیشود شخصی نزد فقیر گفت که شما از مکه معظمه کی آمدید گفتم من بکعبه گاهی نرفته ام گفت من شما
نمیشود
در مکه شریف ملاقات کرده ام و مصحح بیتی که یاد من رفته بود مرا ارشاد کردید پس باید که چنین واقعات موجب
عجب و مباهات نگردد و از ما و شما بهانه بر ساخته اند و در حقیقت کفیل امور او تعالی است ۵ او بدا بهانه‌ها
خویش را بدان و بدزد و خرقه درویش لیو پیری و مریدی در طریقه محض بیعت و شجره و کلاه نیست تعلیم ذکر
قلبی و حصول جمعیت و توجه الی الله در صحبت مرشد ضرور است ـ اختیار اشتغال طریقه بجهت حصول قلبیه
محبت الهی است گاهی فرط محبت بمحض صحبت بود و الا دوام ذکر بشرائط آن و شرعی طریقه دوستان
خدا است بترک جمیع مرادات کثرت ذکر باید دل بذکر پیر منکشف باید هرگاه در ذکر کیفیتی و بیخودی دست دهد
بحفظ آن باید پرداخت اگر در بحفظ آن آید باز ذکر بتضرع و استغفار تمام باید نمود همچنین التزام اشتغال باید کرد تا کیفیت
دوام پذیرد و آنوقتها را بذکر و تلاوت معمور داشته در که خود را از التفات ما سوا پاک باید داشت توجه
و همت جز بمفهوم اسم مبارک الله که بر آن ایمان آورده ایم هیچ باید گذاشت تا ملکه حضور راسخ گردد و دین
کامل که اسلام و ایمان و احسان است حاصل شود و هر وقتی که بدل متوجه شود دل را بحق سبحانه جمع باید و درین
اثنا اگر ذوق و شوق و کیفیات دیگر دست دهد مزید عنایت الهی است و الا اصل کار حصول مرتبه حضور است گاهی
دل سلیم از توجه بغیر پیدا باید بود واقعات و منامات چندان اعتبار ندارند و درین باب اشتباه بسیار واقع میشود
گاهی انوار اتباع سنت گاهی انوار ذکر گاهی نسبت مرشد گاهی کثرت درود گاهی خدمت سادات گاهی
درس حدیث گاهی تصدیق و اخلاص بصورت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در واقعات نمودار میشود
و همچنین روابط مناسبت بخدمت اولیا بصور آن اکابر متصور میگردد و گاهی اخبار مشهوره بمقررات را
صورت واقعه پیدا میکنند اینها تصویرها دل را سرور می بخشند و در حقیقت هیچ نیست مگر زیارت رسول خدا صلی
الله علیه وسلم و دیدن اولیا احوال و انوار باطن و توفیق طاعت یاد گردد و در واقعات مطابق نفس الامر با
البته نور عظیم است ـ و دیدن حق در خواب در تجلیات الهی که امر انجلی بصورت گفته اند نعمت بی‌نهایت عظیم است

بهر قسمیکه باشد از مناسبت اسنجه بشارت ساست هنیئا لارباب النعیم نعیمها در وقت غلبه در اخطر التجا و
تضرع بجناب الهی باید بود و صورت مرشد نصب العین داشته بواسطه او التماس ازاله امراض باطنی باید نمود
صفت افتقار و انکسار لازم باید گرفت و بر جفا و قفای خلق تحمل و صبر عادت باید ساخت بیت مصراع چنانچه
این نیستی چه عاشقان را مذهب است دین نیستی چه نظر بلند باید داشت مجاری امور از تقدیر دانسته لب بچون و چرا
نباید کشود حضرت انس رضی الله تعالی عنه خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم اگر در خدمتی تقصیر میشد
و اهل بیت او را ملامت می نمودند رسول خدا صلی الله علیه وسلم میفرمودند هیچ مگوئید اگر مقدر بودی چنان
کردی - حاصل انهمه تکلفات تهذیب اخلاق است بر طبق مکارم صفات رسول کریم فانه لعلی خلق عظیم
صلی الله علیه وسلم و در حدیث شریف است بعثت لاتمم مکارم الاخلاق از دوام ذکر نفی و اثبات
صفات بشریت کم شود و طریقش آنست که هر چه سوای معبود از ذکر کلمه طیبه لا چیزی را نفی باید کرد و بجای
آن محبت خدا اثبات باید نمود تا آن همه زائل گردد و بر خلاف هوای نفس کسب مقامات سلوک باید کرد
غالب است که تمامی عمر با سهل گردد حق آنست که زائل صفات بتصفیه و تزکیه منکسر شود و استیصال
و تمام ممکن نیست که در حدیث وارد است اگر بشنوید که کوه از جا منقلع گشته تصدیق نمائید و اگر بشنوید که کسی از
جبلت خود برگشته باور مکنید لا تبدیل لخلق الله امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه میفرمودند
غضب من نرفت مگر پیش ازین در کفر صرف میشد حالا در حمایت اسلام ظهور مینماید - بعد فنا و طغیان
تسلیم و رضا صفت سالک میگردد و در فنای قلب با غلبه محبت نسبت افعال از عباد مسلوب میشود و جز
فاعل حقیقی در شهود سالک نمیاید - توسط و اعتدال در اکل و شرب و نوم و یقظه و اعمال و عبادت کاری
بس شکست جهد باید کرد که اوقات موافق سنن خیر البشر صلی الله علیه وسلم منضبط گردد و بعثت انبیا علیهم السلام
بجهت تحصیل همین اعتدال است و در هر امر لیقوم الناس بالقسط نص قاطع است درین باب - از دوام توجه مبارک
فیاض انقدر فیوض و برکات فائض میگردد که باطن از انوار و کیفیت محبت لبریز گردد دیده ریزان میگردد -
قصور اعمال خود پیش نظر داشتن و سابقه عنایت ببلیت او دین کارگذار رونده راه بهست هر چند عمل
بسیار کند از صفت استغنا و کبریا خائف بوده تقصیر و امید واثق وسیله قبول سازد و گناه اندکرا

بسیار رواند و نعمت قلیل را بسیار و دوام شکر و رضا لازم گیرد و کثرت درود هزار بار و استغفار لازم
حال مرو ندگان را دست بر درس مکتوبات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که مشتمل است بر مسائل شریعت
و اسرار طریقت و معارف حقیقت و نکات سلوک و دقائق تصوف و انوار نسبت مع الله بعد عصر مداومت باید نمود
که درین امر کشاد ابواب سعادت است و دعای حزب البحر وظیفه صبح و شام و ختم حضرات خواجگان قدس الله
اسرارهم هر روز بجهت حل مشکلات باید خواند نماز تهجد دوازده رکعت هر قدر که آسان باشد
بقرارت سوره اخلاص یا سوره یس و نماز اشراق چهار رکعت و چاشت چهار یا شش رکعت و
زوال چهار رکعت بیک سلام و شش یا بیست رکعت بعد سنت مغرب و چهار رکعت بعد سنت عشا
و سنت عصر و تحیة وضو لازم باید گرفت تلاوت قرآن مجید یک دو جزو و کلمه تمجید و کلمه توحید صد صد بار
و سبحان الله و بحمده وقت صبح و وقت خواب صد بار و ادعیه موقته که در حدیث صحیح ثابت است معین
باید نمود اما درین اعمال حضور قلبی ضرورست و حصول فنا که علامت آن بی شعوری از ماسوا و دوام
توجه بجناب است گزیر ناگزیر به زودی میشود اما تحقق و ثبت آن مرتبه عالی که نسیان ماسوا و قطع علاقه علمی و حبی
از دل گردد بعد مدت دراز دست میدهد سی سال از خدمت مشائخ کرام رحمة الله علیهم کسب مقامات
طریقه کرده ام زیاده از سی سال هست که بطالبان حق عز و جل طریقه تلقین می نمایم شصت سال شده
باشد که بتوجهات حضرت سید رضی الله تعالی عنه بفنای قلبی مشرف شده ایم درین مدت شغل باطن بجهد
تمام داشته حالا آثار فنای قلبی چنانچه باید ظاهر میشود از ظهور کمال فنا بارها یقین میشود که ما ازین جهان
انتقال کرده ایم و اگر درآنوقت کسی آمده سلام میگوید معلوم میشود گویا بر قبر آمده تحیه سلام گفته است
یکبار از انحالت افاقت میشود و گمان میبریم که هنوز زنده ایم و ازینجا رخت سفر نه بسته ایم در وقت
ظهور فنا آنقدر دید قصور غالب می آید که خدمت و تعظیم مردم موجب تعجب میگردد چنانچه فقیر روزی در
حضور حضرت شیخ مروحه جنبانی میکرد بخشونت تمام منع کردند روز دوم خود امر نمودند که برخیزند
مروحه بجنبانید و فرمودند دیروز نسبت فنائیه ظهور میداشت پنداشتم که شما از روی استهزا یا دلجویی
پس بخشونت منع نمودم و درینوقت نسبت بقائیه ظاهر است و تجلی عظمت و کبریای الهی در باطن جلوه گر گشته

اگر تمام عالم بتعظیم خیزند حق این مرتبه ادا نکرده باشد شناخت تجلیات الهیه که متصل به بواطن است باب محبت
و معرفت ارادتمند و امری دشوار است نظر بصیرت تیز می باید تا کیفیات تجلیات جدا جدا معلوم گردد
بعد حصول مقامات طریقه احوال سالک مثل مرقع تصویرات مختلف میگردد گاهی نسبت مقامی ظهور نموده
در کیفیات خودش محظوظ میدارد و گاهی نسبت مقامی دیگر پرتو انداز گردیده حالتی دیگر بروی
وقت می آرد اما چون نسبت متوسلان خاندان احمدیه بکمالات و فوق آن میرسد از لطافت و بیرنگی
تجلی ذاتی ادراک حالات متعذر میگردد و که لطافت و صفا در جمیع مقامات سافله موثر گردیده کیفیات آنرا مستور
می سازد و واقعات و منامات که دل خوش کن اطفال طریقه بود نیز کم میشود آنجا جهالت در جهالت و
نکارت محض ست و رغلوتی نشسته بحفظ نسبت باطنی و دوام توجه بمبدا فیاض باید پرداخت و اوقات
باداء اعمال ظاهری معمور باید داشت که نور اعمال سبب جمعیت و صفای نسبت و حضور و آگاهی است
از دوام مراقبه قوت و نسبت باطن و اشراف ملک و ملکوت و نظر موهبت و الهام انوختن است میدهد
از کثرت ذکر تهلیل فنای صفات بشریت و از کثرت درود واقعات نیک و از کثرت نوافل انکسار و شکستگی
دل و از کثرت تلاوت نور و صفا بهم میرسد ذکر تهلیل بلحاظ معنی مفید است در طریقه و محض تکرار
لفظ سرمایه ثواب آخرت و مکفر سیئات است ذکر نفی و اثبات بحبس نفس که مقصد بار فائده می بخشد زیاده
هر قدر باشد مفید تر است حضرت خواجه نقشبند حبس نفس را شرط ذکر نفرموده اند مفید میگفتند اما دوام فکر و حضور
قلبی و توجه بمبدا فیاض رکن طریقه خود مقرر کرده اند رضی الله تعالی عنه هوش در دم اول بذکر دل ضرور
است چون ذکر قوت گیرد و آوازه سمع آید به جمع خیال سد لیس و در هر نفس توجه و آگهی بذات الهی باید داشت
با حفظ خواطر از باطن و هجر خطور خطره دل را باید گرفت تا وساوس و حدیث نفس هنگام سیر پا نکند مانع از ورود
فیض هجوم خواطر است کثرت اسم ذات مثمر نسبت جذبه الهی است نفی و اثبات جهت سلوک و قطع مسافت
راه فائده دارد و ادراک کیفیات حالات باطنی در مرتبه ولایت محظوظ می نماید و در کمالات نبوت
یافت جز نکارت و جهالت و ضعف باطن نیست اما در مقامات فوق اگرچه لطافت و بیرنگی لازم است فی الجمله
دست ادراک میرسد لطافت و بیرنگی نسبت مجدد یه سبب انکار مردم می شود و لهذا چون سیر سالک

بکمالات میرسد مراتر و دبخاطر می آید که مبادا اثر کے طریقہ نماید انشاء الله تعالی اگر عمر وفا میکند سالکان را از مقامات سافله
بمقامات عالیه مجدد بسیم سانید مقصود ما خدا بودن و اتباع سنت نمودن ست و آن در هر مقام حاصل هست بیرو یقین
وطمانینت از پیش طلب که در مقامات عالیه مجددیه فقد وقت می شود اتصال بیکیف مقصود [illegible] وصل
اتصال بی تکیف بی قیاس هست رب الناس را با جان ناس هیچ ذوقی و شوقی حضوری
آن نمیرسد - راه وصول بکمالات قریب ست که سد و دیگر در طریق ولایات سلوک [illegible] آخر زمان
استعدادها از سلوک مقامات کوتاهی نمود مقصود و رسیدن اینها استعداد گردیده پیش از پنجسال
سی سال شده باشد که سیر طالبان بسرعت بود و کشف وجدان نیک داشتند فی الحال اگر بالی صادق
از اصحاب فقیر باخلاص قدم سعی کسب فیوض طریقه نماید بعد مدت دراز بولایت قلبی یا فوق آن فائز گردد
بمقامات عالیه مجددیه رسیدن سخت متعذر دارد و کشف صحیح که سیر سالکان در مقامات مطابق واقع معلوم
بشود بسیار نادرست پس گفتن بشارات بر خدا افترا ست و سالکان استعداد نیاید نمود تغیرات [illegible] در ورود
واردات دوام توجه الی الله و جمعیت خاطر و تعمیر اوقات بوظائف عبادات جهد نماید [illegible] نسبت [illegible] تا
شوق و ذوق تاثیر گرم و تیز دارد و حال قلب بسیار محظوظ می نماید و جمیع طرق اهل الله کیفیات تصرفات
همان نسبت شریف جذب فرمای ارباب طلب ست لیکن از نسبت اهل اطمینان جمعیت که بمرتبه کمالات و نبوت
و فوق آن رسیده اند و آن خاصه طریقه مجددیه است انوار بسیار می آید و سالکان ترقی می نماید تاثیر
گرم که میان شوق می بخشد بسیار مفید ست اما در قرن اول طمانیت و جمعیت طمانیت بود و کمالا الخفی [illegible] اصحاب را از
حرکات بنا بر منع میکردند که صیحه و نعره بعد زمان اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم پیدا شده [illegible] تعلیم مسائل فقه
خواندن یا صحبت علما باستماع آموختن بجهت صحت عمل از سنت علم حدیث جامع تفسیر و فقه و حقائق
سلوک ست از برکات این علم نور ایمان می افزاید و توفیق عمل نیک و اخلاق حسن پیدا میشود و حدیث ست که حدیث
صحیح غیر منسوخ که محدثین بیان آن نموده اند عامل را از آن علوم ست و مجتهد [illegible] که خطا را
بر آن راه نیست [illegible] نمی آرند و روایت فقه که ناقلان آن قضاة و مفتیان اند در احوال ضبط و [illegible] معلوم
نیست بیاد از ده و مطلب مسند مجتهد که خطا و صواب از نشان او ست معمول گردیده است [illegible] واحدا

ان نسینا او اخطانا نکاح سنت انبیاست علیهم الصلوة والسلام در وقتیکه حلال مفقود ست حیل شرعی باید
اکثر اوراد از حلیه علم و ادب معری میباشد و بسبب رواج بدعت در عقد نکاح خللها می آید عزلت و تجرید در حق
سالکان راه اولیست باندکی از رزق ساختن و بعبادت مولی پرداختن و در شهر شهرت نداشتن و هیچ
ارث و وارث نگذاشتن و تعیین سن بزرگ و شریف در حدیث ست قال النبی صلی الله علیه وسلم ان اغبط
اولیائی عندی لمومن خفیف الحاذ ذو حظ من الصلوة احسن عبادة ربه واطاعه فی السر وکان فی الناس
لا یشار الیه بالاصابع وکان رزقه کفافا فصبر علی ذلک ثم نفض بیده فقال عجلت منیته قلت بواکیه
قل تراثه ـ رواه احمد والترمذی وابن ماجة ـ بارها شرف زیارت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم
دریافته ایم و عنایات کثیره بحال خود دیده در مرتبه اخیر که سعادت زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
حاصل شد بر فیل سوار بودند فرود آمد و فرمودند بیائید که او شما نشانهای خود را با هم چسپانیم بعد ازین خواب
هیچ بخاطر می آید یکبار بجمال جهان آرای سرور کائنات علیه افضل الصلوة والتحیات مشرف شدم گویا در کنار
آنحضرت برابر ورا کشیده ام و رحمت نفس مبارک بمن میرسد درین اثنا من تشنه شدم و پیرزادگان سهرندی
در آنجا حاضر اند آنحضرت یکی را امر آوردن آب فرمودند بنده عرض کردم یا رسول الله آنها پیرزادهای من اند
فرمودند اینها امثال امر ما می نمایند پس چیزی از آنها آب آوردن من سیر خوردم و عرض کردم یا رسول الله حضرت
در حق مجدد الف ثانی چه میفرمایند فرمودند مثل ایشان در امت من دیگر کیست عرض کردم یا رسول الله
مکتوبات ایشان بنظر مبارک گذشته است فرمودند اگر چیزی یاد است بخوانید بنده این عبارت بعضی مکتوب
ایشان انه تعالی وراء الوراء ثم وراء الوراء خواندم بسیار پسند نمودند و حظها فرمودند ـ فرمودند باز بخوانید
باز این عبارت عرض نمودم زیاده تحسین نمودند و اینحالت امتداد کشید وقت صبح یکی از عزیزان بنگاه آمده گفت
من امشب خوابی دیده ام که شما رویای خوبی دیده اید آن رویا کدام است فقیر این رویا پیش او گفتم بسیار متعجب شد
از نفس مبارک صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من خود را سراپا نور و حضور دریافتم و از کیفیت های این خواب
که تعبیر از امر سید ابیست تا چند روز هیچ عطش و اشتها نبود ـ در منامی بینم که در صحرای وسیع چبوتره بیست کلان
و اولیا بر در آنجا حلقه مراقبه دارند و در وسط حلقه حضرت خواجه نقشبند دو زانو و حضرت جنید قدس الله

اسرار ها مخفی نشسته اند و آثار استغنا از ماسوا و کیفیات حالات فنا بر سید الطائفه ظاهر است همچنین
از انجا بر خاستند گفتم کجا میروند کسی گفت باستقبال امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله تعالی عنه پس حضرت امیر
تشریف فرما شدند شخصی گلیم پوش سر و پا برهنه و ژولیده موی همراه حضرت امیر بود از گشت آنحضرت دست
دست خود بکمال تواضع و تعظیم گرفته اند گفتم این کیست کسی گفت خیر التابعین اویس قرنی است آنجا حضور و صفا
در کمال نورانیت ظاهر شد همه عزیزان در آمدند گفتم کجا رفتند کسی گفت امروز عرس حضرت غوث الثقلین است
بتقریب عرس تشریف بردند. وقتیکه فنا و نیستی بر نسبت باطن ظاهر می باید و سالک بصفت بیخودی و
استغراق موصوف میگردد خود را در واقعات مرده می بیند و نسیان و بی شعوری لازم حال وی میشود لیکن
که فقیر را فنای قلبی بتوجهات حضرت سید رضی الله تعالی عنه دست داد و قطع علائق و زوال هوا از دل گشت
در واقعه می بینم که سر من از تن جدا شد و کلمه طیبه بر زبان جاریست و نیز دیدم گویا من مرده ام تجهیز و تکفین
من نمایند پس جنازه مرا برداشته بطرف مزار حضرت خواجه قطب الدین رحمة الله علیه برای دفن می برند و روح من
همراه ایشانست تا آنکه جنازه را در قبر نهاده قبر را بخاک انباشتند و من بر سر دیواری نشسته ام منکر
نکیر بوضعیکه در حدیث ثابت است آمده و نای بر زمین زده و در قبر در آمدند و جان مرا بنعش تعلق
پیدا شد جواب سوال کرده رفتند و من در قبر بر آمدم تمام بخواب رفتم و نیز دیدم که من از جهان در گذشتم
مردم بعد تجهیز و تکفین میخواهند که جنازه را بردارند ناگهان جنازه در هوا پرواز نموده روان شد و مردم در عقب
جنازه میروند و روح من با ایشانست در موقت باطنی خود بیاد آمد رباعی مظهر تشویش چشم و گوش تست
سرمایه جوش و خروش تست — باید که بپای خود روی تا سر گور — ای جوهر پاک بار بر دوش کسی
آز فرط محبت که فقیر را بجناب امیر المؤمنین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه ثابت است مرشدانی
علیه نقشبندیه ایشان باندازه تقاضای بشریت غشاوه بر نسبت باطنی عارض میشود خود بخود در رجوع بآنجناب
پیدا گشته بالتفات ایشان رفع کدورت میشود یکبار قصیده در مدح ایشان گفته بودم عنایت بسیار
فقیر نموده از روی تواضع فرمودند لائق این همه ستایش نیستم

نسبت با جناب امیر المؤمنین حضرت

علی کرم الله وجهه میرسد و فقیر را نیازی خاص بآنجناب ثابت ست در وقت عروض عارضهٔ جسمانی توجه
بآنحضرت واقع میشود و سبب حصول شفا میگردد و یکبار قصیده که مطلعش اینست ع فروغ چشم
آگاهی امیرالمؤمنین حیدر زانگشت الهی امیرالمؤمنین حیدر بجناب ایشان عرض نمودم نوازشها
فرمودند محبت ائمهٔ اهل بیت اطهار رضی الله تعالی عنهم موجب ایمان و سرمایهٔ بقای تصدیق و ایقان ست
هیچ عملی بجز محبت این اکابر رضی الله تعالی عنهم وسیلهٔ نجات نداریم ع نکرد منظور ما طاعتی در رفت بخاک
نجات خود بتولای بوتراب گذاشت معارف حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه موافق کتاب و سنت ست
جائیکه اعتراضات شده اند نموده اند ایشان خود جواب آنرا تحریر فرموده اند نزد انصاف کافیست و بسا
کلمات که ارباب ظاهر بر آن گرفتها می نمایند از اولیای کرام صادر شده بی تاویل درست نمیشود پس بر بای سلف
که درچنین سخنها کرده می شود از غلبهٔ احوال یا از عدم مساعدت الفاظ بمعانی مقصوده یا بامر الهی باظهار آن کلام
ایشان نیز بازی هست و شیخ عبد الحق محدث رحمة الله علیه اگرچه در اوایل حال بر بعض معارف ایشان اعتراضها
نوشته اما در آخر از ان باز آمده بخدمت خواجه حسام الدین خلیفهٔ حضرت خواجه باقی بالله رحمة الله علیهما نوشته
که درین ایام صفائی فقیر بجناب میان شیخ احمد سلمه الله تعالی از حد متجاوز ست و هیچ پردهٔ بشریت و
غشاوهٔ جبلت بمیان نمانده قطع نظر از رعایت طریقه و انصاف و حکم عقل که با چنین عزیزان و بزرگان
نباید بود در باطن بطریق ذوق و وجدان غلبهٔ چیزی افتاده که زبان از تقریر آن لال ست سبحان الله
مقلب القلوب و مبدل الاحوال شاید ظاهر بینان استبعاد کنند من نمیدانم که حال چیست و بچه منوال ست انتهی
در رسیدن آزار از بادشاه بایشان دلیل کمال متابعت ایشانست انبیای کرام را علیهم السلام یوسف
علیه السلام در زندان اعتکاف داشتند و سید المرسلین علیه افضل الصلوات در محبس انزوا فرمودند و مخلصان
در دفع اعتراضات و شبهات رسائل نوشته اند و بهترین رسائل در دفع شبهات رسالهٔ میرزا محمد بیگ بدخشی ست
که در مکه شریف تحریر نموده و مهر مفتیان چهار مذهب رسانیده فیض الهی بی نهایت ست و بمقتضای استعداد
هرکی از اولیا ظهور یافته الله تعالی متاخران را بمقتضای حکمت بالغهٔ خود کمالاتی عنایت فرموده که از متقدمان
آنهمه علوم و خصوص مروی نیست در انبیا علیهم السلام تفاضل ثابت ست در اولیا نیز تفضیل یکی بر دیگری

ثابت مقاماتی که حضرت مجدد و آن امتیاز دارند از بسکه مستفیدان طریقه ایشان بآن درجات و حالات رسیده اند
و اقرار بآن علوم و کیفیات نموده در آن مقام اشتباهی نمانده که خبر متواتر مفید صدق و یقین است کسیکه بآن مقامات رسید
استعداد آن میسر نیاید از جمله خود معذور است. ظهور خرق عادات شرط علو کمالات نیست اصحاب کرام رضی
الله تعالی عنهم با وجود علو درجات که هیچ ولی بآن نتواند رسید مصدر کثرت خوارق عادات و نسبتهای
شوق و ذوق و وجد به استغراق نبودند حضرت حافظ محمد محسن پیر حضرت سید نور محمد حضرت ایشان
محمد معصوم رحمة الله علیهم بجهت استفاده در خدمت ایشان فرمودند که بزرگان شما انکار بزرگان ما میکردند
شما بانکار آمدید یا باقرار گفتند بجهت استعداد از انکار رسیدن بالتزام صحبت ایشان بکمال و تکمیل رسیدند حضرت شیخ
عبد الاحد استفاده از پدر و عم خود نمودند در نسبت حضرتین ابرار برمیدانستند رحمة الله علیهم در نسبت سعیدیه
و معصومیه فرق نمیکردند میفرمودند که در نظر من هر دو بزرگ برابر اند چنانچه دو دانه تسبیح متصل با هم واقع
میشود اما الله تعالی با امتیازی در نسبتهای حضرتین بخشیده است که در نسبت سعیدی اضمحلال و بیخودی که
لازم مقام خلت است بسیار است و در نسبت معصومی صفا و لمعان که مناسب مقام محبوبیت است بیشتر
در کمالات نبوت و دیگر مقامات در نسبت سعیدی قوت زیاده است و در ولایات نسبت معصومی قوت بیشتر
دارد مقامات مخصوصه حضرت مجدد و غیر از این هر دو صاحبزاده دیگر مشرف گشته رحمة الله علیهم. در اول که
تلقین توبه بطالبان میشود هم بتوبه نصوح تاکید مبالغه میکردم شبی حضرت شیخ پیر خود را رضی الله تعالی
عنه در خواب دیدم بحال تغیر شکایت نمودند در آنجا قوالی حاضر شد او را نیز توجه دادند و برا حالت عجیب و آ
برخاسته مرا عبید الله گفت که از ما شروع توبه کرده شد و طریقه توبه لنفسیست یعنی چون نسبت باطن بر طالب
غالب می آید کار خود میسر نیاید از عمر مجمل در استیفاء حق توبه بگذاشتیم که توبه مجمل کافیست و توبه نصوح
بروقت حاصل میشود. گروهی از دانشمندان از فقیر پرسیدند که طریقه نقشبندیه را بر دیگر طرق چه مزیت یافته فقیر
که اهل را اختیار کرده گفتم این طریقه منطبق به کتاب و سنت است که ثبوت آن قطعی است آنچه منطبق بر قطعی است
نیز قطعی است از ثمرات اشتغال این طریقه توفیق اتباع سنت حاصل میشود و از متابعت شریعت انوار این طریقه
می افزاید همچنین ابلیس بصورت ملای خشک متشکل شده از فقیر پرسید که بر مزاج شما شورش عشق نیست

وطبیعت با شعار عاشقانه رغبت انجنین طریقه بی کیفیت که در آنجا سماع را با نسبت آواز و غیره کار بسیار
اختیار نمود پرسید گفت هم عقیده و محبت بمقتضای حکمت بالغه جناب باریست سبحانه گفت در صورت
ناچار نسبت مرا از سوال متعنتانه غضب آمد میخواستم که پیشش گیرم به بیشگی نزد هم بعتاب شد شبی حضرت
شیخ سیف الدین پیر حضرت سید محمد رحمة الله علیهما برای تهجد برخاستند آواز نی بگوش ایشان رسید بیتابانه بیخود
افتادند ضربی بدست مبارک ایشان آمد بعد هم مردم را از نی بیدن و بیشگی شنیدن ایشان که بیتاب سماع کر
صبر می نمایند - بزرگی از این طریقه در راه سیر رفت و از سماع پرسید گفتش سبب با نماند و بنشست و شور و شیب
ضبط می نمود و حدت گرمی کاسته است انجماد یافت گفت سماع و ملاک ... سبب حرام گردید - در خانقاه
حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید محمد رحمة الله علیهما هر روز چهار صد کس درویش بهیئت استغنا و جمع می بودند
و موافق فرمایش طعامها پخته می شد و با وجود اینقدر سالکان بمقام بلند میرسیدند که در این طریقه بر همت
توجه مرشد بستگی از ارباب این طریقه خوبست که تقلیل غذا اختیار نمایند پیش و بیشتر فریبود و در حصول فیوض طریقه حاجت باین چنین
اعمال نیست که بزرگان بنای کار بر دوام وقوف قلبی و صحبت مرشد نهاده اند ثمره زهد و مجاهدات شاقه
خرق عادات و تصرفات و ثمره اعمال دوام ذکر و توجه الی الله و اتباع سنت کثرت انوار و برکات و اوقات ظاهر پیران
نظر بر ظهور خرق عادات بود و خواص معنی آنگاه در اسرار و تصفیه قلبی و نسبت حق سبحانه می باشد حضرت محمد صدیق
پیر حضرت حافظ سعد الله رحمة الله علیهما به یکی از اولاد امجاد حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه گفتند
وی از عجب صاحبزادگی و حشمت ظاهری خود تعظیم ایشان بجا نیاورد ... از این بی ادبی ناخوش شده
بخدمت ایشان التماس والحاح نمودند تا به مرقد همت ایشان ... طریقه ... از ایشان گرفت و بحالات
نیک رسید اقربای او را رجوع باین طریقه ناپسند آمد گفتند طریقه آبای کرام خود گذاشته طریقه دیگران
اختیار کرد پیر گفت خدا نه قادریست نه چشتی هر کجا مقصود یافتم رو آنجا آوردم ... حضرت محمد صدیق
رحمة الله علیه بسرهند برده دفن کردند در راه وقت اذان جواب اذان از جنازه ایشان مسموع گشت -
یکبار زنی بی ادب بخدمت حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیه ... ایشان صبر کردند معلوم نمودند
که غیرت الهی در صدد انتقام او بحرکت می آید یکی را از حاضران فرستادند که آن بی ادب را سر خنکی ندهی

توقف نمود ناگهان آن زن بقیاد دمرد و آن متوقف خطاب نموده عتاب کرد که خون او بر گردن تو شد اگر امتثال
امر با شیکردی آن بی ادب جان نمیداد و بسلامت می ماند۔ امتثال امر مشائخ بی توقف باید نمود که در ضمن آن حکمتها
مضمر باشد۔ شاه گلشن سلمه الله از خلفای حضرت شیخ عبدالاحد رحمة الله علیهما بکمال زهد و ریاضت موصوف بودند میتوان
گفت که محل غبطه سالکان خانقاه حضرت جنید اند رحمة الله علیه میگفتند که مرا بعد سه روز اندیشه خوردن طعام پیدا
میشود در وقت شدت جوع برگ درختان یا آنچه از پوست خیار و خربزه می یافتند در آب پاک کرده میخوردند
گلیمی بود که تا سی سال بر دوش مبارک خود داشتند یکبار برای افطار روزه در شدت گرما آب حوض طلبیدند
کسی عرض نمود که درینجا چاهی ست آب سرد و شیرین دارد فرمودند از چندین سال ما درین مسجد سکونت داریم
هرگز در وهم ما هم نیامده که درینجا چاه ست وقت شدت تشنگی آب حوض خورده میشد و یکبار شخصی سه صد روپیه
هدیه ایشان فرستاد و فور ابر خاستند که بر باج فرض ست ساختنی نگذشته بود که باز آمد گفتند سال سوال گرد
آن صره باد داده ام فرضیت حج از ذمه ساقط گشت یکبار خواستند که ادای زکوة نمایند که در ادای زکوة نمایند
در ادای هر نقد فرض ثواب خاص حاصل میشود هرگاه نصاب زکوة فراهم گشت زکوة نصاب بر دو در راه خدا
دادند که مقصود حاصل شد نصاب رنجه کار می آید که خزینه فقرا باب الله است خانه جماعه از فقرا بودند اری ترکش اندیشه
داشتند در دل یکی از ایشان تا شاه گذشت که درین عبدیان کسی از اهل کمال خواهد بود یکی از ایشان بزرگ آمده گفت

خاکساران جهان را بحقارت منگر ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ تو چه دانی که درین گرد سواری باشد

انکار هیچکس نباید نمود درین صورت معانی
حقیقت جلوه گر است۔ نواب مکرم خان رحمة الله علیه از حضرت ایشان محمد معصوم رضی الله تعالی عنه استفاده
کمالات باطنی دارند۔ روزی عالمگیر بادشاه از ایشان پرسید که عمر شما چیست گفتند چهار سال هر قدر که بخدمت
پیر بزرگوار بسر برده ام عمر همانست باقی وبال آخرت چیست اوقات همان بود که با ایشان رفت
باقی همه بیحاصلی و بیخبری بود ‏ ‏ ‏ ‏ در طعام نواب مکرم خان تکلفات بسیار بود بحد اسراف رسیده باشد با حضرت
سید رضی الله تعالی عنه با همه احتیاط و کمال تقوی گاهی طعام ایشان میخوردند میفرمودند برکات طعام ایشان آنقدر
نور باطن می افزاید گویا طعام نخورده ایم دوگانه نماز ادا کرده شده و از غلبه محبت حضرت ایشان که بصحبت ایشان ظهور
انوار نسبت تمام اشیاء ایشان نور شده بود **مثنوی** از محبت تلخها شیرین شود

فال شاه گلشن بیرون دهلی دروازه شاه جهان آباد مدرسه و مزار حضرت شاه گلشن صاحب ... از ... سلوک ...

از محبت تلخها شیرین شود   از محبت سرکه ها مل می شود   از محبت خارها گل می شود

ایشان بجناب پیر خود نوشتند که محبت شما بر محبت خدا و رسول صلی الله علیه وسلم غالب است موجب انفعال میشود

در جواب بر نگاشتند که محبت پیر عین محبت خدا و رسول است و مسبب جذب بکمالات الهیه که در باطن بر ثابت میشود

چون دیده عقل آمد احول   معبود تو پیر تست اول   وقت انتقال نواب بکرم خان

تبرک کلاه حضرت خواجه احرار بر سر ایشان نهادند ایشان نور فرحت دریافته چشم بکشادند که تبرک کلاه مبارک

سن ها دید و بسیار سن بدرگاه الهی ذات ایشان است - و در انوار نسبت قدمای نقشبندیه و انوار نسبت احمدیه فرقهاست

و در کیفیات نیز تفاوتهاست و التفات پیر بحال مستفید خود دارد و از پیران پیر کم ظاهر میشود که اینجا بسبب قرب

اتحاد نسبتی قوی متحقق ست - روزی حضرت شیخ بزیارت مزار حضرت سید نواب بکرم خان که در یکجا آسوده اند

رحمة الله علیهم رفته بودند بعد توجه بهر دو مزار فرمودند نسبت هر دو بزرگ یکی ست با نسبت فقر و ورع مزار حضرت

سید در نورانیت و لمعان است بسیار تمام دارد - از حضرت شیخ عبدالاحد رحمة الله علیه دو کس طریقه گرفتند یکی

طریقه قادری اختیار کرد و دیگری طریقه نقشبندیه اختیار نمود ایشان فرمودند که روح مبارک حضرت غوث الاعظم

تشریف آورده صورت مثالی مرید خاندان خود را همراه بردند و حضرت خواجه نقشبند تشریف فرما شده صورت

مثالی معتقد خود را با خود بردند رحمة الله علیهم - در توسل بجناب الهی هر یکی از مشایخ طریقه حبل المتین ست که بمراتب

قرب فائز بسیار گردانند مستفید اگر فیضی حاصل نمود زهی سعادت و یکی از ایشان گردید التفات غوث الثقلین بحال

متوسلان طریقه علیه ایشان بسیار معلوم شد با آنکه کس از اهل این طریقه ملاقات نشده که توجه مبارک آنحضرت بحالش

مبذول نیست همچنین عنایت حضرت خواجه نقشبند بحال معتقدان خود مصروف ست مغلان در صحرا یا وقت خواب اسباب

و اسپان خود بحمایت حضرت خواجه می سپارند و تائیدات از غیب همراه ایشان میشود در ینباب حکایات

بسیار ست تحریر آن باطالت میرساند - سلطان المشایخ نظام الدین اولیا رحمة الله علیه بحال زائران مزار خود

عنایت بسیار میفرمایند همچنین شیخ جلال پانی پتی التفات تمامی نمایند حضرت خواجه قطب الدین را در شهود شان

استغراق بسیار ست حضرت خواجه شمس الدین را هیچ التفات با سوا نیست رحمة الله علیهم - غرض فوق نسبت این

اکابر بمرتبه ایست که زبان از تقریر آن لال ست بلکه در مقابله نسبتهای باطنی این عزیزان و قدمای صوفیه علیه نتوان گفت

که ما هم را ازین او بهره نیست - حضرت امام بدرالدین رحمة الله علیه در پانی پت مراقبه نمودیم چندانکه غور و توجه
کردیم اثری از نسبت ظاهر نشد بعد از استمداد بسیار دفعتاً نسبت ایشان در نهایت لطافت ظاهر گشت معلوم
شد که سلوک ایشان بطریقهٔ معهودهٔ صوفیه نیست در راه خدا بشهادت رسیدند دفعتاً در مراتب قرب بطریق اصطفا
فائز گردیدند همچنین است احوال شهیدان که در راه حق دفعتاً جان فدا نمودند و دفعتاً بعنایات الٰهی ایشان را
بمقامات قرب فائز گردانیدند - حضرت شاه ولی الله محدث رحمة الله علیه طریقهٔ جدیده بیان نموده اند و در تحقیق
اسرار معرفت و نحو آن بعض علوم طرز خاص دارند با این همه علوم و کمالات از علمای ربانی اند مثل ایشان در محققان صوفیه
که جامع اند در علوم ظاهر و باطن علم نو بیان کرده اند چند کس گذشته باشند - اولیای چند است را نامی نشناسیم
تا آنکه ملاقات میشود اما اظهار اینها امری الٰهی نیست - با قطب لشکر در شاه ملاقات شده بود در یک معامله مهر قاضی
او ضروری بانسبت با وی گفتیم در پاسی از روز کاغذ را بمهر قاضی آنجا مستجل کرده آورده گفت - قاضی را شغلی بود لهذا
دیر آمدم والا در یک ساعت رفتن و آمدن میشود - یکبار مبلغی از زر برای نکاح دختر فقیری درکار بود در نیم شب او
در قلعه رفته از بالین محمد شاه که هر شب صره هزار روپیه برای صرف مساکین خلوت نشین بر سر خود مینهاد آن
صره گرفته برداشت بادشاه را خبر نشد چند شب اگر در دست گفت من آنم که بوسیله من از جان محفوظ مانده ای گفت
زر دیگر طلب نکنیم فرمود همچنین چند رکعت نیست سالکی را اعمال از غیر دوام توجه بعد از فیض صحبت مشائخ کرام رحمة الله
علیهم نیست بعمل آنچه کیفیتی دیگر است جامع کیفیات نماز است که متضمن انواع اذکار از تلاوت و تسبیح و درود و استغفار
و تسبیح و تهلیل ترین حالات که باحوال قرن اول مشابه باشد در نماز حاصل میشود و اگر آداب آن کما حقه بجا آورده شود
تلاوت قرآن مجید موجب صفائی باطن و رفع فیض قلبی است ترتیل حروف و تحسین صوت خودهم باید نمود و در جهر
متوسط که در تلاوت قرآن مجید کرده میشود ذوق با دست میدهد - در رمضان المبارک ترقیات نسبت باطنی
بسیار واقع میشود و احتیاط صیام از غیبت و کذب واجب است الا روزه جز فاقه بیش نیست جهد باید نمود تا رضای این ماه
دادای حق صوم حاصل گردد یکی از بزرگان این ماه را بالصورت هردی پارسا دید پرسید شما از اهل صیام مرا راضی
میروید گفت با اضاعت حق صوم مرا خوش نمودند مگر حضرت نقشبند رحمة الله علیه که بعد هر قرض روزه نمودند
از وقت ما تحیت نفعال داشتند انفعال ایشان از صوم مردم مرا پسندیده آمد - انوار و برکات این ماه متبرکه

از غرهٔ شعبان ظهور می نماید گویا هلال فیوض این شهر طلوع نموده و از نصف شعبان چنان معلوم میشود که آن هلال بدر تابان گردیده و انوار آن ماه متبرک جهان را منور گردانیده و از شب غرهٔ آن شهر چنان دریافت میشود که آفتاب فیوض الهی از حجاب سحاب درخشان گشت. شب قدر بر سبیل البت در شبی از شبهای اوتار عشرهٔ اخیره میشود و تعیینش معین نیست مگر درین شب بسبب کثرت دعا و نماز که در مردم احیای این شب معمول است برکات بسیار دریافت میشود و گاهی شب قدر درین تاریخ نیز میشود و جمعیت حضور این ایام ذخیرهٔ تمام سال میشود از مجربات است که اگر درین ماه قصوری و فتوری راه یافته در تمام سال اثر آن میماند. بنده شنیدم زبانی استاد خود که از حدیث شریف مستفاد میگردد که اگر این ماه بجمعیت و طاعت میگذرد در سائر سال توفیق نیک و جمعیت محفوظ میدارد. حضرت شیخ رحمة الله علیه در هر سال اعتکاف در عشرهٔ اخیرهٔ ماه رمضان میفرمودند و کسانیکه بمقامات اجازت طریقه میرسیدند درین ایام بعطای خرقهٔ تبرک آنها را سرفرازی مینمودند و تاکید میکردند که درین اوقات مردم در حلقه مراقبه القبه حاضر شوند تا از ترقیات باطنی بهره یاب گردند بعد انقضای رمضان میفرمودند که از برکات صیام نسبت های عزیزان کثیر الانوار و پر انبساط گردیده. افسوس که تمام سال چهار رمضان نشده اگرچه در صوم هر وقتیکه باشد صفا حاصل هست و از برکات این عبده انا اجزی به خالی نیست لیکن کیفیات صیام رمضان شریف ندارد. حضرت شیخ ارشاد مینمودند که معلومات و وجدانیات شما تمام صحیح است سر مو خلافی ندارد و کشف و وجدان فقیر با پیران کبار خود همیشه مطابق می افتاد مگر یکبار از فقیر خطای واقع شد که حضرت شیخ در حق بزرگی فرمودند نسبت شما تا بکمالات رسیده است بنده خلاف آن عرض نمودم فرمودند در دید شما خطا رفته است آنچه ما گفتیم صحیح است اما بعد چندروز بحال بنده عنایت نموده فرمودند که دید شما صحیح بود ما خطا کردیم فقیر در گفتن بشارت مقامات بسیار تامل مینماید والا انوار آن مقام در باطن سالک عیان می بینند باز متوقع الهام میشود باز استفسار تعبیرات حالات او میکند اگر درین معامله الهام موافق گردید و حالات کیفیات در باطن او جدید رو داد پس بشارت آن مقام میگویم که ترا درآن مقام مناسبتی بهم رسیده است بعرض وقوف ندانکه نسبت باطن مثل اولیای متقدمین حاصل شده تا مساوات لازم آید اگر بر ذکر و مراقبه مواظبت کنی و با مجاری قضا رضا پیش گیری از فتوحات آن مقام متمتع خواهی گرفت. مستفیدان توجهی الی الله انقطاعی از ماسوا با اذواق و کیفیات از صحبت مرشدان حاصل نموده در خلوت تنها نشسته تعمیر اوقات بو خانه

عبادات در مقامات الٰهیه ترقیات نموده اند در مبدء فیاض تجلی نیست قصور در همه سالکانست یکی از اجله نعمای
الٰهی درباره فقیر که شکر آن مقدور در بیان نیست آنست که فقیر را در هر وقت کشف مقامات الٰهیه مطابق نفس الامر
و تمامیک سالکان راه تا غایت این طریقه از بزرگان این خاندان که در هر وقت ارشاد طالبان نمایند امتیاز بخشیده خواطر
قلوب عزیزان را بنوعی از ایشان می شناسم که در چه باب خطور می نماید — تا فقیر هم مقدور مداوا نمایم متوسل بجناب پیران
کبار سلب امراض ایشان نمایم و بعنایت الٰهی اینها را شفا حاصل میشود و یکبار بی زاد و راحله بسفر [illegible] الله تعالی در
منزل از دست بیگانگان سامان ضروری مهیا مینمود ناگهان در راه بارانی شدید نازل شد هوا سرد بود و رفقا نیز
کشیده شدند دعا نمودم الٰهی باران گرد بر گرد ما ببارد و ما با رفیقان خشک بمنزل رسیم آنچنان واقع شد — در اوائل حال
مردم را که طریقه از من گرفته بودند از اظهار نام خود منع کرده بودم که پیش هر کسی نام فقیر نباید گرفت و نزد حضرت حافظ
سعد الله رحمة الله علیه از محمد رفیع پرسیدند که شما طریقه از که گرفته اید وی گفت از بزرگان خود وابسته که روبروی
آنحضرت نام فقیر میگرفتند مرا غیرتی آمد و سخت ناخوش شدم دیدم که مشایخ طریقه حضرت ابابکر صدیق رضوان الله
علیهم از وی برگشتند در دو سه روز هلاک شد مزاج فقیر باز گشت و غضب بنهایت شدت انجامید یعنی شاید هدایت ایشان
نیست سالها دعا نمودیم با الله تعالی تیغ غضب باز کند فرمود اما جذب غضب چنانچه باید نرفته است مغضوب البته
البته ایذا میرسد و نسبت باطنش تباه میشود بمجرد غضب نسبت وی مثل شهاب ثاقب از مقام خود فرود می آید و باندک
رضای خاطر نسبت مرضی عنه مانند هوای آتشین بفوق میرود — هر چند طریق اجابت دعوت از طرق مسنونه است
لیکن درین جزو زمان از فساد نیات و فقدان شرائط عدم اجابت آن اولی است زیرا که یاران ما نه بیشتر از ضیق معاش
در حالت گرفتاری بسیار معذور و مقید و زند بضیافت چه رسد بتکلف رسوم قرض کشیده ضیافت میکنند پس
مشهور و کیفیت ضیافت اینطور معلوم و فقیر بیشتر مضرتهای اینطور ضیافت از راه تجربه و نور فراست دریافته ترک آن
نموده که المؤمن لا یلدغ فی جحر واحد مرتین حدیث صحیح است فقیر را در قبول نیاز شرائط کثیره است اول آنکه
صاحب نیاز اشراف و نجیب باشد دوم آنکه دنیاداران که محل شبه اند چندان اختلاط ندارد سوم آنکه
اندک صلاح و تقوی داشته باشد چهارم آنکه حرام از حلال شناسد پنجم آنکه از دار غضب بهیبت تازه وارد
نشده باشد ششم آنکه از اخلاص دل و خلوص نیت آورده باشد باینطور که از صمیم قلب بداند که اگر حضرت این نیاز

قبول خواهند فرمود ما را ممنون و مرهون خواهند نمود پس باین طور نیاز قبول می افتد زیرا که حق سبحانه و تعالی
ما را فراستی عطا فرموده است که از نور آن اینطور دقائق خفیه ظاهر میشود و خلاف این عقیده بقبول
نمیگردد فقیر شقی و سعید را از جبین مردم می شناسیم و مرتبه ابدال را از غیر ابدال با آنکه مستور الحال
میباشند امتیاز میکنیم فقیر از یاران خود نا امید نیستیم مگر از دو چیز یکی از اختلاط با دنیا داران دوم
سوء اعتقاد با پیران لیکن بقدر حاجت اختلاط با ایشان مضائقه ندارد بشرط اصلاح نیت و محافظت نسبت
دنیا مبغوضه حق است سبحانه از وقتیکه در عرصه ظهور آورده گاهی نظر رحمت بروی نکرده و اگر میسر گردد
بقدر ارزن پیش ذره نصیب کفار نمیرسید بلکه تمام و کمال در حصه مسلمانان خوان یغما میشد الحمد لله که دنیا داران
اینوقت با فقرا سری ندارند و الا ایشان را نه حال میماند نه فراغ وقت چنانکه حضرت خواجه
هاشم کشمی در مقامات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه مینویسند که روزی بنده در خدمت خواجه
حسام الدین احمد که از خلفای حضرت خواجه باقی بالله اند حاضر بود یکی از حاضران شکوه اغنیا و امرای
روزگار آغاز نمود که با فقرا سری ندارند و حرمت این طائفه بجا نمی آرند چنانکه امرای سابق بجا می آوردند
حضرت خواجه فرمودند که ای برادر این را از حکمتهای الهی دان در حق فقرای این عهد زیرا که فقرای
زمانه پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هر چند اغنیا با ایشان اراده ارتباط میکردند ایشان بیشتر
از صحبت آنها احتراز مینمودند و فقرای اینوقت با اکثر ایشان چنانند که اگر امرا و اغنیا بجانب ایشان
التفات نمایند و راه مخالطت و مودت کشایند ناچار این درویشان را در وضع فقر و انزوای ایشان
فتور تمام روی دهد پس کرم الهی باین فقرا حارس و حافظ است جائیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
قدم گذاشته است حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی در آنجا سر نهاده و حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه جائیکه
قدم گذاشته حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه در آنجا سر نهاده و حضرت مجدد جائیکه قدم گذاشته
فقیر در آنجا سر نهاده یعنی فقیر اصلا در طریقه تصرف نکرده مگر در دو جای یکی آنکه در وقت توجه
گونه حرکت بدن میکنند دوم شمار نفس توجه میدهد این هم از بعض اکابر این طریقه اخذ نموده که در حرکت
اثر توجه در قلب متوجه الیه بقوت و سرعت میرسد و در شمار نفس رعایت مساوات در توجه بیان

میشود و نیز از این عمل تفاوت استعداد طلاب معلوم میگردد و آنچه فقیر از بعض اذواق و مواجید خود اظهار میکند محمول بر دعوی کمال و ترکیهٔ نفس نباید کرد بلکه تحدیث بنعمت امریست که بآن ماموریم و اما بنعمة ربك فحدث اگر نعمتی را از نعمای الهی که بصوفی نازل میشود اخفا نماید حق شکر آن تلف کرده باشد مثلاً شخصی طویل القامت ست در وقت بیان خود را قصیر القامت میتواند گفت و اگر گوید دروغ گفته باشد

نصائح و وصایا

طریق ورع و تقوی پیش گیر متابعت مصطفی بجان بپذیر صلی الله علیه وسلم احوال خود بر کتاب و سنت عرض نما اگر موافق ست شایان قبول انگار و اگر مخالفست مردود پندار بالتزام عقیده اهل سنت و جماعت حدیث و فقه آموز و در صحبت علما ثواب اخروی اندوز در عمل بر حدیث مواظبت کن اگر میتوانی و الا گاهی بعمل آر تا از نور آن محروم نمانی عمل بنیت اتباع حبیب خدا بمحض رضای مولی اختیار کن و دل را از اغراض هر دو جهان بیزار کن علت طلبیست که آنرا در معرض بیع آری استطاعت از کیست که آنرا بخود منسوب پنداری بالتزام خلوت صفائی وقت بدست آر که سرمایه درویشی نقد صفاست از اسباب دنیا آنچه گیری مختصر گیر که طعام دنیوی را روز حساب در قفاست در عبادت و ذکر خدا خود را گرم ساز عمل امروز بر فردا میفگن از در صحبت مشائخ رسوخ عقیدت بفزا که دوستی دوستان خدا هست موجب قرب خدا در حضور پیر التفات بغیر منما و در صحبت او بر نوافل طاعت میفزا تا ممکن ست اوقات بصبر و توکل بسر کن و از اندیشه التجا بغیر از سر بدر کن کار خود را بخدا سپار و سوسته یقین و صدق وعدا ورا سرمایه خلوت انگار در دل توانگر تر و نعمت عزلت بیابد که رزق بوقت معین خود می آید اگر از اندیشه عیال تشویش فرا ماست تشبث باسباب سنت انبیاست علیهم السلام و حجت معین که دل را بر آن اعتماد نبود و منافی توکل و سبیل رشاد نبود در اس المال فقد فراغ بال و جمعیت خاطر ست و دل وابسته در انتظار مقصود ناظر مباد جمعیت بتفرقه بدل شود

و در توجه و یکسوئی خاطر خلل شود قناعت پیشه گیر حرص و طمع از دل برگیر از یار و اغیار نا امید باش تو بود و
نابود شان یکی شناس و زنهار بچشم حقارت منگر و خود را از همه کمتر و قاصر شمر در راه طلب مولی کبر از
سر بنه غرور را کف برون ده ازینجا گفته اند درویشی آن نیست که آنچه در سر داری بنهی و از آنچه بدست آید
بجهی و از اندیشه دی و فردا بری بر طاعت و عبادت خود منازد و دیده قصور و نیستی را سرمایه خود ساز
مخالفت نفس چندانکه بود ورزیدنی است اما نه آنقدر که تنگ آید و نشاط شوق در طاعت نیفزاید گاهی با او
مواسات باید نمود که رضای نفس مومن موجب ثواب میگردد و یکبار نفس فقیر متمثل گردیده آرزو کرد که
مرا انچنین طعام بخوران درین مقصود دیگر دارد برآید اتفاقاً درآنوقت کسی نبود که با او گفته شود و بار بعد مدتی
مشکل گشته التماس طعامی نمود شخصی را نوقت حاضر بود بامر فقیر آن طعام مهیا نمود و عقده مشکل از است
که بناخن هیچ تدبیر وا نمیشد باین عمل منحل گشت طعام اگر به نیت ادای شکر با مزه سازند احسن است
که در صورت بی‌مزگی شکر از ته دل نمی‌آید طعام لذیذ را با آمیزش آب بی‌مزه ساختن نعمت الهی را
بخاک انداختن است پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم مرغوب تناول میفرمودند و اگر رغبتی نمی‌بود دست
باز میفرمودند نفوس ما مثل نفوس جنید و شبلی نیست رحمة الله علیهما که تلخی را شکر انگارند و گویند الصبر تجرع
المرارة بلا عبوسة الوجه شکریکه محض بر زبان بود شعبهٔ صبر است که تلخی آن در جان بود بزیارت مزارات
اولیا دریوزهٔ فیض جمعیت کن و ارواح طیبهٔ مشائخ کرام را باتحاف ثواب تحفهٔ فاتحه در جناب الهی وسیله
ساز که سعادت ظاهر و باطن ازین معنی حاصل است اما بدایا نرا بغیر تصفیهٔ قلبی از قبور اولیا حصول فیض
متعسر است لهذا حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره العزیز فرموده اند که مجاور بودن حق سبحانه
از مجاورت قبور اولیست و برسوم متعارفه از عرس و چراغان مقید مباش که این معنی مستلزم سوال خیمه و
فروش و عدم حفظ مراتب از ازدحام مردم میگردد و زر نقد خفیه بارباب احتیاج دادن اسر غنیمت است
در متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم لباس تقوی و طهارت بیارای و به ملازمت عقیدهٔ اهل سنت و جماعت
از ظلمت هوا و بدعت بدرآی و همیشه احوال خود را بر کتاب و سنت عرض نما اگر قبول افتد قبول و اگر رد افتد
مردود و هر حدیثی صحیح که از نظر گذرد مهما امکن بر مواظبت عمل آن بکوش و الا هر قدر که توانی بر آن عمل نمای

اگرچه در تمام عمر یکبار باشد از نور آن محروم نمانی و از لزوم خلوت صفای وقت حاصل باید نمود و فقیر در نهایت
العمر که کسب نموده صفای وقت است کسیکه چیزی یافته از صفای وقت یافته در راه طلب سرگرم و مقید باید بود

کار مردان روشنی و گرمی است کار دونان حیله و بی شرمی است

هرچه گیر مختصر گیر و هر جا باشی
با خدا باش باید که قدر و مقدار خود نصب العین دارد تا از حد سر رود از ذم مکسور نباشد زیرا که بیشتر
سبب تغیر حال عدم اطلاع بر احوال و مرتبه خود است مثلاً مرتبه او بوزن یک سیر باشد و بران اعتقاد و تقید
دارد در خصوصیات اگر کسی نسبت منقصت یا منقبت در مرتبه و مقدار او کند هرگز متغیر از ین نگردد چرا که او
بیقین میداند که من همان یک سیرم که بودم اینکه نیم سیر میگوید کافرست و آنکه دو سیر میگوید فضول
قدم برجادهٔ شریعت و طریقت مستقیم دارد در صحبت مشائخ همچو کوه راسخ و استوار باش در حضور ایشان
بغیر نباید بود و التفات بکس نباید نمود اگرچه التفات بجواب خطاب کس باشد چنانچه نقل است که شخصی در حضور
حضرت محمد صدیق قدس سره از مرید مخصوص ایشان خطاب کرد آن مرید اصلا جواب آن نداد و التفات
بدو نکرد چون آن شخص در خطاب بسیار مبالغه کرد حضرت محمد صدیق خطاب با مرید خود نموده فرمودند که این بیت
در جواب او بگو بیت

من گم شده ام مرا مجویید از گمشدگان سخن مگویید

راه اوقات زندگانی بقدم توکل بسر باید برد و اصلا محتاج و ملتجی بکس نباید شد که در توکل نظر توجه بطرف
حق است سبحانه و در غیر توکل بطرف خلق و جهه تعیین بسوال اگر بر آن اعتماد کلی نباشد منافی توکل نیست و فتوح
که محل شبهه نباشد نیز رد آن مقبول و درین جزو زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی است رأس المال صوفیه
همین جمعیت است بقوت کفاف قناعت ورزد و بقطع طمع قطع مادهٔ تشویش بسازد از اجل نعمای الهی
برین فقیر دو چیز است که زندگانی بدان خوش میگذرد یکی هرچه میباید بر وقت مهیا میشود دوم نهال طمع از
زمین دل مستاصل و ناپیدا میگردد از یار و اغیار نومید باید بود و عدم و وجود ایشان برابر باید شمرد فرد

نومیدی از مطالب کلفت زدای من شد هر کار بسته آخر مشکل گشای من شد

تا تواند نیک و بد را چشم
اختصار نگرد و اگرچه سالک گر به باشد بر طاعت و عبادت خود منظور نباید بود که ترک اختیار و دید قصور
اعمال را از لوازم این طریقه است فرد

انفعال جرم بهتر از غرور طاعت است منظور را دور از حقیقت بیگانه خود

مخالفت نفس چندانکه تواند کند ریاست **فرد** نفس از در هاست این کی مرد دست * از غم بی آلتی افسرده است
لیکن آنقدر مخالفت و معاندت با او نباید کرد که تنگ آید و تاب تحمل بار گران فقر و فاقه نیارد و از بیطاقتی راه
شهر سبیل پیش گرفته شوخی و سرکشی آغاز نماید و از کاری که مقصود بالذات است باز دارد باید که گاه بگاه مدارا و بسازد
و با رزق او برساند که آخر نفس مومن است خدمت آن اجر دارد چنانکه در خدمت بنده مومن هر چه طلبد با توقف و را
بدهد بلکه بایستی هر چه خواهد و تمنای آن کند اول و را وعده دهد اگر باز ماند فهو المطلوب و الا باز وعده دهد اگر باستد
مهمها و اگر باز متقاضی شود همچنین با و را در لیت و لعل دارد تا آنکه بتدریج آنرا فراموش کند چون داند که هرگز از آرزو
باز نمی آید و تحمل در اوقات می اندازد و یکبار شکم سیر هر چه خواهد او را بدهد بشرطیکه مشروع و مباح باشد تا باز آرزو
آن نکند نفس فقیر یکبار بصورت مثالی خود دگرگون شد و پیش فقیر حاضر شد و تمنای شیر و برنج نمود و گفت هر گاه این وقت
مرا چنگ بر اندر هر حاجتی که دارد روا گردد فقیر چون این قصه از عزیزی گفتم آن عزیز بسیار تاسف نمود و گفت
اگر بار این معامله رو دهد مرا آگاه فرمایند که خدمت او بجا آرم فقیر گفت چه مضائقه بعد از مدت باز همچنان اتفاق
شد چون آن عزیز را اطلاع کردم زود شیر و برنج مهیا کرده پیش من آورد و آنرا بخورانید بعد از چند روز
آن عزیز گفت از مدتی حاجتی در دل داشتم حاصل نمیشد از برکت این عمل حق سبحانه و تعالی حاجت روا کرد طعام بمزه را
از برای تحصیل شکر از مصالح گونه اگر با مزه سازند مضائقه ندارد بلکه احسن مینماید و کسانیکه طعام با مزه و لذیذ را
از خلط آب بیمزه میکنند عجب مینماید زیرا که از طعام بیمزه شکر از دل دانخواهد شد گر بظاهر زبان که صورت شکر است
نه حقیقت آن بلکه در حقیقت آن شکر از شعاب صبر است که معنی آن حبس النفس است پس این معنی مستلزم خلاف شکر
و منافی اتباع سنت است که برای مخالفت نفس سخت تر چیزی از آن نیست حق تلقی تجلی خاص آن طعام علاوه
حق سبحانه تعالی ما را بر دقائق مکر و فریب شیطان آنقدر واقف و آگاه فرموده است که اگر خواهد که حبیب
بر وطاقت ندارد و مگر بزور که آن امر دیگر است به زیارات مزارات متبرکه باید رفت و بوسیله ارواح
پاک ایشان فتوحات ظاهری و باطنی باید طلبید و فاتحه نیز بار واح ایشان هر روز باید خواند که
موجب برکات بسیار است و فتوحات بیشمار مبتدیان طریقت را صحبت شیخ مفید است منزا دار
زیارات قبور و مجاورت مزار نمی بینی که مردم بزیارت مزار رسول الله صلی الله علیه وسلم میروند

وبسعادت زیارت مشرف میشوند از جهت عدم مناسبت همچنان بی بهره وبی نصیب ازکمالات
باطنی آنحضرت بازمی آیند **فرد** خر عیسی اگر بمکه رود ؛ چون بیاید هنوز خر باشد ؛ مگر هرکه لطیفه
روح او قوی باشد واز عالم امر مناسبت تام دارد پس او را زیارت مضائقه ندارد بلکه
سودمند خواهد افتاد زیراکه از جهت مناسبت روحی اقتباس انوار برکات اهل مزار بلا واسطه
خواهد نمود چنانچه حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره میفرمایند که من مدت چهل روز بخدمت
خواجه علاؤ الدین غجدوانی قدس سره که خلیفه حضرت خواجه بهاء الدین محمد نقشبند اند قدس الله سره
ملاقات واختلاط داشتم روزی بکمال تصرف وبرکات مجلس حضرت خواجه بزرگ ایاد کردند
ودر آخر گفتند که صحبت عزیزان وقت نیز غنیمت ست اگر در مرتبه مردم ماضی نباشند و فرمودند
که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند که اکابر گفته اند که گربه زنده به از شیر مرده **قطعه**

تا کی بزیارت مقابر | عمری گذرانی ای فسرده
یک گربه زنده پیش عارف | بهتر ز هزار شیر مرده

حضرت خواجه علاء الدین عطار میفرمایند که حضرت خواجه بزرگ
میفرمودند که مجاور حق تعالی بودن احق واولیست از مجاورت خلق او عز وجل واین بیت بر
زبان مبارک بسیار گذشتی **بیت** تو تا کی گور مردانرا پرستی | بگرد کار مردان گرد ورستی
مقصود از زیارت مشاهد اکابر دین رضوان الله علیهم اجمعین می باید که توجه بحق سبحانه باشد
وروح آن برگزیده حضرت حق وسیله کمال توجه بحق گردد چنانچه درحال تواضع باخلق باید
که هرچند تواضع ظاهر باخلق بود بحقیقت باحق سبحانه باشد زیراکه تواضع باخلق انگاه پسندیده
افتد که مر خدای را عز وجل باشد بامعنی که آنرا مظاهر آثار قدرت وحکمت بیند والا آن صنعت
ست نه تواضع انتهی ـ برسمیات عرفی از عرس وغیره مقید نباید شد که در ارتکاب آن شناعت
بسیارست یکی التزام خلاف حضرات این طریقه که از قید رسمیات خارج ست دوم استلزام
سوال از خیم وفروش وغیره سوم لزوم اسراف در اخراجات وچراغان چهارم تضیع اوقات
که محافظت آن ضرورست پنجم شکایت مردم از شیب وفراز مجالس وقصور در اهتمام حفظ مراتب

ف برسمیات عرفی از عرس وغیره مقید نباید شد ۱۲

از شهرت و اثر دعا **ششم** در استمرار این رسمیات گاه ارتکاب استقراض زرسود میشود که آن در شریعت حرامست زیرا که درین زمانه پرفتنه اسباب معاش فقرا همواره به نهج مساوی نه و ترک عادت و رسوم عرس پیر ایشان متعذر و دشوار ست بنابر اضطرار محتاج بتقرض شده رسم بجا می آرند **هفتم** نیاز غیر مشروع قبول نخواهد افتاد زیرا که ان الله طیب لا یقبل الا الطیب و نیز در حدیث آمده صدقه که در راه خدا تعالی داده میشود اول در دست حق سبحانه و تعالی می افتد بعد از ان بدست آن مسکین پس اینچنین نیاز سزاوار جناب قدس او تعالی چگونه باشد تا ثواب آن بآن بزرگ برسد از ینجاست که معمول حضرت شیخ در عرس مشایخ رضی الله تعالی عنهم اجمعین چنین بود که بروز عرس گاه در خانه میگفتند که امروز قدری در طعام معمول اضافه باید کرد و از یاران هرکه در خدمت شریف حاضر میشد میفرمودند که امروز همین جا چیزی تناول نمایند زر نقد اگرچه قلیل باشد در نیاز انفع ست بمراتب از غیر آن که حوائج کثیره بآن سر انجام میشود و از اقسام خدمات خدمت بدنی اسرع ست نفع و اسبق ست بوصول راحت بدل و ختم حزب البحر هر روز میخوانده باشند و سوره لایلاف یکصد و یکبار یا یازده بار درود اول و آخر پنج بار بعد نماز فجر برای دفع شر مجرب ست و ختم حضرت خواجها و ختم حضرت مجدد رضی الله عنهم نیز اگر یاران جمع آیند بعد از حلقه صبح بر آن مواظبت نمایند که از معمولات مشایخ ست و فائده بسیار و برکت بیشمار دارد مدار کار طریقه این حضرات استقامت ست که فوق کرامت ست **فرد** بر اہل استقامت فیض نازل میشود مظهر نمیدانی تجلی گرد کوه طور میگردد و کشف را درین راه بار نیست و کرامت را اعتبار نه وجد و سماع قدر و مقداری ندارد و عرس و چراغان منزلتی ندارد و خلافت این خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و مریدی این بزرگان به بیعت و رسوم نه در جنب جمعیت باطن ایشان اذواق و مواجید متعارفه را اعتباری نه در پیش اتباع کتاب و سنت آثار و احوال عرفی را قدر و مقداری نه از ینجاست که حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمودند که در میان طرق صوفیه اختیار کردن طریقه عالیه نقشبندیه اولی و انسب ست چه این بزرگواران التزام

متابعت سنت نموده اند واجتناب از بدعت فرموده لهذا اگر دولت متابعت دارند واز احوال
درویشی هیچ ندارند خورسند اند واگر باوجود احوال در متابعت فتور دانند آن احوال نمی پسندند
ازینجاست که سماع ورقص را تجویز نکرده اند واحوالیکه بران مترتب شود اعتبار نموده بلکه ذکر جهر
را بدعت دانسته منع فرموده اند وثمراتیکه مترتب شود والتفات بآن ننموده روزی بمجلس طعام
حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه باقی بالله قدس سره حاضر بودم شیخ کمال که از مخلصان حضرت
خواجه ما بود در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان بسم الله بالجهر گفت ایشان را ناخوش آمد
بحدیکه زجر بلیغ فرمودند که او را منع کنید که در مجلس طعام حاضر نشود واز حضرت ایشان یعنی حضرت
خواجه خود شنیده ام که حضرت خواجه نقشبند علمای بخارا را جمع کرده بخانقاه حضرت امیر کلال برده بودند
تا ایشان را از ذکر جهر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که ذکر جهر بدعت است مکنید ایشان در جواب
فرمودند که نکنم اکابر این طریقه در منع جهر این همه مبالغه نمایند از سماع ورقص وتواجد چه گویند احوال
ومواجید که بر اسباب نامشروعه مترتب میشوند نزد فقیر از قبیل استدراج است اهل استدراج را نیز
احوال واذواق دست میدهد وکشف توحید ومکاشفه ومعاینه که در مرایای صور عالم بظهور می آید
حکمای یونان وبراهمه هند در بیعنی شریکند علامت صدق موافقت علوم شرعیه است با اجتناب از اشیای
محرمه ومشتبه حضرت شیخ سیف الدین قدس الله سره شبی بر تخت برای تهجد وضو میکردند ناگاه
از ذوق وجد وسماع که دران جوار میشنید حالت بیخودی آمد یکبار بر زمین افتادند وضرب شدید
بر دست مبارک شان رسید چون بوقت صباح بافاقت آمدند مردم بعیادت هجوم آوردند
فرمودند که ارباب سماع ما را بیدرد میدانند حال آنکه از سماع یکبارگی حال ما بآن نوبت رسیده بود که
عنقریب رشته حیاتم منقطع گردد ومرغ روحم از قالب عنصری به پرواز آید تا آنکه بکثرت سبیل سماع
میدارند چه طور زندگی بسر می برند پس انصاف باید کرد که ما از بیدردان هستیم یا ایشان لیکن میدارند
که از درد درونی ما خبر ندارند اگرچه در ظاهر همچون خاکستر سکون داریم لیکن آتشکده باطن ما از سوز
درد وغم شعله زن است ۵ باهمه کس در میان وز همه کس بر کران   سوختن وساختن این فقیریست وبس

لهذا اصل بوجد و سماع نمی آریم و مخدرات در دو غم را بو کشان بخاص و عام نمی نمائیم زیرا که طریقهٔ ما منسوب بحضرت
صدیق است رضی الله تعالی عنه که بظاهر قرین بکمال تمکنت و وقار بودند و مهذب بنهایت سکون و استقرار
لهذا بیشتر اوقات سنگریزه ها در دهان میداشتند و از احوال باطن بجز محرمان راز دیگر خبر نداشت
مگر بعد وفات چون حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بخانهٔ ایشان تشریف فرمودند ناگاه سقف خانه را
دیدند که جا بجا سوخته و سیاه شده است سبب آن پرسیدند محرمان گفتند که گاهی از دل پر درد
آهی میکشیدند از اثر دود و حرارت و گرمی آن سقف این خانه سوخته و سیاه شده **فرد**

از درون شو آشنا و از برون بیگانه باش — اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان ٭

بزرگی از طریقهٔ نقشبندیه در راه معرفت ناگاه زخم تیر سماع بر گوش و قش رسید و از دل بیرون
گذشت از غایت بیتابی بنشست و گفت سماع بیت المال مهلک است لهذا حرام شد فقیر را در باب
سماع دلیلی قوی بهم رسید که ارباب آن خبر ندارند چنانچه صغرای این مقدمه بدیهی است و آن اینست
السماع یورث الرقة والرقة تجلب الرحمة فالنتیجة السماع یجلب الرحمة با این همه ارباب سماع
فقیر را از منکران اذواق احوال آن میدانند و حال آنکه حق سبحانه و تعالی در مزاج فقیر غایت
اعتدال و انصاف و نهایت چاشنی هر ذوق و مذاق عطا فرموده چون پدرم قادری و جدم چشتی بود
فقیر اگرچه در سلسلهٔ حضرات علیهٔ نقشبندیه ملتزمم لیکن بسبب شور مذاق طینت عشق و عاشقی نیز التهابی
از اذواق و مواجید حضرات چشتیه خوب میدانم لهذا جرات بر انکار احوال ایشان نمیکنم که این بزرگواران
بحکم السکاری معذورون بمقام سماع از ظهور وجد و حال در غلبهٔ سکر معذورند و ارباب صحو که از آداب
دربار واقف و آگاهند حرکات و سکنات ایشان بی قاعده نمیشود علی الخصوص حضرات طریقهٔ عالیهٔ نقشبندیه
مجددیه که از اتباع نصیب وافر دارند اصلا خلاف سنت حرکت تجویز نمی کنند پس طریق اسلم در مباب
اینست که نه انکار آن دارد و نه ارتکاب و قول حضرت خواجه بزرگ هم همین معنی است که نه انکار میکنیم و نه این کار
مرید را خاصیت مگس میباید هر چند دور کنند دور نشود و قول شیخ الاسلام عبدالله انصاری است هر که
استاد ترا رنجه دارد و تو از و رنجه نباشی سگ به از تو بود اگر کسی رجوع بطریقه نزد تو نماید او را کم از شیر دهد

اشارت است بجانب حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره

در بارهٔ سماع [illegible]

درحق خود تصور نباید نمود و از مواخذه فوت حق خدمتش ترسان و لرزان باید بود و خود را از قید هستی و خود پرستی خلاص باید کرد **قطعه** بخت اگر دن همان بخت از جهان برستن است ❊ در سبکساری خجل وضع حبابم کرده است ❊ اینقدر راه غافل از اندیشه روز حساب ❊ رحمت بحید و لطف بحیا بم کرده است ❊ رستن از قید خودی منظور بحق پیوستن است ❊ قطره بودم بحر بایک گشت شراهم کرده است

فرد نقطه طلبی گر جهان منزل است ❊ بگذر تو ز خود در پس این پرده مقام است **تمت**

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد و صلوٰة فقیر جانجانان مظہری مجددی در حالتی که اقرار معتبر بحکم شرع صحیح و معتبر است وصیتی چند باحباب که اخذ طریقه از فقیر کرده اند میکنم که در تجهیز جنازه و دفن فقیر دقیقه از سنت فرو نگذارند و بعد از ان دکانی بر مزار من نچینند که در حین حیات هم ازین عادت بر کنار بودم و نام خدا به بندگان خدا تعلیم می نمودم دیگر بس و مخلصان ما را همین وصیت جامعه کافیست که تا دم اخیر در اتباع سنت بکوشند و مقصود حقیقی غیر از حق تعالی را و متبوع واجب الاتباع غیر از رسول الله صلی الله علیه وسلم را ندانند و از رسوم و عادات درویشان متعارف و از اختلاط با دنیاداران در اجتناب و احتراز باشند و از شغل علوم دینی خود را معذور ندارند اللهم فهم فهم

فصل سوم

در مکاتیب قاضی ثناء الله پانی پتی رحمة الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول بمولوی حضرت شاه غلام علی صاحب در بیان نسبت بین الخالق والمخلوق و توحید وجودی و شهودی و مسئله جبر و قدر و مسائل ضروریه شریعت و طریقت

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی لا اله الا هو کل شی هالک الا وجهه والصلوة
والسلام علی محمد عبده و رسوله بعد از حمد و صلوة فقیر حقیر محمد ثناء الله بخدمت مولوی صاحب مخدوم
مهربان مولوی غلام علی حیوسلمه الله التماس میکند که فقیر درین ایام بتقریبی در بلده سونی دار وارد شده بود کتابی
برای اشتغال همراه نداشت و مشاغل طاعت مستوجب اوقات نتوانست شد و نفس را بتعطیل گذاشتن
خوب نبود لهذا پیران عظام در مسائل دینی و معارف تصوف مکاتیب نوشته اند پس بقول حضرت مولانای
رومی قدس سره مصرع آنچه انسان میکند بوزینه هم * بخاطر فاتر گذشت که بتقلید سنت سنیه
پیران عظام در بیان نسبت بین الخالق والمخلوق و توحید وجودی و شهودی و مسئله اقربیت و مسئله
جبر و قدر مکتوبی بنویسد چون این تقسیم مقالات بجناب حضرت پیر و مرشد و دستگیر دام الله برکاته نوشتن و زیره
بکرمان فرستادن سوء ادب و نامناسب دید از یاران طریقه آن مهربان را مخاطب صحیح دانسته ناچار

بچنید فقره نامربوط متصوع شد اما تا آنکه از نظر کیمیا اثر جناب حضرت ایشان مدالله تعالی ظلاله نگذرد
شایان اعتماد و قبول نیست لهذا ملتمس ست که این عریضه را بجناب اقدس بگذرانند و ازین فقرات آنچه
بصاد تصحیح محلی شود نقل آن برداشته بتقبیر عنایت فرمایند که آنرا مسلم دانند و آنچه بقلم اصلاح منسوخ گردد
آنرا برانداز ند تا صحیح از سقیم امتیاز یافته قابل اعتماد گردد و لا تنظر الی من قال وانظروا الی ما قال
قال علیه الصلوٰة والسلام کلمة الحکمة ضالة الحکیم حیث وجدها فهو احق بها والسلام علیکم و
رحمة الله و علیه التوکل و به الاعتصام محمد و یا مقرر عقلا است للممکن فی نفسه لیس و له من علته ایس
پس ممکن را تا نسبتی با علت او که فی نفسه او را لیس و وجود ثابت باشد و واجب الوجود بود متحقق نباشد
موجود نبود تا موجود نباشد هیچ چیز را بروی حمل نتوان کرد که برای حمل ایجابی وجود موضوع شرط ست
و در حالت عدم سلب شی از نفس او صحیح ست و زید را از زید نتوان گفت پس ممکن را علت او از ذات او
اقرب ست قال الله تعالی نحن اقرب الیه من حبل الورید اینست کلام در آنست که ممکن چنانچه در وجود
محتاج ست بواجب در بقا هم محتاج بواجب هست یا نه بعضی متکلمان در میان ممکن و واجب نسبت کوزه
و کلال فهمیده گفته اند که در بقا محتاج نیست و درین قول برخلاف جمهور عقلا استغنا ء عالم از صانع لازم
می آید و نص قطعی دال بر عدم لزوم احتیاج ست حیث قال عزوجل یاایها الناس انتم الفقراء الی الله
والله هو الغنی الحمید لهذا قائلان این قول برای بعضی ازین قباحت بتجدد امثال قائل شده تا دوام
احتیاج ثابت شود و در واقع برای اثبات دوام احتیاج احتیاج اینهمه تکلفات نیست نسبتی که ممکن را
با واجب ست نسبت کوزه و کلال را با آن چه مشابهت ماده کوزه که عناصر اربعه ست مثل کلال
بلکه بیشتر از کلال مخلوق الهی ست جل سلطانه و صورت کوزه که عرض ست و صنع نیز مخلوق حق اند
سبحانه مگر آنکه حرکات دست کلال بنا بر جری عادت الهی عز برهانه از معدات آن صورت آمده باشد
این حرکات که بنا بر عادت الله تعالی از معدات واقع شده نیز مخلوق حق اند جل و علا و بسبب تعلق هم قدرت
و ارادت که در کلال مخلوق گشته کلال را اکاسب این حرکات میگویند نه خالق آن پس نسبت میان
ممکن و واجب مانند نسبت کوزه و کلال خیال کردن محض غلط فهم و قصور عقل ست و ما للتراب و رب الارباب

بلکه میان او و واجب نسبتی ست معلوم الانیة مجهول الکیفیة که مثل ندارد پس تشبیه و تمثیل او چه گفته شود
ولیس کمثله شیء لا فی الذات و لا فی الصفات و لا فی النسب و لا فی الاعتبارات و لا فی شیء من الاشیاء

چگویم با تو از مرغی نشانه | که با عنقا بود هم آشیانه
ز عنقا هست نامی پیش مردم | ز مرغ من بود آن نام هم گم

و حق آنست که ممکن در بقا هم محتاجست بعلت موجده خود که بقا
عبارتست از وجود در زمان ثانی و چون ممکن وجود را در زمان اول مقتضی نیست در زمان ثانی چگونه
مقتضی باشد که اقتضای حقیقت باختلاف ازمنه مختلف نشود و زمانه بعد لیت موهوم اگر مقدار
حرکت فلکی ست و نیز حقیقت امکانی را مقتضی وجود نمیتوانست کرد حال آنکه این مذهب باطل ست که فلک
حادث زمانی ست قال الله تعالی فقضیهن سبع سموات فی یومین و کسانیکه فلک را متحرک نمیدانند
بلکه کسانیکه فلک را هم نمیدانند آنها هم زمانه خیال کرده اند از صبح تا شام تفاوت می نمایند غرضکه ممکن در
زمان ثانی هم وجود را اقتضا نمیکند چه اگر اقتضای وجود کند ممکن ممکن نباشد واجب شود و قلب ماهیت
لازم آید و آنچه میگویند الشیء ما لم یجب لم یوجد و آنکه میگویند الممکن محفوظ بوجوبین سابق و لاحق
مراد اینجا وجوب بالغیر ست یعنی واجب ست باقتضای علت خود نه باقتضای نفس خود که آن محالست
پس ثابت شد که ممکن در وجود و بقا محتاج ست بصانع تعالی شانه تا وقتیکه بر ممکن از واجب فاضه وجود باشد
ممکن موجود بود و مصدر آثار باشد و چون فیضان منقطع شود هیچ اثری از ممکن بر صفحه روزگار نیافته شود
پس حال ممکن مثل حال زمینی ست که بمقابله آفتاب روشن شده تا وقتیکه مقابله باقیست و ستاره باقی است
و چون غباری یا ابری بمیان آید و مقابله نماند از نور و روشنی هیچ اثر نماند بیت او چو جان ست و
جهان چون کالبد کالبد از وی پذیرد آلبد پس باینمعنی ممکن را ظل واجب میگویند چنانچه آفتاب را
که بر روی زمین ست ظل آفتاب میگویند نه باینمعنی که ممکن را با واجب مماثلت و مشابهت ست چنانچه
ظل را با اصل که اینجاست هیچ مماثلتی و مشابهتی نیست بلکه باینمعنی که چنانچه ظل را هیچ تحققی و تاصلی نیست موجود
او همان وجود اصل ست همچنان ممکن را وجودی متاصل نیست وجود او همان اصلست پس معنی آنکه ماهیت
ممکن فی نفسها تحقق ندارد و وجود او بمعنی مصدریکه بر وی از مبداء فیاض فائض گشته امریست انتزاعی

چیزی باوی منقسم نشده و مابه الموجودیه و منشا انتزاع این وجود همان نسبت است که ممکن را با واجب بهمرسیده
آنهم امریست بین المنتسبین پس وجود ممکن یعنی مابه الموجودیه نیست مگر ذات واجب تعالی و تقدس یا صفتی از صفات او
سوال وجود ممکن بدیهی است کسیکه اصلا اعتقاد ندارد او هم از ممکن وجود مصدری انتزاع کرده حکم
بموجودیت او میکند پس اگر ذات واجب تعالی شانه منشا این انتزاع باشد باید که منکر صانع انتزاع
وجود نکند و حکم بموجودیت ممکن نماید **جواب** این ملازمه ممنوع است یعنی هر که از منشا انتزاع خبر نداشته باشد
او انتزاع نکند و حکم بموجودیت ممکن ننماید نمی بینی که اگر شخصی ماه را در آب یا در آئینه ببیند گو نظر بماه آسمان نکرده
و از آن خبر ندارد البته حکم میکند بوجود ماه در آب یا در آئینه همچنان هر که ممکن را همی بیند هر چند از فرط غباوت
جهل از وجود شامل خبر ندارد حکم میکند بوجود ممکن غایة ما فی الباب همان ممکن را وجود شامل میداند چنانچه طوطی
در آئینه صورت خود را دید آنرا وجود در وهم خود شامل فهمیده باوی در سخن می آید پس ممکن را جز در خزینه وهم
تحقق و ثبوتی نیست وجود این کثرت همی مابه الموجودیه واحد حقیقی است که از این کثرت در آن وحدت حقیقی
خللی نیامده و گردی بدامان تنزه او نرسیده چنانچه زید که در آئینه خانه رود و صورتهای متعدد و پیدا
شود همان یکی بدست چنانچه بود و هو الآن کما کان و اعیان العالم ما شمت رائحة الوجود **شعر**

لا آدم فی الکون و لا ابلیس ۞ لا ملک سلیمان و لا بلقیس ۞ فالکل عبارة و انت المعنی
یا من هو للقلوب مقناطیس

و چون منشا این وهم وجود این کثرت ذات واجب تعالی شانه یا صفتی
از صفات او ست نه فرض فارضان و نه اعتبار معتبران این وهم وهم متیقن است که بنفی معتبران منتفی نشود
ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار یعنی ما خلقته باطلا لا یترتب علیه الاحکام و الآثار
بل خلقته دلیلا علی صانعه و سبیلا الی معرفته فانه من عرف نفسه فقد عرف ربه سبحانک عن کل ما لا یلیق بشانک فقنا
عذاب النار المترتب علی عدم العرفان و الایمان محمد و چون نسبت بین الممکن و الواجب چنین متحقق شد
که وجود او همان ذات است تعالت و تقدست پس صوفیه وجودیه در غلبات سکر این کثرت وهمی را عین واجب
گفتند و عدم ذاتی او را در نظر نیاوردند و قائل همه اوست شدند و گفتند ؎ همسایه و همنشین و همره
همه اوست در دلق گدا و اطلس شه همه اوست ؎ لیکن مرتبه تنزیه را عالیه ثابت میکنند و میگویند ؎

فائده همه او است ... [illegible]

در انجمن فرق و نهان خانهٔ جمع بالله همه اوست ثم بالله همه اوست

همانا این جمیع عبارات از مرتبهٔ
تنزیه است اگر کسی مرتبهٔ تنزیه را نفی کرده وجود را کلی طبیعی منحصر درین کثرت داند ملحد باشد و صوفیه
شهودیه که صحو و افاقت هم رسانیده اند شهود وحدت حقیقی در کثرت هم حکم کرده همه از وست میگویند
چون تعمق نظر کرده میشود همه نیستند موجود اوست ظاهر میشود و قوله تعالی کل شئ هالک الا وجهه
وقوله علیه السلام ان اصدق القول قول اللبید الا کل شئ ما خلا الله باطل - دلیل است برین مدعا
چراکه هالک و باطل بمعنی آنکه کان هالکا و سیکون باطلا گفتن مجاز است و تکلف و معنی حقیقی متبادر آن است
که هالک و باطل فی الحال بل علی الدوام مجدد و ما این است که ممکن را با واجب گفته خواهد شد نزدیک
صوفیه وجودیه و شهودیه است با صفات الهی یعنی با اعیان ثابته کمالات الهی در حضرت علم باجمال و تفصیل ظهور
یافته اند مشهود گشته آنها صفات را عین ذات میگویند لاجرم همه اوست گفتن برآنها گران نیامده و حضرت
مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه را چون جذب بصیرت کامله عطا شده ذات مقدس اغنی عن العالمین
دریافتند و صفات او را در دو مرتبه دیدند عین ذات هم گفتند و شیون و اعتبارات تعبیر نمودند و زاید
بر ذات هم گفتند چنانچه علمای سنت و جماعت شکر الله سعیهم بدان قائل شده اند و متبادر از آیات
و حدیث همین است و ممکنات را با هیچ یکی از مراتب ذات و صفات نسبت مذکوره بلا واسطه نیافتند
عالمی دیگر پیش ایشان ظاهر شد مسمی بظلال کردند و آن را اعدام اضافیه اند یعنی نقایض صفات الهیه
جلت عظمتها که بنا بر مقابله در حضرت علم ثبوت و تقرر یافته ممکنات را با این مرتبهٔ ظلال نسبت مذکوره ظاهر
شده و حقائق ممکنات نزد حضرت مجدد درین دائرهٔ ظلال مشهود گشته اند لاجرم انه سبحانه تعالی
وراء الوراء ثم وراء الوراء بر زبان شریف ایشان گذشته از کمال ادب تحاشی از مناسبت
درمیان ممکن و واجب غیر از نسبت خالقیت و مخلوقیت بر زبان شان نرفته و از قول رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله سبعین الف حجابا من نور و ظلمة لو کشفت لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه
بصره من خلقه استنباط این مذهب میتوان شد **سوال** از تقریر سابق ظاهر گشته که ممکن را با واجب
نسبتی هست که آن نسبت سبب هستی اوست و ممکن را بعضی ملتفت شده بعد از بیان نسبت ذات واجبی

یا صفاتی از صفات او تعالی وجود ممکن بمعنی ما به الموجودیة قرار یافته وبعلاقه همان نسبت در زبان شرع

واجب را خالق وممکن را مخلوق میگویند ودر اصطلاح صوفیه واجب را اصل وممکن را ظل می نامند وچون بزد حضرت

حضرت مجدد الف ثانی رض ظلال ممکنات را آن نسبت با ذات ست نه با صفات بلکه با دائرهٔ ظلال نسبت

چون ظلال مغائر ذات وصفات باشند واعدام داخل مفهومات آنها باشند لاجرم ظلال از ممکنات باشند

ولازم آید که ممکن خالق ممکن باشد واین محالست ومخالف نص قطعی لا اله الا هو خالق کل شئ

جواب مراد از اعدام که داخل مفهومات ظلال اند نقائص صفات کمال اند مانند موت وجهل وعجز وعمی

وصمم بکم که در مرتبهٔ علم وتقرر یافته باضداد خود یعنی حیات وعلم وقدرت وسمع وبصر وکلام بسبب

مقابله منصبغ شده اند یعنی ضدین بهمدیگر بملاحظه ملحوظ شده اند وظلال مسمی گشته اند وشک نیست که

صور علمیهٔ اعدام موجی ست از دریای علم وامکان حدوث او در آن گنجائش نیست ومغائرهٔ او با صفت

العلم مغائرهٔ اعتباریست نه حقیقی پس آنچه شما گفتید که چون ظلال مغائر ذات وصفات باشند واعدام

داخل مفهومات آنها باشند لاجرم از ممکنات باشند آن مقدمه ممنوع ست یعنی که صفات مغائر ذات اند از ممکنات

نیستند وتعدد قدمای مستقله محالست نه تعدد ذات وصفات مراد از مغائرهٔ ذات وصفات آنست که

هر یک در تعقل جدا آیند وحمل یکی بر دیگری بالمواطاة صحیح نیست نه آنکه در خارج هر یک مستقل باشد

هر یک از دیگری جدا تواند شد این قسم متغائرین را در اصطلاح اشعری لاعین ولاغیر گویند وچون حال

صفات با ذات دریافتی همین قسم حال ظلالست با صفات از دریای علم مجدد و اما نسبت مذکوره

که صحیح نسبت خالقیت ومخلوقیت ست هر چند ممکن را آن نسبت با صفات حق تعالی با ظلال گفته میشود

در حقیقت آن نسبت با ذات اوست وحده لاشریک له صفات وظلال حجابی ست بجلی پیش نیستند

حق تعالی میفرماید الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة

الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة یکاد زیتها

یضیئ ولو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء ویضرب الله الامثال للناس والله

بکل شیئ علیم فی بیوت اذن الله الآیة شجرهٔ مبارکهٔ زیتونه کسب روشنی مصباح ست

کنایه از مرتبه ذات است که شرقی بودن و غربی بودن از آن منتفی است ویکاد زیتها یضیء
ولو لم تمسسه نار کنایه از مرتبه شیون و اعتبارات است که در مرتبه ذات مندمج است مصباح کنایه از
مرتبه صفات است که زاید بر ذات اند و بیشتر مصدر ظهور آثار گشته و زجاجه کنایه از مرتبه ظلال است
مشکوة کنایه از عالم امکان است حاصل آنکه نور شجره مبارکه ذات بتوسط اضافات ذاتیه شیونات
مصباح صفات را نضارت بخشیده و بتوسط مصباح صفات زجاجه ظلال را درخشان کانها
کوکب دری ساخته و بتوسط زجاجه ظلال ظلمت عالم امکان و ظلمت کفر از مشکوة قلوب صدور مؤمنین
و ظلمت غفلت و شرکت خفی از مشکوة قلوب عارفین برطرف ساخته نور علی نور بمنصه ظهور آمده
قوله یهدی الله لنوره من یشاء عبارت است از هدایت کردن عارف بمراتب نور و معرفت
سریان نور ذات در جمیع مراتب شیون و صفات و ظلال و ممکنات ایراد اسم ذات
در قوله تعالی الله نور السموات والارض دلیل و صحت آنکه ذات است که مایه الوجود همه اشیاست
لا غیر مجدد و مادر تقریر سابق مذکور شده است که ممکن را نسبت با علت هم رسد حصول و
هم از وسائط است و نزدیک نتوان گفت پس علت ممکن از ذات ممکن بذات ممکن اقرب
است و معنای نحن اقرب الیه من حبل الورید را انکشافی ظاهر شد و قاعده که نزد
عقلا مقرر است که از ذات شی بشی چیزی دیگر بلکه اقرب مساوی نتوان شد در اصل و ظل این
قاعده مفقود است بلکه اصل بظل از ذات ظل اقرب است پس باید دانست که چنانچه اصل ظل از ذات
اقرب است همچنین اصل الاصل بظل از ذات ظل و هم از ذات اصل اول وی اقرب است همچنین
اصل اصل الاصل از همه اقرب است پس ذات بحت واجب تعالی شانه بممکن اقرب است از شیونات
و شیونات بوی اقرب اند از صفات و صفات اقرب اند بوی از ظلال و ظلال اقرب اند بوی از
ذات وی و آنچه حضرت مجدد رض فرموده اند سبحانه تعالی وراء الوراء ثم وراء الوراء این درایت
در مراتب قرب مراد داشته اند نه در مراتب بعد فانه البعد فی الوجدان واقرب
فی الوجود والله تعالی اعلم مجدد و ما چنانچه ظلال و صفات در میان ذات بحت و عالم

امکان بیش از حجابی تجلی معلوم نشود و همچنین قدرت و ارادت میان افعال اختیاریه عباد و در میان قدرت کامله و ارادت شامله الٰهی جل شانه بیش از حجاب تجلی مدرک نگردد و اینجا مسئله جبر و قدر را باید فهمید پس فرق میان حرکت ارادیه بطش و حرکت ارتعاش که بدیهی ست مبنی ست بر وجود قدرت بنده که حق تعالیٰ در وی افریده حجاب قدرت کامله خود ساخته است نه بر انتفاء آن پس مذهب جبریه باطل شد و چون قدرت ناقصه بنده بیش از حجاب تجلی نیست مذهب قدریه باطل شد و نسبت خلق بحق تعالیٰ و نسبت کسب به بنده که مستفاد قوله تعالیٰ خلقکم و ما تعملون ست ثابت گشت و چون ظهور قدرت کامله درین حجاب تجلی مع الفعل ثابت میگنند و پیش از فعل نزد شان توهم قدرتست نه حقیقت قدرت۔

سوال انچه از تقریر سابق واضح شده آنست که در عالم امکان هیچ چیز وجود حقیقی ندارد تمام دائره وهم است پس مع الفعل قدرت حقیقی و پیش از فعل قدرت وهمی چه معنی دارد۔

جواب بنا رعالم بر وهم متیقن ست لهذا انرا قدرت حقیقی گویند و پیش از فعل موهوم بوهم غیر متیقن ست لهذا انرا توهم قدرت گویند۔

سوال مناط تکلیف باتفاق علما توهم قدرت ست نه حقیقت قدرت پس اگر در قدرت که مناط تکلیف واقع شده وهم غیر متیقن کالسراب لاغوال معتبر باشد تکلیف مالایطاق جایز باشد چرا که وهم را تا ممتنعات هم جولانگاه ست و در ممکنات بطریق اولیٰ و توهم قدرت بر حج بیت الحرام و زیارت بیت المعمور که در آسمان هم ست یکسان ست فما الفرق بینهما۔

جواب اولاً آنکه تکلیف مالایطاق جایز ست اما تفضلاً واقع نیست کریمه ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به بر جواز عدم وقوع آن دلالت دارد و ثانیاً آنکه مراد از توهم قدرت که مناط تکلیف ست آنست که نظر بر جری عادت قدرت متوهم بود و وقوع فعل بقدرت و اختیار عبد بنظر ظاهر حال متحمل باشد لهذا بر جری عادت حج بیت الحرام مقدور بود و فرض شد و زیارت بیت المعمور فرض نشد اما اگر کسی بزیارت کردن بیت المعمور قسم خورد نزد ابی حنیفه رحمه الله

نظر بر امکان حقیقی میین منعقد شود خلاف الصاحب و نظر بر امتناع عادی فی الفور حانث گردد
و کفاره لازم آید و نیز نظر بظاهر حال ایمان او ردن بر ابوجهل واجب گشت و بترک آن کافر
شد مگر نظر بر آنکه در علم ازلی ایمان او منعقد نبود و اگر ایمان می آورد انقلاب علم بجهل لازم می آید
پس ایمان آوردنش باین اعتبار محال بود واللہ اعلم سبحان ربک رب العزة عما یصفون
وسلام علی المرسلین والحمد للہ رب العالمین سوال در آیه نور کمشکوة فیها
مصباح را مقید ساخته اند بقوله تعالی فی بیوت اذن اللہ ان ترفع ویذکر فیها اسمه یسبح
له فیها بالغدو والآصال رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر اللہ واقام الصلوٰة
وایتاء الزکوٰة یخافون یوما تتقلب فیه القلوب والابصار لیجزیهم اللہ احسن ما عملوا و
یزیدهم من فضله واللہ یرزق من یشاء بغیر حساب وجه تقیید چه باشد و نیز بعد از ان آیه فرموده
والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا
ووجد اللہ عنده فوفٰه حسابه واللہ سریع الحساب او کظلمات فی بحر لجی یغشٰه موج
من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم
یکد یریها ومن لم یجعل اللہ له نورا فما له من نور وجه تعلق این آیت بما سبق چه باشد
جواب واللہ اعلم آنچه بر تقدیر ظاهر میشود آنست قوله تعالی فی بیوت اذن اللہ الخ
قید کمشکوة فیها مصباح نیست بلکه ظرف متعلق ست بقوله تعالی یهدی اللہ لنوره من
یشاء یعنی باوجود سرایت نور الٰهی از عرش تا فرش و بودن او تعالی وجود ماهیات
وقیوم اشیاء هدایت یعنی راه یافتن بمعرفت او تعالی علی العموم نیست مخصوص ست بکرا[illegible]
دیده بصارت کرامت فرمایند و هدایتش خواهند و آن هدایت منحصر ست و اتباع شریعت
والتزام مساجد که بیوت واجب التعظیم و مساکن اهل اللہ اند یسبح له فیها بالغدو والآصال
الآیه دلیل ست برینکه عمده ترین حصول معرفت صاحبت مردان خدا است که بدوام ذکر الٰهی
موصوف اند رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر اللہ عبارت از دوام آگاهی شان است در اینجا

اشارت ست بانکه تجافی عن دار الغرور و اجتناب از فضول مباحات مثل تجارت و مانند آن از
اوصاف حمیده است هرچند از تجافی نهی از بیع و تجارت و مانند آن مفهوم نمیشود بلکه بیان آنست
که تجارت و بیع انها را از یاد حق غافل نمیکند قوله تعالی لیجزیهم الله احسن ما عملوا وعده لقای
بهشت ست قوله تعالی ویزیدهم من فضله اشارت ست بمعاملات حق با دوستان خود
قوله تعالی والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة الآیه بیان ست این مدعا را که ریاضت
کفار و اعمال شان مثمر عرفان نمیشود و تقدیر کلام آنست والذین کفروا لا یهدیهم الله لنوره
و بیانش آنست که اعمال شان بر دو گونه است قسمی ست که بظاهر در ان حسن معلوم میشود مثل
صدقات و صله ارحام و کف نفس از ایذا خلایق و عدالت و ترحم و مانند آن چون ایمان شرط
قبول اعمال ست لهذا حال این قسم اعمال شان مانند سراب است که از دور تشنه را امید وار کند که سیراب
کند چون نزدیک بوی رسد بجز حسرت و اندوه نا فزاید و قسمی ظاهر القبح ست مثل بت پرستی و
ظلم و مانند آن حال این قسم اعمال شان مانند حال ظلمات ست ظلمت بحر و ظلمت موجی که ان دریا را
پوشیده است و ظلمت موجی دیگر بالای موج اول و ظلمت ابر بالا همه ظلمات بعضها فوق بعض
اشارت بچهار در ظلمت که در کفار جمع شده اول ظلمت غفلت که طبعی نفس اماره و عناصر
عالم خلق ست و بمصاحبت شان در لطایف عالم امر سرایت کرده این ظلمت بمنزله ظلمت دریا ست
دوم ظلمت کفر سوم ظلمت معاصی و قبایح اعمال این هر دو ظلمت از انها ظلمت دل ناشی
چنانچه امواج از دریا چهارم ظلمت موانع خارجی و مصاحبان بد که در آخرت ورین آرزو
کنند و گویند یا لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس
القرین این مشابه ابر ست که بالای آن سایه کرده والله اعلم

مکتوب دوم نیز بحضرت شاه غلام علی صاحب در تحقیق مقامات مجددیه بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین مولوی صاحب مشفق مهربان من
سلامت رقعه سامی چند روز پیش ازین در تحقیق مقامات مجددیه برقم رسیده بود چون فقیر

بخاری داشت و درین ایام کم فرصت بود از جهت بجواب آن نپرداخته بودم معاف دارند
الکنون متواتر دو رقعه دیگر رسیدند ناچار آنچه معلومات فقیر بود بحسب عقل و دانش خود ترقیم
نمودم اگر خطای رفته باشد اصلاح فرمایند ما کان من صواب فمن الله و من مشایخی و ما کان من خطاء
فمنی و المسئول من الله العفو و الغفران محققان طریقت چنان گفته اند که انسان مرکب ست
از ده لطیفه پنج از عالم خلق ست عناصر اربع و نفس حیوانی که جسمی ست لطیف ساری در جسم کثیف
که در هر عضو عضو سرایت دارد و ناشی ست از عناصر اربعه و از جهت لطافت خود مرات ست
پنج لطیفه عالم امر را چنانچه آفتاب بر فلک ست و بسبب مقابله و صفا آئینه زجاجی آفتاب در آئینه
منعکس میشود و نور و حرارت و لون آفتاب در آئینه پدیدار میگردد و حالانکه آفتاب از اوج خود
هبوط نکرده همچنین از لطایف عالم امر قلب روح و سر و خفی و اخفی که مقر آنها فوق العرش ست
کریمه قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا در شان انهاست درین آئینه
نفس منعکس گشته و آثار انها بتوسط نفس در بدن انسانی هویدا شده و آنچه در احادیث وارد
شده که ملائکة الموت روح انسانی را از بدن نزع میکنند و حله های از بهشت می پوشانند با روح
از دو نسخ میپوشانند اینهمه از احوال نفس ست که مرکب روح علوی ست پوشانیدن لباس بر دون
جسم متصور نیست باید دانست که لطایف عشره انسانی مزکی و مصفا نشود لایق تجلیات
رحمانی نمیتواند شد پس در طریق دیگر در ابتدا به تزکیه لطایف عالم خلق می پردازند بریاضات و
مجاهدات و جذب شیخ کامل مکمل تصفیه لطایف بهم میرسد و لطایف عالم امر هنوز مکدر و ظلمانی هست
پس تصفیه انها در خواب و معامله بیشتر در خود و آفاق صوفی می بیند کوکب می بیند یا قمر ناقص
یا تمام و شمس مانند آن و انرا سیر آفاقی میگویند بعد از آن سیر انفس میکنند و به تزکیه عالم امر می
پردازند و در طریقه نقشبندیه که اقرب طرق ست اول به تزکیه عالم امری می پردازند و انوار ایشان را در
قلب و روح و سر خود و در خود می بینند و انرا سیر انفسی میگویند و سفر در وطن نیز گویند کریمه
سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم نزد صوفیه کنایه ازین دو سیر ست قدمای نقشبندیه

بعد تزکیهٔ لطایف امریه تصفیهٔ نفس و عناصر می پرداختند و مجددیه باهم خلط شوند محققان گفته اند
که در خارج ذات حق تعالی موجود است و سوای او تعالی هیچکس و هیچ چیز موجود نیست و
بقول حضرت مجدد رحمه صفات ثمانیه حقیقیه نیز موجود در خارج اند و دیگر صفات موجود
اند بمعنی آنکه منشاء انتزاع شان در خارج موجود است و صوفیه وجودیه صفات زاید بر ذات
نمیگویند و در خارج سوای ذات هیچ چیز را اثبات وجود نمیکنند و گفته اند که حق تعالی چون
ذات و صفات خود را اجمالاً دانسته مرتبه اجمال علمی را وحدت میگویند و چون تفصیل دانسته مرتبه
تفصیل علمی او احدیت میگویند و عکوس مرتبه تفصیل را که هم در مرتبه علم متحقق اند تعین روحی و
تعین مثالی و تعین جسدی گویند و این تنزلات خمسه و حضرات خمسه و چون عکوس و
ظلال را عین فی ظل گویند که آن صفات اند و صفات زاید بر ذات ندانند عین ذات دانند
لهذا قائل همه اوست می شوند و چون در خارج سوای ذات موجود ندانند میگویند الاعیان
ما شمت رائحة الوجود اما حضرت مجدد رحمه و امثال ایشان که بصیرت قویه دارند میگویند که
صفات عین ذات نیستند بلکه زاید بر ذات آری ذات محتاج صفات نیست اگر فرضاً
صفات نمی بودند از ذات هم کار صفات سرانجام می شد پس ذات من حیث انه کار علم میکند
از شان العلم میگویند و کذا شان الحیوة و القدرة و السمع و البصر و الارادة و الکلام و التکوین
صفات گویا فرع شیونات اند و عکوس آنها غرضکه اعتبارات سمع و بصر و غیره که در
ذات اند از شیونات میگویند و صفات زائده را عکوس و فرع شان و حکما و صوفیه
وجودیه همان شیونات و اعتبارات را که عین ذات اند صفا میگویند و صفات زایده ثابت
نمیکنند و اعتبارات و شیونات باهم مرادف اند متغایر نیستند و حضرت مجدد با وجود
تغایر صفات از ذات ممکنات را که مصدر شرور و قبایح اند عکوس صفات نمیگویند و تحاشی میکنند
از آنکه کناس خسیس را حاکی صفات مقدسات گویند بلکه حباب معصومین یعنی انبیاء و ملایکه را مرایای
صفات علیات میدانند لهذا عصمت خاصیت انها است و دیگران باین دولت مشرف نیستند

بلکه آنها عکوس ظلال صفات اند که عبارت اند از اضداد صفات که در مرتبهٔ علم موجود اند
و بجهت تقابل ضدیت بانوار صفات منور شده اند آن ظلال مرائیات و مبادی تعینات
ممکنات اند در خارج حقیقی نزد حضرت مجدد و سواء ذات و صفات ثمانیه هیچ چیز موجود نیست لیکن
در خارجی که ظل خارج حقیقی ست حق تعالی عکوس ظلال را بوجود ظلی موجود ساخته و منشاء
احکام و آثار بقدرت کامله خود گردانیده درین صورت همه اوست گفتن محض خطاست همه
از وست باید گفت و چون عالم عکوس ظلال اند و ظلال عکوس صفات اند و صفات عکوس
شیونات و شیونات مندمج در ذات ذات حق تعالی از ذات ممکن بممکن قریب ترست
و هم از صفات که حضرت مجدد رضی فرموده اند که هر چند احد المتغایرین از متغایر ثانی اقرب نمیتواند
شد و عقل اقربیت بین المتغایر تصور نمیتواند کرد لیکن بنظر کشفی ظاهر میشود که اصل نسبت بظل
از ذات ظل قریب ترست و اصل الاصل نسبت بظل از نفس ظل و از اصل و قریب ترست
و هکذا اصل اصل الاصل اقرب ست نسبت بظل و از اصل و و اصل اصل او و اگر خواهی که مدعی را
معقول سازی میتوان ساخت باین تقریر که برای حمل ایجابی وجود موضوع شرط ست پس در
وقت عدم موضوع حمل اول هم صحیح نیست و سلب بسیط صحیح ست در وقت انعدام زید زید زید
صادق نیست و زید لیس بزید صادق ست پس اول باید که زید را از علت خود نسبتی بهم رسد
که منشاء وجود او باشد بعده زید زید گفتن صادق آید پس نسبت ممکن بعلت او مقدم ست
بر حمل ذات وی بر وی پس علت اقرب باشد از ذات و این همه تقریرات برای اطمینان
قلب متشکک ست و اگر نه کریمه نحن اقرب الیه من حبل الورید برای ایمان بالغیب کافیست
آری برادر با وجود اقربیت واجب نسبت بممکن از ذات او ممکن از واجب بعید گشته و حجاب میان
واجب و ممکن غفلت ست از واجب و تعلق علم ممکن بغیر واجب خواه علم حصولی باشد که بغیر عالم تعلق
دارد یا علم حضوری که بذات او تعلق دارد شاید که قول رسول الله صلی الله علیه
وسلم حجابه النور کنایه باشد از علم که علم بنور تعبیر میکنند و قوله صلی الله علیه وسلم

ان الله تعالی سبعون الف حجاب من نور وظلمة کنایه باشد از هر دو نوع. حجاب که حجاب
غفلت ظلمانی ست و حجاب علم حجاب نورانی و شاید حجب عبارت از دایرهٔ ظلال باشد
که ظلال اسم الهادی نورانی و ظلال اسم المضل ظلمانی باشد. حق تعالی انبیا را فرستاد
و اولیا را نائب شان گماشت تا حجب از میان بر دارند و آتش محبت در دلهای سالکان
افروزند بیت عشق آن شعله است کان چون بر فروخت ۞ هر چه جز معشوق بود کلی بسوخت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المرء مع من احب و چون معیت بیچون ست و بنده را
باعلا اقرب بهم رسد و این قرب که وسعت و مراتب غیر متناهی دارد و لا یزال عبدی یتقرب
الی بالنوافل ازان خبر میدهد پس هرگاه بنده را اقرب بیچون بهم رسد ظلال او را در عالم مثال
بصورت دایره ظاهر شود و خود را در عالم مثال بیند که بفوق سیر میکند تا بحدیکه به انتهای ظلال
رسیده خود را در اصل بدان دایره بیند متلون بلون ظلال پس مضمحل و فانی در آن
و باقی ببقای آن بیند و همچنین بیند خود را که سیر میکند در اصول آن تا انتهای دایره ظلال
بقدر حوصله خود و ما کتب له و اگر نه آن دایره فی نفسها بلکه هیچ دایره نهایت ندارد شعر
حسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان ۞ بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی ۞ فنای
قلب و روح و سر و خفی و اخفی در ظلال اسما و صفات الهی درین جا دست میدهد مگر اخفی را
بالاتر هم سیرانی ست پس ترقی دایره ظلال که مبادی تعینات ممکنات ست غیر انبیا و ملائکه
سیر در اصول آن که اسما و صفات اند واقع میشود که مبادی تعینات انبیاست علیهم السلام و
وصول بدان بالاصالة مختص بانبیاست علیهم السلام و دیگران را حاصل نمیشود مگر بوراثت و طفیل و تبعیت
این اسما و صفات که مبادی تعینات انبیا اند بحسب ظهور و بحسب بطون و مظهر و بطون آن نیست که اسما و صفات او
اعتباریست یکی قیام بذات آن و قیمت از البطون میگویند پیش و هم باعتبار مصدریة آثار و حیثیت سببیت ممکنات است آن را بظهور
و از ظهور میگویند پس اسما و صفات باعتبار ظهور مبادی تعینات انبیا اند و وصول بدان مقام ولایت کبری و ولایت انبیا
تام دارد و فنای نفس درین موطن میسر میشود چنانچه وصول بمرتبه ظلال ولایت صغری و ولایت اولیا

نام دارد و اسما و صفات باعتبار بطون مبادی تعینات ملائکه اند و وصول بدان ولایت علیا و ولایت ملاء اعلی نام دارد و بعد طی این هر دو مقام وصول بذات بحت ست و وصول بدان مقام بالاصالة تعلق دارد بمنصب نبوت انبیاء کرام ست و حصول آن مقام بتفضیل انبیا بر از ملائکه اکثر ند و ولایت ملائکه فوق ولایت انبیاست و کمل تابعین از امتان بهم بتبعیت انبیا بدان درجه واصل میشوند ثلة من الاولین وقلیل من الآخرین کما ان این مقام ست ارباب کمالات ولایت اصحاب الیمین اند ثلة من الاولین و ثلة من الآخرین و ارباب کمالات نبوت مقربین اند ثلة من الاولین یعنی من الانبیاء وقلیل من الآخرین یعنی من امة محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم وهم الصحابة وکثیر من التابعین وجماعة من اتباع التابعین وجماعة فی آخر الدهر بعد تجدید الدین بعد الف سنة من الهجرة در کمالات نبوت تجلی ذاتی دائمی ست بی پرده اسما و صفات و کمالات رسالت و کمالات اولو العزم موجی ست از دریای کمالات نبوت این هر سه دائره باهم شکل یک دائره ست مثل مرکز و محیط نوعی باهم تفاوت در مرتبه دارند که بر اولی الابصار ظاهر میشود بعد کمالات ثلثه آنچه از مکتوبات قدسی آیات حضرت مجدد رض و حضرت ایشان عروة الوثقی و از رساله شواهد التجرید حضرت دلیل الله الصمد عبد الاحد رض ظاهر میشود و هم در مقام سلوک از جناب حضرت ایشان شهید رض استفاده نموده شد دو راه پیش می آید در تقدیم و تاخیر تسلیک آن هر دو راه پیران مناسب مصلحت اختیار میفرمایند یکی راه حقیقت کعبه ربانی که از اسرار و قات عظمت کبریا و نور صرف بیچون تعبیر میفرمایند بالاتر ازان حقیقت قرآنیست که ازان ابتدا وسعت بیچون تعبیر فرموده اند و بالاتر از آن مقام معبودیت صرفه گفته اند و گفته اند که آنجا سیر را گنجایش نیست آنجا فقط سیر نظری ست اگر سیر شود و حصر قدم بلا بودی اگر انعم نمودی و سیر قدم گاه تا حقیقت صلوة ست که منتهای مقام عابدیت ست میفرمایند قف یا محمد فان الله یصلی اشاره بدانست که فوق حقیقت صلوة جولانگاه نیست آن صلوة ست که از حضرت معبودیت اعلی مرتبه تنزیه صرف صادر میشود در راه دوم بعد کمالات ثلثه

دائرہ محبت ست کہ خلت محیط آن دائرہ است و اسبد التعین ابراہیم ست علیہ السلام
انرا ولایت ابراہیمی گویند مرکز آن محبت ست چون بدان مرکز رسیدہ میشود آن مرکز دائرہ
ظاہر می شود کہ محیط ان صرف محبت ست کہ مبدا التعین موسی کلیم اللہ ست علیہ السلام آنرا
ولایت موسوی گویند و مرکز آن محبوبیت ست چون بدان مرکز رسیدہ میشود آن مرکز ہم
دایرہ ظاہر میشود کہ محیط آن محبوبیت ممتزجہ است کہ انرا حقیقت محمدی و ولایت محمدی گویند
و آن مربی و مبدا التعین حبی سرور انبیاست صلی اللہ علیہ وسلم باعتبار نام پاک محمد
و مرکز آن محبوبیت صرف ست کہ انرا حقیقت و ولایت احمدی گویند و مبدا التعین حبی آن
سروریست باعتبار نام پاک احمد صلی اللہ علیہ وسلم و ہمین دائرہ محبت را چون با جمال بی
ملاحظہ خلت و محبت و محبوبیت صوفی متوجہ میشود سیر در تعین حبی کردہ باشد و سیر در تعین
وجودی ہم درین اثنا واقع میشود و بالاتر ازین مقامات مبادی حقایق تعینات انبیا مقام
لاتعین ست کہ انجا سیر قدمی را گنجایش نیست اگر سیر شود سیر نظری میسر شود و آن از خصایص تعین
سرور حبیب است صلی اللہ علیہ وسلم لی مع اللہ وقت لا یسعنی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل
اشارت بہمین مقام گفتہ اند و بعضی صاحب ولتان ریش خواران سرور را ابراہیم خلیل علیہ السلام
ازین خوان نعمت او بس عطا گشتہ بیت اگر باد شہ بر در پیرزن بیاید تو ای خواجہ سبلت مکن
عظمت سرور انبیا ازینجا ظاہر میشود کہ ریش خواران او ماین دولت مشرف میشوند حقیقت
صوم در پہلوی حقیقت قرآن و دائرہ سیف قاطع در پہلوی ولایت کبری فرمودہ اند ظاہرا
سیف قاطع موہبت از اسماء و صفات از قبیل ولایت کبری یعنی انما انا نتم انما جاحت سیف انام
او سیف قاطع شد واللہ اعلم درینجا دو شبہ بخاطر می خلد کہ حل آن از مکاتیب حضرات بیت
نیامدہ شبہ اول آنکہ حضرت مجدد رض را و را ابتدای حقیقت محمدی صفت العلم ظاہر شدہ چنانچہ
در مکتوبات طریقہ و غیر آن بیان فرمودہ اند لیکن شان العلم ظاہر شدہ بستر حقیقت جامعہ
ظاہر شدہ وجہ تطبیق درین مکشوفات چنان فرمودہ اند کہ تام باشد کہ قبل شی بعد وجہ تسلسل

ف ولایت ابراہیمی و ولایت موسوی

ف تعین حبی و تعین وجودی

ف ولایت محمدی و ولایت احمدی

ف حقیقت صوم

ظاهر میشود و پس‌تر چون باصل سیر رسند آنگاه واضح میشود که آنچه پیش ازین ظاهر شده بود ظل بود
اصل نیست و لهذا صفت العلم را در ابتدا حقیقت محمدی گفته بودم چون بشان العلم که مربی
صفة العلم است رسیدم دریافت شد که حقیقت محمدی اینست پس‌تر چون بشان جامعه رسیدم
که شان العلم جزویست از اجزای او دریافت شد که حقیقة الحقایق تعین اول و حقیقت محمدی
همین است در آخر مکشوفات ظاهر شده که تعین اول تعین وجودیست و پس‌تر از آن ظاهر شده که تعین
اول تعین حبی است و شاهد این معنی فرموده اند حدیث قدسی کنت کنزا مخفیا
فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق ازین حدیث مستفاد میشود که اول حب سر بر زده
که باعث ظهور جمیع اشیا گشته و ولایت ابراهیمی و موسوی و محمدی و احمدی در دایره حب تفصیل
صد بیان فرموده اند پس ازینجا لازم می آید که شان العلم جامعه ظل تعین حبی باشد که مسابق
بصورت اصل خود را نموده بود و این وانیا شد که صفة العلم از صفات حقیقیه است و شان العلم
عین ذات است بتغایر اعتباری و صفة الحب از صفات اضافیه محالست که اصل شان العلم یا صفة العلم
باشد و شبهه دوم آنست که کمالات نبوت عبارت است از تجلی ذات بحت بی پرده اسماء و
و صفات بعد قطع مراحل سیر در ولایت کبری و علیا که سیر در صفاتست و اصول آن و اصول
اصول آن و شیونات و اعتبارات من حیث الظهور و البطون پس بعد قطع مراحل صفات و استعداد
تجلی ذات بحت بی پرده اسماء و صفات ترقی ازان مقام چه معنی دارد و پس از العباد آن حقیقت
کعبه عبارت از سرادقات عظمت و کبریاست و این اضافت بیانیه است یعنی عظمت و کبریا
که سرادقات ذات اند سوال عظمت و کبریا از صفات اند که مصدر اسم العظیم و اسم الکبیر اند اطلاق
سرادقات بران از چه راه است جواب در حدیث قدسی آمده الکبریاء ردائی والعظمة
ازاری فمن نازعنی فیما احطه فی ناری ازار و ردا چنانچه ساتر بدن ها میباشند
همچنین صفت عظمت و کبریاء الهی مانع اند از ظهور و درک ابعاد احدیت قال لا تدرکه الابصار
لهذا اطلاق سرادقات صحیح گشته اند هم بر اصل سخن که حقیقت کعبه صفت عظمت و کبریاست

و حقیقت قرآن و صلوٰة و وحدت بیچون ست که مصدر اسم الواسع ست و آن نیز صفت ست و حقیقت
صوم عبارت از صفات سلبیت که صمد لا یاکل و لا یشرب و لا یلد و لا یولد
و لم یکن له کفوا احد و محبت و محبوبیت هم از صفات اند بلکه از صفات اضافیه تفوق
آن از مرتبه کمالات نبوت که تجلی ذات بحت ست چه معنی دارد و دیگر صوفی در انجا التجا رجوع قهقری
میکنند و این شبه ثانی بجناب ایشان عرض کرده بودم ارشاد فرمودند که فی الواقع حقیقت
محمدی و حقیقت احمدی از دائره صفات از ولایت کبری لیکن شاید که حصول بعضی تفاصیل
موقوف بود به تحصیل کمالات نبوت لهذا حصول این ولایت بعد حصول کمالات باشد لیکن
در حل این هر دو شبه آنچه بخاطر فقیر گذشته و آنرا بخدمت حضرت ایشان شبهه هم عرض کرده
بودم و جناب حضرت صاحب ایشان از استماع شنیده تسلیم فرمودند و گفتند که شاید صحیح باشد و آن
انست که ذات حق سبحانه تعالی در خارج موجود ست و صفات ثمانیه او تعالی نیز در خارج موجود
اند و دیگر صفات ثبوتیه و سلبیه و اضافیه هم در خارج موجود اند بدین طور که منشاء انتزاع انها در
خارج موجود ست چنانچه گفته شود که در موطنی که زید موجود ست دران موطن ابوت زید عمرو را
هم موجود ست بدین معنی که منشاء انتزاع آن در آن موطن موجود ست یعنی عقلی محض نیست اگر
فرض کرده شود که تعقل و عاقل در جهان نباشد زید را با عمرو نسبتی ست که اگر عاقل موجود شود
حکم کنند بابوت پسر عمرو را حاصل آنکه ذات و صفات حق سبحانه تعالی در خارج موجود اند سوای
ایشان هیچ چیز در آن موطن موجود نیست پس علم حق سبحانه بذات او و صفات او اجمالا و
تفصیلا متعلق شده پس در مرتبه علم هم ذات حق تعالی موجود ست و هم صفات حقیقیه و
صفات دیگر ثبوتیه و سلبیه و اضافیه و نقائص صفات هم در مرتبه علم موجود اند و از ان دائره ظلال ناشی
گشته و از دائره ظلال دائره امکان در مرتبه علم پیدا آمده و در خارج ظلی بوجود ظلی نمودار گشته
و ازین کثرت در وحدت حقیقی که در خارج ست خلل راه نیافته ازین تقریر ظاهر گشته که ممکنات
سوای مرتبه علم وجود ظلی و وهمی در خارج حقیقی گنجایش نیست ذات و صفات الهی او در موطنست

بکی موطن خارج حقیقی و دوم مرتبهٔ علم واجبی دیگر باید دانست که سیر و سلوک صوفی مکانی
نیست که از حضیض باوج میرود و نه انقلاب ماهیت ست که ممکن واجب شود که این محال
بلکه عبارت ست از آن که بجذب انبیا و اولیا نسبتی بهم میرسد که بدان محبت بحکم
بنده را با ظلال اسما و صفات ذات واجب معیتی بیچون حاصل میشود و ترقی در آن معیت در
عالم مثال بصورت سیر مکانی متمثل میشود و کمال آن معیت بصورت وصول و اضمحلال و فنا دیده میشود
و بیچون بصورت چون بنظر کشفی دیده میشود چنانچه یوسف علیه السلام بقرات و سنابل را بسنین قحط
تعبیر فرموده بود و رسول کریم صلی الله علیه وسلم حمی مدینه را بصورت زن سیاه فام دیده و غیره
بیچون در عالم مثال بصورت چون دیده میشود اکنون باید دانست که دایرهٔ ظلال که از ولایت
صغری میگویند از وجود نیست مگر در مرتبهٔ علم واجبی اول صوفی بدان اصل میشود و لهذا اصل و
در دایرهٔ صفات که از ولایت کبری و علیا و سیف قاطع خوانند آن عبارتست از صفات
واجبی که در مرتبهٔ علم او تعالی موجود اند نه آن صفات که در خارج موجود اند و کمالات نبوت و
رسالت و اولی العزم عبارتست از تجلیات ذات بی پردهٔ صفات لیکن آن ذات که در مرتبهٔ
علم موجود ست نه در خارج اول صوفی را معیت با ظلال بهم میرسد پستر با صفات که در مرتبهٔ علم موجود اند
پستر با ذات بحت که هم در مرتبهٔ علم موجود ست و آن منصب انبیاست چون از آنجا صوفی بطفیل پیغمبر علیه
والسلام ترقی کند او را معیتی بهم میرسد با صفات اضافیهٔ او تعالی که در خارج موجود اند از آنجاست تعین وجودی
و تعین حبی و خلت و محبوبیت که صفات انبیا اند و از آنجاست سرادقات عظمت و کبریا و وسعت بیچون
که حقیقت کعبه و قرآن و صلوة و صفات سلبیه که حقیقت صیام اند لیکن با معبودیت صرف که آنهم
از دایرهٔ صفاتست کمال معیت بهم نتوان رسید للمنافاة بین العابدیة والمعبودیة اما نسبت مقابله
عابدیت و معبودیت معیتی بهم میرسد که از اسیر نظری توان گفت و بالاتر از مقام صفات اضافیه
و سلبیه که در خارج موجود اند مرتبهٔ صفات حقیقیه است که آن تشبیه بذات او تعالی لا عین ولا غیرست
و بالاتر از آن مرتبهٔ ذاتست که در خارج موجود ست و این مرتبهٔ ذات و صفات که در خارج موجود ست

از مرتبهٔ لاتعین گویند تا اینجا هیچکس را جولانگاه نیست که معیت فرع محبت است و محبت فرع معرفت
و واجب برتر است از انکه علم مخلوق بوی تعلق گیرد سبحان من لا یعلم ما هو الا هو مگر سیر
پیغمبران صلی الله علیه وسلم و بعضی اولیا خواران در اسیر نظری در آن مقام است استوی آمده
محمد بالافق الاعلی اعنی اعلی شواهق الامکان ثم دنی الجبار ذو القوة فتدلی فکان قاب قوسین
او ادنی انکارم که هنگام سیر نظری صفات حقیقیه قاب قوسین و هنگام سیر نظری ذات
مقام او ادنی است چرا که در مقام نظر بذات مطور قوس وجوبی است لاغیر و در مقام نظر بصفات بوی
از مکان باقیست لاحتیاج الصفات الی الذات من غیر عکس باین تقریر شبهه متحمل مشو که رجوع
سوفی قهقری لازم می آید و فرعیت شان العلم و شان الجامع از تعین حبی نیز درست می آید که آن
شان العلم و شان جامع در مرتبه علم متحقق است و تحقق آن در مرتبه علم فرع حب است که در خارج موجود
کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف بران شاهد است الله اعلم اصل قلب دایره ظلال است و اصل
آن ظل که مربی قلب است در مقام صفات است مربی آدم است چون فنا قلب در اصل وصول آن صوفی را
حاصل شود آن صوفی صاحب ولایت آدم علیه السلام باشد و چون روح هم در اصل خود فانی شود
در اصل روح تحقیق ابراهیم و نوح علیهما السلام است از زمان صوفی را صاحب دو ولایت است پیدا
آدمی و ولایت نوحی و ابراهیمی و چون سر هم در اصل خود فانی شود که تحقیق موسی است علیه
السلام صاحب ولایت موسوی هم باشد و چون خفی هم در اصل خود فانی شود که تحقیق عیسی است
علیه السلام صاحب ولایت چهارگانه شود و ولایت عیسوی هم او را باشد و چون اخفی هم در اصل خود فانی
شود آن صوفی صاحب ولایت پنجگانه باشد اخفی زیر قدم آنحضرت است اصل اخفی تحقیق او است علیه
الصلوة و السلام ضمنیت مقامات سلوک نیست بلکه ضمنیت عبارت است از آنکه یکی در ضمن دیگری
باشد پس هر جا لیکه متضمن بر وزن فاعل را اسم رسد بی اختیار متضمن بر وزن مفعول بران شریک باشد
چنانچه ماهی کلان ماهی خورد را در شکم گیرد هر جا که ماهی کلان سیر کند ماهی خورد هم بی اختیار در آن سیر
شریک باشد پس ضمنیت یک ولی گردن دیگر را دست دهد از ضمنیت صغری گویند و هر کرا ضمنیت

با رسول اکرم دست داده او را ضمنیت کبری گویند ابو بکر رضی الله عنه را ضمنیت کبری بود و لهذا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ما صب الله فی صدری الا صببته فی صدر ابی بکر و رسول فرمود که من و ابو بکر دو سواریم در مسابقت اسپ من سبقت کرده حضرت شیخ محمد عابد ضمنیت کبری داشتند و حضرت شیخ مرزا صاحب رضی الله عنه را ضمنیت شیخ و بشارت داده بودند بضمنیت کبری لیکن چون آنحضرت ضمنیت کبری داشتند و ایشان شهید در ضمن ایشان بودند ضمنیت کبری را بتوسط لازم می اید و ایشان شهید این عاصی را بضمنیت خود بشارت داده بودند والله اعلم بحقیقة الحال والمسئول منه حسن العاقبة ـــ

مکتوب سوم نیز بشاه غلام علی صاحب در حل اشکال وارده بر بعض مقام طریق و بیان سکوت وجد

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد واله واصحابه اجمعین حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات طریقه پیغمبر یا نصف سافل این دائره یعنی ولایت کبری متضمن اسماء و صفات زائده است و نصف عالی آن مشتمل بر شیون و اعتبارات ذاتیه بعد ازان اگر محض فضل الهی از مقام صفات و شیونات ترقی واقع شود سیر در دائره اصول انها خواهد بود و از گذشت این دائره اصول آن اصول است و بعد از طی آن دائره قوسی ظاهر خواهد شد و ازان دائره غیر از قوسی ظاهر نشد. این اصول سه گانه اسما و صفات که مذکور شد اعتبارات اند در حضرت ذات که مبادی صفات شیونات گشته اند همه تفصیل اسم الظاهر بود و لهذا یک بازوی ظلیت انست و اسم الباطن هنوز در پیش سیر در اسم الظاهر سیر در صفات است بی آنکه در ضمن آن ذات ملحوظ گردد و سیر در اسم الباطن نیز هر چند در اسما و صفات است اما در ضمن آنها ذات ملحوظ است و صفة العلم ذات اصلا ملحوظ نیست و در اسم العلیم ملحوظ ذات است در پس پرده صفت نیز اگر علم ذاتیست که مراد از علم است فالسیر فی العلم سیر فی الاسم الظاهر والسیر فی العلیم سیر فی الاسم الباطن وقس علی هذا سائر الصفات و این اسما و صفات که باسم الباطن تعلق دارند ابتداء این ولایت علیاست و ولایت ملا اعلی و فرقیکه در میان علم و علیم و میان اسم الظاهر و اسم الباطن نموده اند اندک خیال نکنی حکم قطره دارد نسبت

بدریای محیط درگفت نزدیک است و حصول وی در اثنای این سیر واقع شود دید که گویا پای هم مرا
واز بسیاری رفتن مانده شده ام بعد طی مسافت بسیار فنای شهری ظاهر شد و بعد دخول شهر
ظاهر شد که این شهر از تعین اول است که جامع جمیع مراتب اسما و صفات و شیون و اعتبارات است و نیز
جامع است مراتب اصول این مراتب را و اصول انهار او منتهای اعتبارات ذاتیه است در ان مقام ملاحظه
نموده آمد که آیا این تعین اول حقیقت محمدی است یا نه معلوم شد که حقیقت محمدی بمناسبت
که بالا ذکر یافته در ان ظل این تعین اول است و سیر که فوق آن شهر واقع شود شروع از کمالات نبوت
خواهد بود و این عبارت از مکتوب طریقه دویست و ششم از جلد اول انتخاب است ازین کلام عزیز
الکلام مستفاد میشود که کمالات نبوت عبارت از تجلی ذات بحت است چراکه اگر صفتی از صفات
زائده اند پس باعتبار وجودها لانفسها در نصف سافل دائره اولی از ولایت کبری است و اگر از صفات
غیر زائده اند که امتیاز خارجی از ذات ندارند و آن صفات را شیون و اعتبارات گویند در نصف عالی دائره اولی
از ولایت کبری است صفات اضافی و صفات فعلی و صفات حقیقیه ثمانیه که حیات و علم و قدرت
و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین اند این همه داخل صفات زائده است و اصول اینهمه در دائره ثانی
و اصول اصول آن در دائره ثالث و اصول اینهمه در قوس اند و آنهمه صفات باعتبار وجودها للذات
المقدسه در دائره ولایت علیاست بلکه ذات که در پیچ و هیچ صفتی از صفات نیست هم در ولایت
علیاست چنانچه شرح آن در تفرقة العلم والعلیم بالا گذشته پس باقی نماند برای تفوق این مقام
مگر در مرتبه ذات بحت پس در کمالات نبوت تجلی ذات بحت است لاغیر پس حقیق فوق کمالات
نبوت و رسالت و اولی العزم حقیقت کعبه که عبارت از سرادقات عظمت و کبریاست و حقیقت قرآن
و حقیقت صلوة که وسعت ذات بیچون است و معبودیت صرفه و خلت و محبت و محبوبیت و تعین وجودی
گفته اند و اینهمه داخل صفات اند بلکه از صفات زائده بلکه از صفات اضافیه غیر حقیقیه که پایان تر
از صفات حقیقیه اند چراکه صفات حقیقیه او از هشت صفت مذکوره کسی نگفته بلکه صفت تکوین صفت هشتم
ست نزد اشعری از صفات نیست صفات حقیقیه نزد او هفت است پس البته سعی تشعری لازم

می آید و حل اشکال منحصر در همین ست که صفات که بعد از کمالات نبوت حصول آن میسر میشود و غیر آن
صفات اند که در ولایت کبری و علیا گذشته لیکن استغراق و شمول صفات که در دائره اولی از
ولایت کبری و علیا مذکور شده و استغراق اصول آن و اصول اصول آن و اصول اصول اصول آن
از این احتمال را بامیکند و آنچه آن مهربان از طرف خود در حل آن نوشته اند که سعت و محبت دو قسم
یکی اضافی دوم ذاتی و همچنین محبت او تعالی یکی بذات تعلق دارد دوم بغیر و همچنین محبوبیت این تقریر
هیچ فائده نمیکند چرا که همه اقسام صفات داخل دائره اولی از ولایت کبری اند و اصول آن تا سه مرتبه
دیگر در سه دائره دیگر از ولایت کبری اند و لیس وراء المجموع شیٔ و نیز آنچه تقریر حضرت رفیع الدین در تقسیم
صفات نوشته اند آنهم حل اشکال نمیکند این تقسیم صحیح ست که صفات دو قسم ست یکی ذاتی و اقسام چهار که خارج
از ذات اند دوم گنجایش زیادتی ندارند لیکن قسم اول را سه مرتبه گفته اند یکی مرتبه وجودها لانفسها
دوم مرتبه وجودها للذات المقدسه سوم مرتبه اندراج آنها در ذات این تقسیم صحیح نیست چرا که صفات
زائده را اندراج در ذات چه معنی دارد که منافی زیادتی ست پس صفات زائده را دو مرتبه ست وجودها
لانفسها و وجودها للذات المقدسه و اندراج در ذات خاصه قسم ثانی ست که زائده بر ذات نیست و جمیع
اقسام صفات خواه زائده اند بر ذات یا زائده نیستند بر ذات بلکه عین ذات اند و مسمی بشیونات اند همه
در دائره اولی ست از ولایت کبری من حیث وجودها لانفسها و در دائره علیا ست من حیث وجودها
للذات المقدسه پس از تقریر حضرت مجدد رضی الله عنه که بالا مذکور شد هیچ صفتی خارج از ولایت
باقی نماند مشفق من در ضمن نوشتن این خط در جواب خط آن مهربان فقیر بهمین تقریب کنز الهدایه
مطالعه کرد و از ان معلوم شد که سابق همین اعتراض اصحاب حضرت ایشان عروة الوثقی در جناب
ایشان معروض داشته اند و دو مکتوب آنجناب در جواب این صادر شده یکی آنکه نوشته بودند که چون
معامله کمالات نبوت بذات بحت تعلق داشته باشد ترقی حقیقت کعبه و حقیقت قرآنی برای آن
چه صورت دارد محمد و ما از کجا معلوم میشود که کمالات نبوت بذات بحت تعلق دارد از فقیر
که نقل کرده اند فقیر هرگز نگفته است و در کلام حضرات ایشان هم قدس الله سره الاقدس معلوم نمیشود

آری کمالات نبوت بعد از حصول ولایت سه‌گانه است و پس عبور از اسما و صفات و شیون و اعتبارات
و تنزیهات و تقدیسات است و بعد از ترقی از اسم الظاهر و اسم الباطن است که در مکتوب بیان طریقه
به تفصیل مذکور است لیکن در ذات بحت بودن آن سخن است چگونه این معامله بذات صرف متعلق باشد
و حال آنکه حضرت ایشان در همان مکتوب حقیقت کعبه که عبارت از سرادقات عظمت است فوق
کمالات نبوت نوشته اند و ایضا در همان مکتوب مرتبه ذاتیه را فوق این کمالات ثابت کرده اند
انجا که نگارش فرموده اند که ذات الله را این وجود و عدم است و دیگر مکتوب آنجناب باین عبارت
صادر شد **سوال** مرتبه کمالات نبوت فوق مرتبه اسما و صفات و شیون و اعتبارات است پس تفوق حقیقت
کعبه و امثال آن که اعتبار مسجودیت و جز آن در آن ملحوظ است بر کمالات نبوت بچه معنی است جواب
این نوشتن تفصیل میخواهد اینقدر بدانند که مرتبه کمالات نبوت فوق آن اسما و صفات و شیون و اعتباراتست را
که در ولایت کبری و علیا ثابت اند **مشفق من** این دو مکتوب جناب عروة الوثقی رضی الله عنه
و عن اسلافه و اخلافه نیز حل مشکل نمیشود چرا که بعد انقراض جمیع اسما و صفات و بعد تمام شیون و اعتبارات
ذاتیه که همان ذات است بلا ملاحظه سبحانیت صفات و بعد ترقی از تنزیهات و تقدیسات نیست مگر مرتبه ذات بحت
و آن کمالات نبوت است پس نفی کردن ذات بحت از آن مرتبه علیه همین محل اشکال است و مغایرت
اعتبار مسجودیت و محبت و محبوبیت و وسعت بیچون و مانند آن از اعتبارات و شیونات که سابق در ولایت
کبری و علیا پیش از کمالات نبوت گذشته چگونه صورت بندد بهر حال جوابی که از نیهمه اشکالات تقصی بخشد
فقیر بدان ملهم شده خواه از الهام غیبی باشد یا نتیجه قوت فکری آن همانست که بخدمت سامی معروض
داشته بودم اگر آن حق و صواب است فمن الله سبحانه بفضله و احسانه و اگر خطا است فمن نفسی المظلمة المدلهمة
الخاطیة اعتقاد کردن صاحبان بران واجب نیست و فقیر مدعی کمال نیست مجادله و مکابره منظور نیست حاشا
و کلا و آنچه شاهد این از کلام حضرت مجدد طلبیده بودند اگر شاهد این در کلام آنحضرت اعلی منزل نبود من
این جواب را نسبت بخود نمیکردم حکایت از کلام آنحضرت رضی الله عنه می نمودم **مهربان من** صورت
انجا و موطن تغایر در میان شیون و اعتبارات مقدسه از کمالات نبوت و متاخره صورت الهی است

وباین تقریر که صفات و شیونات و اعتبارات که در مرتبهٔ علم تقرر دارند در ولایت متجلی میشوند و ذات بحت که
هم در مرتبهٔ حضرت علم تقرر دارد در کمالات نبوت متجلی میشود اگر گفته شود که کمالات نبوت بذات بحت تعلق
دارد وانیهم صحیح است و اگر نفی کرده شود گفته شود که بذات بحت تعلق ندارد و در ذات بحت بودن آن
سخن است چنانچه حضرت عروة الوثقی و حضرت مجدد رضی الله عنهما فرموده اند که ازین ماجرا در توهم نیفتی که
عنقا در شکار آمد و سیمرغ بدام افتاد و هو سبحانه بعد وراء الوراء ثم وراء الوراء ثم وراء الوراء ذات الله
وراء وجود و عدم است انیهم درست می نشیند که در کمالات نبوت فی الحقیقت ذات بحت نیست بلکه حصه
صفت العلم است که بذات بحت تعلق گرفته و ازان حاکی است و بعد حصول کمالات نبوت سیرے که
واقع میشود در مراتب صفات خارجیه واقع میشود بلکه در صفات اضافیه خارجیه مثل وسعت و محبت و محبوبیت
و تعین وجودی حبی و مانند آن و صفات ثمانیه حقیقیه خارجیه داخل دائره لاتعین اند انجا سیر قدمی را گنجایش نیست
اگر میسر شود سیر نظری میسر شود و ذات بحت هنوز وراء الوراء است که وراء وجود و عدم است
و وجود و وجوب هرچند از صفات کمال اند لیکن ذات او سبحانه وراء انیهمه است العجز عن الادراک ادراکها
ادراک لاغیر انچه حضرت مجدد رضی الله عنه میفرمایند که در رائیت نه باعتبار تحجب است که حجب
بتمامها مرتفع گشته بلکه باعتبار ثبوت عظمت و کبریاست معنی این عبارت در عقل ناقص چنان
میگذرد که حق تعالی از بنده اقرب من حبل الورید است و حجابها در میانست از دو جنس است که
رسول میفرماید صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی سبعون الف حجابا من نور و ظلمة حجابهای
ظلمانی حجاب غفلت است که ناشی است از کدورت لطائف عشرهٔ انسانی و حجب نورانی عظمت و
کبریاء اوست تعالی و تقدس و چون لطائف عشره را بسبع لطائف راجع میکنند پنجگانه عالم امر و قالب و
نفس پس ده هزار حجاب حصهٔ هر لطیفه از لطائف سبعه است فناء نفس در ولایت کبری و فناء لطائف
عالم امر در ولایت صغری و کمال آن در دائره اولی از ولایت کبری و فناء نفس در ولایت کبری
و کمال آن در مقام کمالات نبوت و طهارت عناصر ثلثه در ولایت علیا و معامله خاک بکمالات
نبوت تعلق دارد و چون سالک تا بانجا رسد تمام حجب ظلمانی مرتفع گشته پس باقی نماند مگر اوقات

عظمت و جلال و ردای کبریا حضرت مجدد رضی الله عنه میفرمایند بعضی از کمل مردان باشند که درون
سرا وقات عظمت و کبریا بطفیل انبیا علیهم السلام ایشان را جا دهند فحول منهم باعول منهم ای فرزند
این معامله مخصوص هیئت وحدانی انسانی ست که از مجموع عالم خلق و عالم امر ناشی گشته مع ذلک
درین موطن سر رئیس عنصر خاک ست متشقق من از سیر آفاقی و سیر انفسی و جذبه و سلوک و خصوصیت
جذبه نقشبندیه و مجذوب سالک و سالک مجذوب استفسار نموده بودند مشفقا چون انسان
مرکب از لطائف عالم امر و عالم خلق ست و هر یک از ان بسبب کدورت از مولای خود
باوجود اقربیت بعید و مهجور گشته چون رحمت الٰهی تقاضا کرده که آنها را ازین ورطه بیرون کشد
واین عوارض کدورت از آنها دور ساز د لهذا انبیا را فرستاد که مربیات شان و صفات
الٰهی اند که داغ ظلمت و کدورت بد این شان نتواند رسید چنانچه کسیکه آفتاب محاذی و مربی
او باشد ظلمت در مقابله آفتاب چه یارا لهذا انبیا بدو وجه ازاله کدورات انسانی کردند یکی آنکه
اعمال صالحه آموختند چون اعمال بیشتر بجوارح و عناصر تعلق دارند لهذا از اتیان اعمال صالحه
تصفیه نفس و عناصر دست میدهد این را سلوک میگویند که سعی بنده دران دخل دارد دوم آنکه انبیا
مربای صفات اند لهذا در ذات ایشان حق تعالی تاثیری داده ست که از محبت و مصاحبت ایشان
بی اختیار از لطائف محبان و مصاحبان شان کدورات و حجب برطرف میشوند چنانچه در مقابله
آفتاب بی اختیار حرارت و نور دست میدهد و چون کدورات حجب برطرف میشوند وصول بیچون دست دهد
این را جذب میگویند باز صحابه کرام چون بکمالات ظاهری و باطنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم بهره ور شدند
در رنگ پیغمبر برآمدند و در هدایت خلق نیابت آن سرور صلی الله علیه وسلم نمودند و از صحابه این
علوم و انوار قرنا بعد قرن باشان بوسائط میرسد پس سلوک عبارتست از اتیان ریاضات موافق
ارشاد پیر کامل مکمل که او را بوسائط از رسول کریم بابواسطه رسیده و این نتیج تزکیه لطائف عالم
امر ست و در طرق صوفیه چشتیه و قادریه و غیرهم سلوک را بر جذب مقدم میکنند و مرید اول به ریاضات
اربعینات و امثال آن و دلالت میفرمایند تاثیر صحبت پیر کامل هم مدد ریاضات شان میباشد و اگر فقط

بیان جذب و سلوک

ریاضت چه کار میکشاید ببرکت شان ریاضات نفس و عناصر مرید را مصفا میکند و مرید طهارت
نفس و عناصر خود را بیرون از خود در عالم مثال مشاهده میکند مثل ستاره یا هلال یا ماه ناقص
یا بدر کامل یا شمس از دیدن انوار پیر مرید را بشارت فنا و تصفیهٔ نفس و عناصر رسیده این سلوک ست
و این سیر را سیر آفاقی میگویند که خارج از خود در آفاق می بیند بعده پیر کامل مکمل توجه بکار او میبرد
که دران مرید را هیچ عمل نمی باید ببرکت توجه او لطائف عالم امر او از حضیض ترقی کرده در اصول
خودها فانی میشوند و تزکیه لطائف عالم امر و فنا هریک ازان در اصول شان دست میدهد این را
سیر انفسی میگویند و این جذبست و مرید که اینچنین تربیت کرده شود او را سالک مجذوب میگویند
و درین سیر جذبی آنچه مرید می بیند از استتاره و ترقی و وصول باصل و فنا همه در لطائف خود در خود
می بیند لهذا این را سیر انفسی میگویند و حضرت خواجه نقشبند رض از جناب الهی طلب کردند که راهی
عطا فرماید که اقرب طرق باشد و البته موصل باشد لهذا حق تعالی حضرت خواجه رضی الله عنه را
بتقدیم جذب بر سلوک الهام فرموده چنانچه حضرت مجدد رضی الله عنه در مکتوب بیان طریقه فرموده
که در طریقه نقشبندیه ابتدا از سیر قلب بوده که از عالم امرست بخلاف سائر طرق مشائخ کرام که شروع
در تزکیه نفس مینمایند و تطهیر قالب میفرمایند و بعد ازان بعالم امر می درآیند و الی ماشاء الله آنجا
عروج می نمایند ازینجاست که نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندراج یافته ست و این
طریقه اقرب طرق گشته چه حصول تزکیه و تطهیر در ضمن این سیر ایشان ابوجه احسن میسر شده است
مسافت کوتاه گشته لاجرم این بزرگواران سیر عالم خلق را قصداً ضایع دانسته اند و بیکار می شمرده اند
بلکه مضر و مانع وصول مطلوب بیقین نموده اند زیرا که سالکان طرق دیگر بتقدیم تزکیه بریاضات
شاقه و مجاهدات شدیده قطع بادیه های صورت عالم خلق نموده چون شروع در سیر عالم امر فرمایند
و در انجذاب قلبی و التذاذ روحی افتند بسا ست که باین انجذاب قناعت کنند و بیچونی آن عالم
از بیچون حقیقی باز دارد و درین مقام سالکی گفته که سی سال روح را خدای پرستیدم بخلاف بزرگان
این طریقه علیه که شروع از مقام جذبه مینمایند و بعد و التذاذ ترقیات میفرمایند التذاذ در حق ایشان

نام سیر آفاقی و انفسی

در رنگ ریاضات و مجاهدات است الی آخر کلامه رضی الله عنه این جماعه را که جذب بر سلوک مقدم میکنند
مجذوب سالک میگویند و بعضی در ضمن جذب سلوک میکنند یعنی مجددیه که اینها جذب و سلوک باهم خلط
کرده اند اینجا حاصل آن عبارت شده که در بیان مقامات طریقه واقع شده که مجددیه باهم خلط کرده اند
والله اعلم چنانچه ذکر نفی و اثبات بحبس نفس و ذکر لسانی نفی و اثبات در مقام ولایات و تلاوت قرآن
و نماز نافله در مقام کمالات در حق اینجماعت سلوک ست حاصل آنکه صوفیان طریقه نقشبندیه مجذوب
سالک اند که جذب که عبارتست از برگماشتن پیر همت خود را بر ترقی مرید مقدم کرده اند بر سلوک که
عبارتست از ریاضات و فائده سلوک غیر از تصفیه عناصر و تزکیه نفس دیگر نیست و در عالم امر سلوک را
تاثیر نیست و صوفیان دیگر طرق سالک مجذوب اند که سلوک مقدم کرده اند بر جذب و فائده جذب ترقی
مرید ست از حضیض امکان تا لطائف عالم امر در اصول خود و فانی شوند و ازان ترقی کرده با اصول آن
اصول اصول آن رسند سیر عالم خلق که بسلوک مربوط ست سیر آفاقیست و سیر عالم امر که بجذب متعلق
سیر انفسی ست سیر صوفی را از حضیض امکان تا دائره ولایت صغری سیر الی الله میگویند و سیر که در دوائر
ولایات ست آنرا سیر فی الله میگویند مادامیکه در عروج ست و چون نزول میکند آنرا سیر من الله بالله
میگویند و عروج عبارتست از استغراق صوفی در مشاهده ذات و صفات عالیات و انقطاع از خلق و
نزول عبارتست از توجه بسوی خلق برای تکمیل و ارشاد حضرت مجدد میفرمایند که اکثری گمان برده اند
که در ولایت رو بحق ست و در نبوت رو بخلق و ازینجا توهم کرده اند که ولایت افضل ست از نبوت و حق نیست
که هر کدام را از ولایت و نبوت عروج است و هبوطی در عروج هر دو را رو بحق ست و در هبوط هر دو را
رو بخلق غایة ما فی الباب در مرتبه هبوط نبوت بکلیه رو بخلق ست و در هبوط ولایت بکلیه رو بخلق نیست
باطنش بحقست و ظاهرش بخلق سرش آنست که صاحب ولایت مقامات عروج را ناتمام کرده نزول
کرده است لاجرم نگرانی فوق دامنگیر اوست و صاحب نبوت مقام عروج را تمام کرده هبوط فرموده است
لهذا بکلیه خود متوجه بدعوت خلق ست بحق جل و علا فافهم فان هذه المعرفة الشریفة مما لم یتکلم به احد
فنای نفس در طرق دیگر مشائخ بسلوک و ریاضات پیش از فنای قلب حاصل میکنند و در طریقه قدمای نقشبندیه

مجذوب سالک

سیر الی الله و سیر فی الله

سیر من الله بالله

بعد فنا قلب چرا که اینجا سلوک بعد از جذب است و از کلام حضرت مجدد رضی الله عنه معلوم می شود
که آنچه از سلوک و ریاضات دست میدهد صورت فنا نفس است حقیقت فنا نفس در ولایت کبری و
کمال آن و فنا عناصر در کمالات نبوت است ؛

مکتوب چهارم بشیخ محمد قاضی کرانه در بیان علم حضوری و حصولی و فوائد دیگر

بسم الله الرحمن الرحیم نحمده و الصلوة و السلام علی رسوله محمد و آله و صحابه اجمعین
شریعت و فضیلت پناه مهربان دوستان سلمه بعد از سلام سنت الاسلام واضح باد که خط سامی
در استفسار چند مسئله رسید جواب آن آنچه در عقل ناقص گذشته می نویسد اصغا فرمایند که علم دو قسم است
علم حضوری و علم حصولی علم حصولی عبارتست از حصول صورة الشی فی العقل یا صورت حاصله و بنای
این علم و منشاء آن بر مشاعر و حواس است نفس ناطقه محسوسات را بتوسط حواس ادراک میکند و از جزئیات
کلیات را انتزاع مینماید قضایا بهم رسانیده از صغری و کبری نتایج بر می آرد پس منشاء این علم
بر مشاعر و حواس است و آنچه علم بمغیبات بتوسط سمع حاصل میشود بیشتر از آن مبنی بر قیاس شاهد
بر غائب است مثلا عمارات و اشخاص مکه و بغداد را بعد از استماع اوضاع و کیفیات آن مشابه اوضاع
و کیفیاتیکه مشاهده کرده است دانسته در می یابد و حکم بحسن و قبح آن میکند و لهذا حقتعالی در دنیا
لذات و آلام بهم رسانیده نمود لذات و آلام آخرت گردانید تا از مشاهده حاضر قیاس کرده جنت و
نار را دریابند و خوف و طمع بهم رسانیده امتثال اوامر و انتها از مناهی بجا آرند حاصل این کلام آنکه
علم حصولی منحصر است آنچه محسوس باشد یا محسوس مثل باشد یا منتزع و مستفاد از محسوس باشد
و لهذا روح را که از ممکنات و مخلوقات است بعلم حصولی نتوان دریافت قال الله تعالی و یسئلونک
عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا آری علم حضوری بروح
متعلق میشود و پس باید دانست که چون علم حصولی روح را بالکنه در نمی یابد ذات و صفات باریتعالی را
چگونه دریابد که بیچون بیچگونست و بی شبه و بی نمون هرچند اسما و صفات الهی از قرآن و حدیث دریافته
میشود و لیکن کنه آن هرگز نتوان دریافت چرا که سمع مخلوقات عبارتست از قوتیکه حقتعالی در صماخ میآفریند

نفس ناطقه بدان قوت استماع میکند همچنین بصر از خروج خطوط شعاعی از جسم و وصول آن ببصر همچنین جمیع صفات او صفات الٰهی را با صفات ممکنات غیر از اشتراک اسمی مشارکتی نیست و مشابهتی در کنه و حقیقت نی پس چنانچه حقتعالی سبحانه را ذات بیچون و بی مثل ست همچنین صفات او بیچون و بیمثل اند لیس کمثله شئ لا فی الذات و لا فی الصفات و لهذا در اسمار الٰهی توقیف شرط ست همان اسم و صفت که حق تعالی خود را وصف کرده و تسمیه فرموده سوا آن اسم اگرچه در لغت بمعنی همان اسم باشد اطلاق روا نیست ازین بیان واضح گشت که معرفت حقتعالی و ذات او و صفات او بعلم حصولی ممکن نیست حصول صورة الشئ وقتی ممکن باشد که آن شئ را صورت باشد و لیس فلیس معرفت حق سبحانه تعالی بعلم حضوری یا بعلمی دیگر که فوق علم حضوری باشد جائز بلکه واقع ست حقتعالی بعلم حضوری مدرک میشود اما درک آن ادراک هم علم حصولی نیست و لهذا صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه فرموده العجز عن الادراک ادراک و چون درک آن ادراک نباشد تقریر و بحث از ان محالست و ممنوع و لهذا علی مرتضی فرموده البحث عن سر الذات اشراک آی برادر بدانید که علم ظاهر عبارتست از علم حصولی که مستفاد ست از قرآن و حدیث و آن علم شریعت ست از احکام از عبادات و معاملات و علم ست بمبدا و معاد و علم توحید باریتعالی و اتصاف او بصفات کمال و تنزیه او از نقص و زوال بوجهیکه علم حصولی بدان متعلق توان شد و واجب ست دریمقام عند الانظار و توقف قال الله تعالی منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویله و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا حصه راسخان فی العلم دریمقام همین قدر ست که بگویند که آنچه مراد خداست حق ست و دران گفتگو نکنند حقتعالی خبر داده الرحمن علی العرش استوی ید الله فوق ایدیهم و اینما تولوا فثم وجه الله باید دانست که مراد خدا حق ست گو معنی استوا و ید و وجه برما واضح نیست بلکه کیفیت سمع و بصر حقتعالی و علم و کلام وغیرها برما واضح نیست ایمان باید آورد و تکلم در کنه آن نباید کرد و همچنین آنچه قرآن و حدیث بران ناطق ست از عذاب قبر و وزن اعمال و صراط وغیره که در عقل ما گنجایش نکند ایمان باید آورد و در دریافت کیفیت آن نباید کوشید

علم لدنی و عرفان

نه هر جای مرکب توان تاختن که جاها سپر باید انداختن فرقه‌های باطله جبریه و قدریه وغیره
چون پیروی عقل و پیروی متشابهات کردند در ورطهٔ ضلالت رفتند از قرآن ثابت است که والله
خلقکم و ما تعملون ازین معلوم میشود که خالق افعال عباد خداست و باوجود آن اسناد عمل به بندگان
فرموده ایمان بدان باید آورد و باید گفت لا جبر و لا تفویض بل امر بین امرین جبریه و قدریه
پیروی عقل کرده در ورطهٔ ضلالت افتادند این بحث از علم ظاهر رفت اکنون علم باطن چیست بیان
کرده میشود ای برادر حقتعالی میفرماید کریمه نحن اقرب الیه من حبل الورید نحن اقرب الیه منکم
آیات دلالت دارند که حقتعالی از مخلوقات قریب است ازانها بانها پس ایمان باید آورد که حقتعالی
اقربیت با خلق دارد اقربیت او با خلق نه اقربیت مکانی است که مستلزم جسم است بلکه اقربیت بی کیف
که عقل را بدان راه نیست این اقربیت عامست مومن و کافر دران شریک اند و یک قرب و اقربیت دیگر
که مخصوص است بخواص بندگان خدا قال الله تعالی ان رحمة الله قریب من المحسنین و در حدیث
صحیح قدسی آمده لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته فاذا احببته کنت سمعه
الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به الحدیث این اقربیت را درجات غیر متناهی است چنانچه لا یزال
بران دلالت دارد و قال الله تعالی وان الله مع المحسنین و قال موسی ان معی ربی سیهدین
و قال محمد صلی الله علیه وسلم لا تحزن ان الله معنا این معیت و اقربیت را در اصطلاح ولایت خوانند و
این ولایت که عبارت از اقربیت بی کیف است مستلزم علم حضوریست که بذات و صفات الهی متعلق
باشد و آنرا علم باطن و علم لدنی و عرفان گفته میشود و وجه استلزام آنکه چون شخص را با ذات خود علم حضوریست
که محتاج حصول صورت نیست و هیچگاه دران غفلت را راه نیست بخلاف علم حصولی که دائمی نباشد و
غفلت از لوازم اوست پس بحق تعالی و صفات او که اقرب از وی بوی است البته علم حضوری متعلق باشد
سوال اگر اقربیت مستلزم علم حضوری باشد پس کفار هم در اقربیت عامه شریک اند و از اقربیت
خاصه محروم اند پس باید که آنها را هم علم حضوری باشد **جواب** زنگ شرک و معاصی مانع علم حضوری
اوست که او باوجود اقربیت حق در حجاب غفلت از حق بعید است حقتعالی میفرماید فبعدا للقوم

الظالمین مولوی روم میفرماید ع رو تو زنگار از رخ دل پاک کن * بعد از ان آن نور را
ادراک کن * **سوال** اسباب حصول ولایت و علم لدنی چیست **جواب** ولایت که عبارت
از قرب و معیت ست ثمره محبت ست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المرء مع من احب متفق علیه
و محبت از دو چیز بدست می آید یکی اجتبا که آنرا در اصطلاح صوفیه جذب گویند یعنی محبت و کشش از
جانب حق خواه بلا واسطه چنانچه انبیا را باشد یا بواسطه تاثیر نفس شیخ کامل مکمل یعنی پیغمبر و نائب پیغمبر
باشد دوم انابت که آنرا سلوک گویند یعنی زهد و ریاضت قوله تعالی الله یجتبی الیه من یشاء
و یهدی الیه من ینیب دلیل ست که هر دو طریق جذب و سلوک و فضل صحابه بر سائر امت دلیل ست
برآنکه صحبت شیخ کامل مکمل اقوی طرق وصول ست بحق قوله صلی الله علیه وسلم فاتبعونی یحببکم الله
و قوله تعالی لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته دلیل ست بر آنکه اتباع رسول و نوافل
موجب محبت ست و وسیله قرب غرضکه از تاثیر صحبت شیخ کامل مکمل و اعمال صالحه موافق حکم
شیخ حصول ولایت میشود **سوال** فائده که مترتب بر حصول ولایت و علم لدنی باشد چیست **جواب**
قرب الهی و تعلق علم حضوری دائمی بمراتب ذات و صفات اعلی فوائد ست دیگر فائده آنست که اعمال
صالحه و اتباع سنت بی اختیار مرغوب طبیعت او شود و مکروهات شرعی بالطبع مکروه طبیعت
گردد و کلفت تکلیفات شرعی از و ساقط گردد حق تعالی در حق صحابه میفرماید ولکن الله حبب الیکم
الایمان و زینه فی قلوبکم و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان اولئک هم الراشدون
فضلا من الله و نعمة رسول الله فرموده صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه
تبعا لما جئت به دیگر فائده آنست که ثواب اعمال او زیاده باشد دو رکعت نماز او بهتر از هزار
رکعت دیگران باشد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده در حق صحابه لو ان احدکم انفق مثل احد
ذهبا ما بلغ مد احدهم و لا نصیفه یعنی اگر دیگران مثل جبل احد زر در راه خدا خرج نمایند نرسد ثواب
یک سیر یا نیم سیر غله که کسی از اصحاب در راه خدا داده باشد ازین بیان واضح شد که در ظاهر شریعت و
باطن تعاضد و تلازم ست هر قدر که شخص در استقامت بر شرع کوشش نماید در مراتب قرب و علم باطن

فائده اجتبا را جذب گویند و انابه را سلوک گویند

افزاید و هر قدر که در مراتب قرب افزاید زیادت استقامت بشریعت حاصل آید پس معلوم شد که
انچه جهال میگویند که علم باطن با علم ظاهر مخالفت دارد باطل و غلط است ان اولیاؤه الا المتقون و لکن
اکثرهم لا یعلمون **سوال** از تقریر سابق ظاهر شد که علم باطن علم حضوریست در بیان و تقریر نمی آید
آن قسم علم حصولیست و حالست در قیل و قال نمی آید **بیت** این مدعیان در طلبش بیخبرانند * آنرا
که خبر شد خبرش باز نیامد * پس جماعت اولیا را چه شد که از حال و مقام خود خبر داده اند و از مراتب عروج
و قرب و دنو و تدلی گفتگو کرده اند و درین باب مثل فصوص و فتوحات تصنیفات کرده اند این از عجائبات
جواب اینهمه گفتگو از علم حصولیست نه حضوری و بنا این علوم بر کشف است و کشف عبارتست از
مطالعه عالم مثال **بدان** ای برادر که مثل دیگرست و مثال دیگر مثل عبارتست از انکه دو چیز از یک جنس
باشند و این در باری تعالی و صفات او محالست و مثال عبارتست از انچه بیان مراد کند با دنی مشابهتی
چنانکه گفته شود که بادشاه مثل آفتابست که عالم ازوی روشن میشود حالانکه هر دو از یک جنس نیستند
پس باید دانست که در عالم مثال از واجب تا ممکن مادی مجرد هر یک متمثل میشود یوسف علیه السلام
سالهای خشکی و سالهای بارش شخصی را که صورت گاوهای فربه بخواب دیده نشان داده بود و سرور
کریم حمی مدینه را بصورت زنی سیاه رو دیده که از مدینه بجحفه رفته و رمضان را بصورت مردی
خوش رو دیده و پس وقتیکه حقتعالی میخواهد که مرتبه قرب و ترقی دران هر یکی از دوستان خود منکشف سازد
او را در عالم مثال صورت مثالی مرتبه از مراتب ظلال یا صفات یا ذات مینماید و صوفی می بیند
که صورت مثالی از جای خود سیر میکند تا وقتیکه از دائره امکان خالی شده بدائره ظلال صفات
میرسد و خود را بظلی از ظلال رسیده می بیند که دران ظل داخل شد بعد ازان می بیند که بهمه رنگ
آن ظل میشود و خود را دران فانی و بوجود آن ظل باقی می بیند بعد ازان از ظل ترقی میکند تا باصل آن
میرسد و دران فانی و باقی میشود و همچنین در ظلال های بسیار و صفات و اسماء بیشمار فنا و بقا حاصل میکند
ازین حال مولوی روم خبر میدهد **بیت** هفت صد هفتاد قالب دیده ام * همچو سبزه بارها روئیده ام
درچنین حال صوفی را تخیل میشود که وجود من و وجود سائر ممکنات خیال محض بوده است موجود حقیقی سوای

ذات حق تعالی نیست پس کسیکه ازین جماعت در غلبهٔ سکر و مستی ست میگوید انا الحق و سبحانی
ما اعظم شانی و هر که ازین جماعت باوجود غلبهٔ محبت از سعهٔ حوصله مثل پیغمبران در صحو ست میداند که
بنده بنده است و خدا خداست و آنچه می بینیم صورت مثالی ست که در عالم خیال می بینیم مصرعه بخواب اندر
اگر سوشی شتر شد * فریق اول اصحاب وحدت وجود اند و فریق ثانی اصحاب وحدت شهود کسی از بزرگی
پرسید که منصور حلاج انا الحق گفته و بایزید بسطامی سبحانی ما اعظم شانی گفته و سید المرسلین ما عبدناک حق
عبادتک فرموده این تفاوت از کجاست آن بزرگ جواب داد که حوصلهٔ منصور و بایزید مثل کوزه بود که
اندک آب از خود رفته و حوصلهٔ سرور انبیا مثل دریای محیط بود باوجود وفور آب در مقام عبودیت متمکن ماند و هل
من مزید گویان طالب مزید علم شد رب زدنی علما سوال از کمل اولیاء الله اکثر کلمات سرزده که ظاهر
شرع مخالف آنست در حق آن کلمات و در حق آن بزرگان چه اعتقاد باید کرد جواب اگر ممکن باشد آن
کلمات را تاویل کرده بر محل صحیح فرود باید آورد و اگر ممکن نباشد و صاحب آن مقال از اهل سکر است
او را معذور باید داشت کلام السکاری یطوی و لا یروی مولوی میفرماید مثنوی چون پری غالب
شود بر آدمی * میبرد از مرد وصف مردمی * در پری این حال و این بود * پس بگو اگر کار حق بود
و اگر صاحب مقال از اهل صحو ست قصور فهم خود حمل باید کرد چنانچه در کلام الله و کلام رسول متشابهات اند
همچنین در کلام اولیاء الله هم متشابهات اند که عقل از ادراک آن قاصر ست و چون دائرهٔ عبارت تنگ ست
و الفاظ در مقابلهٔ معانی که در اذهان عوام میتوان گنجید موضوع گشته و آن معنی که بر اولیا مکشوف میشوند برای
آنها الفاظ موضوع نیستند ناچار باستعارات و مجازات تکلم میفرمایند و قراین در دست عوام نیستند ناچار
بمعانی آن پی نمی برند و هر کس که از آن معنی آشنائی دارد بمراد آن پی می برد حاصل آنکه انکار اولیاء الله
نباید کرد و از غیرت الهی که در حق دوستان اوست باید ترسید که در حدیث قدسی آمده من عادی لی
ولیا فقد بارزنی بالمحاربة دشمنی با اولیا دشمنی کردنست با خدا لیکن بر کلمات شان که مخالف شرع
باشد اعتقاد نباید کرد حضرت شیخ الاسلام عبد الله انصاری هراتی قدس سره میفرماید الهی اولیای
خود را چه آفریدی که ظاهر شان سم قاتل ست و باطن شان تریاق نافع هر که بر ظاهر شان بچسپید بموت آید

گرفتار شد و هرکه بباطن شان پی برد حیات ابدی یافت الهی اولیای خود را چه آفریدی که هرکه آنها را
شناخت ترا یافت و هرکه آنها را نشناخت ترا نیافت مولوی روم میفرماید مثنوی کار پاکان را قیاس از خود مگیر
گرچه ماند در نوشتن شیر و شیر   در نیابد حال پخته هیچ خام   پس سخن کوتاه باید والسلام
حضرت قیوم ربانی قطب صمدانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه در حق شیخ اکبر محی الدین عربی
قدس سره فرموده که منکر شیخ در خطر است و معتقد کلمات شطحیه شیخ نیز در خطر شیخ از اکابر اولیا الله
باید دانست و کلمات شطحیه شیخ را بر ظاهر آن فرود نباید آورد و طریق اسلم اینست نوشته بودند
که در تفسیر قوله تعالی ثم دنا فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی اهل سنت و جماعت اختلاف است
صوفیه بر حقتعالی حمل میکنند و بیشتر از ان قرب جبرئیل می فهمند حیرانم چکنم تحقیق این امر بنویسند حسب امر
باعتبار روایات حدیث و هم باعتبار عربیت قرب حقتعالی ازین آیه فهمیدن نزد فقیر راجح تر است اما باعتبار
حدیث پس بغوی وغیره مفسران اصحاب حدیث روایت میکنند از انس بن مالک و ابن عباس که رئیس مفسران است
و از غیرشان من السلف قالوا دنا الجبار رب العزة فتدلی حتی کان منه صلی الله علیه وسلم قاب قوسین او ادنی
اگرچه عائشه رضی الله عنها و بعضی مفسران این آیه را حمل میکنند بر قرب جبرئیل و منشا قول انجماعه نیست مگر استبعاد
دنو و تدلی و استوا در ذات حق سبحانه تعالی که این چیزها از خواص جسم است و این استبعاد بیجاست لقوله تعالی
منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات در قرآن اینچنین متشابهات بسیار اند الرحمن
علی العرش استوی و یبقی وجه ربک و ید الله فوق ایدیهم و یاتیهم الله فی ظلل من الغمام پس چرا
این آیه را هم ازان قبیل نپندارند که تاویلات کسیکه قائل نشود و اما من جهت العربیة پس بجهت آنکه سوق
کلام آنست که حقتعالی میفرماید و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی ذو مرة
فاستوی و هو بالافق الاعلی ثم دنا فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی
جمله علمه شدید القوی صفت است بعد صفت وحی را و هر همه وحی بتوسط جبرئیل نیست بلکه بعضی بتوسط جبرئیل
بود و بعضی بی توسط جبرئیل پس اگر از شدید القوی جبرئیل مراد باشد بر هر فرد وحی شدید القوی صادق
نیاید و نیز قوله تعالی فاوحی الی عبده ما اوحی مرجحست که مراد از شدید القوی حق سبحانه است نه جبرئیل

الا انتشار ضمائر لازم آید و آن در کلام فصحا مستنکر ست و نیز دنو و تدلی جبرئیل موجب کمال رسول کریم
نمیشود که پیغمبر از جبرئیل افضل ست و نیز هر کس که از دنو و تدلی جبرئیل مراد داشته پس گویا این آیة نزد او
حکایت از ان واقع ست که رسول کریم جبرئیل را بصورت اصلی او شمس صد پر متصل جبل عرفات
دیده بود و آن واقع حالیست بجمله ان هو الا وحی یوحی ربط ندارد حالانکه جمله ثم دنی فتدلی که معطوف
بر جمله علمه شدید القوی بسبب عطف صفت وحی نیتواند شد پس ظاهر شد که مراد از دنو و تدلی
قرب حق ست مولوی روم میفرماید اتصالی بی تکیف بی قیاس هست رب الناس را با جان ناس
نوشته بودند که صوفیه اذا زلزلت الارض زلزالها را بر نفس انسان فرود می آرند و کریمه
صم بکم عمی فهم لا یرجعون و الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا
یکسبون در حق منتهیان میگویند حالانکه در حق کفار ست صاحب من این گفتگو از فن اعتبار ست
تفسیر قرآن نیست تفسیر قرآن همانست که مفسران گفته اند بر فن اعتبار اعتراض نیست فرو شنده خیار
از عرب گفت الخیار عشرة بدرهم صوفی بشنید و از هوش رفت چون بهوش آمد مردم از و پرسیدند
گفت اذا کان الخیار عشرة بدرهم فکیف الشرار و شک نیست که چنانچه بر کفار صادق ست که صم بکم
عمی بین الحق فهم لا یرجعون عن باطلهم منتهیان از غیر حق صم بکم عمی اند فهم لا یرجعون عنه تعالی
الی غیره چنانچه اعضای کفار بر آنها شهادت خواهند داد که موجب تعذیب آنها خواهد بود اعضای مومنان
برای آنها شهادت خواهند داد که موجب تکریم آنها باشد رسول کریم فرمود که تسبیح و تهلیل بعقد انامل
بخوانید فانهن مسئولات مستنطقات یوم القیامة نوشته بودند که متکلمان میگویند الایمان لا یزید
ولا ینقص در حدیث وارد شده الایمان تسع و سبعون شعبة افضلها قول لا اله الا الله
وادناها اماطة الاذی عن الطریق تطبیق در آن چگونه باشد صاحب من چون رسول کریم
ایمان را تفسیر کرده بقوله علیه السلام ان تومن بالله و ملئکته و کتبه و رسله و الیوم الاخر و
تومن بالقدر خیره و شره و نیز از احادیث متواتر باجماع ثابت شده که اعمال داخل ایمان نیست یعنی
انکه اگر شخصی ایمان دارد و اعمال صالحه ندارد و مرتکب کبائر ست انجام او به بهشت ست لهذا ابو حنیفه رح

۹ بیان ان الایمان لا یزید و لا ینقص

گفته الایمان لا یزید ولا ینقص یعنی نفس ایمان که عبارتست از اقرار باللسان و اعتقاد جازم
بقلب در ان زیادت و نقصان متصور نیست چراکه در اعتقاد اگر نوعی ریب و شک ست ایمان نیست و اگر
ریب و شک نیست جزمست ایمانست این حصر دایر ست بین النفی و الاثبات پس دران زیادت و نقصان
گنجایش نیست لیکن چون از احادیث کثیره و از آیات قرآن زیادت ایمان و نقصان مفهوم میشود قال
الله تعالی الذین امنوا زادتهم ایمانا و ازدادوا ایمانا مع ایمانهم و ان الله لا یضیع ایمانکم
و نحو ذلک لهذا شافعی رحمه الله و اکثر محدثین میگویند که الایمان یزید و ینقص چنانچه امام بخاری رح
در صحیح خود باب الایمان یزید و ینقص نوشته ست لیکن نزد فقیر آن نزاع گویا نزاعی ست لفظی چراکه فقط اقرار
باللسان و تصدیق بالقلب نزد فریقین مانع ست از خلود فی النار و سبب دخول جنت ست و اولعد
التعذیب و زیادت نورانیت در ایمان و کثرت ثمرات مرتبت مترتب شدن بران باتفاق از اتیان
اوامر و اجتناب مناهی ست پس نزاع لفظی شد و صوفیه علیه میگویند که ایمان را صورتیست و حقیقت
صورت ایمان همین اقرار ست و تصدیق بالقلب جلیه و اعمال صالحه ست و اجتناب از مکروهات
شرعی و از فضول مباحات و حقیقت ایمان تصدیق ایمان و اطمینان نفس ست و دلیل بر تصدیق و اطمینان
نفس آنست که مقتضای طبیعت گردد حسن بصری رح که سر سلسله صوفیه کرام ست گفته که اگر شخصی را یقین
باشد که درین سوراخ اژدهاست پس محالست که آن شخص دران سوراخ انگشت گذارد و اگر شخصی
انگشت در سوراخی نهاد پس معلوم شد که او را بر بودن مار در آن سوراخ یقین نیست پس معلوم شد که
هر گناه کبیره میکند او را بر وعیدات شرع یقین کلی نیست و هر کرا بر وعیدات شرع یقین نیست گویا
ایمان ندارد و چون از وجدان دریافته میشود که با وجودیکه بفضل الهی بر شرائع و صدق رسول یقین
قلبی ست و معهذا صدور معصیت میشود پس از ینجا دریافته میشود که جائیکه کفر باقیست آن نفس ست که
اماره است بالسوء هر چند حق سبحانه تعالی بفضل عمیم خود اقرار زبان و تصدیق قلب برای دخول بهشت و
نجات دوزخ مقرر فرموده و اینقدر ایمان قبول نموده لیکن ایمان نفس هم مطلوبست و بران مراتب قرب
منوط قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا امنوا بالله و رسوله ازین آیه مستفاد میشود که بعد ایمان ایمان دیگر

مطلوبست پس ایمان اول ایمان قلب ست و ایمان ثانی ایمان نفس و قال سبحانه یا ایتها النفس المطمئنة
ارجعی الی ربك یعنی من غیره راضیة یعنی بکل ما اراد مرضیة فادخلی فی عبادی یعنی فی الذین
قال الله تعالی فیهم لابلیس ان عبادی لیس لك علیهم سلطان و ادخلی جنتی شاید که مراد
ازین جنت جنتی باشد که در حدیث آمده ان فی الجنة جنة لیس فیها حور ولا قصور یتجلی فیها
ربنا ضاحکا چون نفس ایمان آرد و اسلم از شیطان صادق آید رذائل نفس از کبر و حسد و حقد و غیره
وا محاسبه پاک گردد و اگر نه محاسبه بر رذائل نفس باقیست قال الله تعالی ان تبدوا ما فی انفسکم
او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء در حدیث وارد شده و اجماع امت
بر انست که معاصی که بجوارح تعلق دارد و از اراده کردن حساب و عذاب نشود تا که صدور آن عمل نشود
از اراده کردن طاعت ثواب یابد و از عمل کردن آن ده چند ثواب یابد پس مراد از تخفوه فی انفسکم
درین آیه رذائل نفس ست و الله اعلم ای برادر ایمان آوردن نفس بدون توجه شیخ کامل مکمل
صورت نه بندد مولوی روم میفرماید بیت نفس نتوان کشت الا ظل پیر دامن آن نفس کش را سخت گیر
نوشته بودند که صوفیه میگویند که اگر لا اله الا الله بطور صوفیه گفته شود در عاقبت سود مند خواهد بود
صاحب من کسیکه اگر باین معنی گفته باشد که مطلقا سود مند نخواهد شد پس غلط گفته بلکه ازین
قول کفر لازم آید و اگر باین معنی گفته باشد که انچه صوفیه آنرا سود جهبود و خود میدانند ازین محروم خواهد بود
پس گنجایش دارد ایمان مجازی برای دخول جنت ست و ایمان حقیقی برای وصول بخالق جنت فاین هذا
من ذلك لیکن ایمان مجازی هم با حلیه اعمال صالحه اگر در گور برده شود غنیمت ست بیت
هنیئا لارباب النعیم نعیمها والعاشق المسکین ما یتجرع شعر آسمان نسبت بعرش آمد فرود
ورنه بس عالیست پیش خاک تود

مکتوب پنجم بشیخ محمد قاضی مذکور بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله والصلوة علی رسوله
نوشته بودند که بر بعضی کلمات صوفیه اهل شرع تکفیر صوفیه میکنند چنانچه مولوی روم میفرماید مثنوی
چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد موسیی با موسیی در جنگ شد چون به بیرنگی رسی کان داشتی

موسی و فرعون از ندا ~ و همچنین مولوی عبدالرحمن جامی میفرماید ~ همسایه و همنشین
همره همه اوست ~ در دلق گدا و اطلس شه همه اوست ~ و همچنین جا بجا اعتقاد باید کرد
هر چه بیان من هم که کفر میکنند و بر مراد قائل اطلاع یافته لب طعن میکشایند بیجا میکنند اول
مراد قائل را باید فهمید بعد از آن حکم باید کرد همچنین مقالات بنا بر وحدت وجود است که همه از وست
میگویند همه از وست ~ لیکن ... همه اوست هم باید همه اوست
باین معنی نمیگویند که زید هم خداست و عمرو هم خداست نعوذ بالله منها و نه باین معنی که حق تعالی
کلی طبعی است و اشخاص ممکنات افراد وی اند این هر دو قول از صریح کفر است و انکار وجود حق تعالی
نعوذ بالله منها بعضی جهال کلام بزرگان از جمیع این باطله محمول کرده باور نموده و بعضی باین
طعن بر بزرگان میکشایند و حقیقت صوفیه وجودیه حق تعالی را بوجود حقیقی موجود میدانند و سوی
اللیس را موجود نمیدانند و عالم را در مرتبه وهم میدانند لا اله الا الله لا موجود الا الله میگویند و بریاد
اعتراض وارد میشود یکی آنکه این مذهب سوفسطائیه است که حقایق موجوده محسوسه را موهوم گفته
فرق در مذهب سوفسطائیه و درین مذهب چیست و دوم آنکه استدلال بوجوب واجب از وجود ممکنات
رد میشود و لهذا در کتب عقائد اول مسئله حقائق الاشیاء ثابتة مینویسند پس اگر عالم ممکنات موجود
باشد استدلال صانع فوت میشود و سوم آنکه کریمه ربنا ما خلقت هذا باطلا منافی این
قول است چرا که موهوم باطل و ناچیز است چهارم آنکه بالفرض اگر عالم موهوم باشد و حق تعالی موجود
این همه اوست گفتن چگونه راست آید که اتحاد موجود با موهوم محال است و معنی این ابیات و
امثال آن چه باشد جواب این اعتراضات آنست که فرق درمیان مذهب سوفسطائیه و دین
مذهب آنست که سوفسطائیه عالم را موهوم محض میگویند که منشاء تحقق آن اصلا نیست لهذا استدلال
بر وجود صانع فوت میشود و صوفیه وجودیه وحدت حقیقی یعنی وجود واجب را منشاء توهم کثرت که عبارت
از عالم امکان است میدانند چنانچه شعله جواله منشاء توهم دائره میگردد و چنانچه زید اگر در آئینه خانه رود
عکس او در آئینه های رنگارنگ باشکال والوان مختلفه ظاهر میشود پس شک نیست که شعله و زید

در خارج موجود اند و دائره و عکوس آئینه اصلا تحقق و ثبوتی ندارند و همچنین آن دائره و عکوس
دلیل اند بر وجود زید ربنا ما خلقت هذا باطلا صادق ست چراکه عالم را در مرتبه وهم برای
استدلال بر وجود خود پیدا ساخته و معهذا صوفیه باستدلال کار ندارند حاصل استدلال حصول
علم حصولی ست حضوری کسی بر وجود خود که آنرا علم حضوری متعلق ست محتاج استدلال نیست مولوی
روم می فرماید مثنوی آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید از وی رو متاب
پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود از ین جواب همه اعتراضها
مضمحل گشته مگر اعتراض چهارم و جوابش آنکه همه اوست گفتن خالی از تجوز نیست چراکه چون تحقق
دائره شعله و عکوس زید که در آئینه خانه ظاهر گشته اصلا نیست مگر همان شعله و زید ست پس اگر
آنرا بالمجاز عین زید گفته شود و عین شعله گفته شود هم گنجایش دارد و اگر غیر گفته شود هم گنجایش دارد
که آن موجود ست و این موهوم لیکن در غیر گفتن اثبات وجود مستقل تبادر میشود لهذا ازان تحاشی
می نماید و بعینیت قائل شده اند وگرنه مراد آنها آن عینیت نیست که مستلزم کفر باشد نعوذ بالله منها پس معنی
بیت مولوی جامی رحمة الله علیه معلوم شد چگونه مراد مولوی جامی رحمة الله علیه آن باشد که معترض
فهمیده ست حالانکه خود مولوی میگوید ع نی عرض ذات او و نی جوهر ست هرچه بندی خیال
ازان برتر ست و معنی بیت مولوی رومی قدس سره آنست که وجود حقیقی که عین ذات حق ست
یا صفت او چون از بیرنگی خود اسیر رنگ شد یعنی در مرتبه وهم بکثرت تعلق گرفت موسی با موسی
در جنگ شد یعنی از یکنوع افراد متعدده و متکاثره بر آمد موسی و عیسی و محمد صلی الله علیهم از
یک جنس اند و هر یک نشا رها یافته اند و باین احکام و احوال مختلفه دارند مراد در جنگ شدن
همین تکثر و اختلاف ست بیت چون به بیرنگی رسی کان داشتی موسی و فرعون دارند آشتی
یعنی چون صوفی در وقت مراقبه مستغرق مشاهده وجود حقیقی میشود و دران وقت موسی و فرعون
هر دو از نظر او ساقط میشوند و تعدد و تکثر مطرح نظر او نمی باشد ازان وقت خبر میدهد که موسی و فرعون
دارند آشتی و از همچنین حالت مولوی روم قدس سره خبر میدهد ع علم حق با علم صوفی گم شود

این سخن کسی باور مردم شود یعنی وقتیکه صوفی متوجه ذات بحت میشود در آن وقت صفات الهی
هم مد نظر نمیباشد پس صادق آمد که علم حق که صفتی از صفات حقیقیه حق است و انفکاک او از ذات محال است
در آنوقت در علم صوفی آنهم مطرح نمیباشد پس در علم صوفی گم شد نه در نفس الامر سوال ازین تقریر
امکان صحت دعوی صوفیه ظاهر شد لیکن دلیل برین دعوی چیست جواب این جماعه برین دعوی
هرچند استدلالات مذکور کرده اند و دران کتب و رسائل نوشته اند لیکن در واقع دلیل آنها کشف است
لاغیر صوفیه شهودیه میگویند که این جماعه که همه اوست میگویند در غلط افتاده اند و منشا غلط ایشان
دو چیز است یکی سکر عشق و مقتضای عشق آنست که غیر محبوب از نظر محب مستور گردد و دویم
که می بیند صورت معشوق که در خیال او مستقر است مشهود میگردد و در عشق مجازی هم این صورت
ظاهر میشود دوم آنکه وجود ممکن در مقابله وجود واجب بمنزله لاشی است و لهذا عقلا موجود [illegible]
شک میگویند عقلا میگویند للممکن فی نفسه لیس و له من علته الیس رسول کریم میفرماید
اصدق القول قول لبید مصرعه الا کل شی ما خلا الله باطل یعنی معدوم
ذاتی اوست و وجود او مستعار است از حق جل و علا پس وقتیکه بحکم قوله تعالی ان تؤدوا الامانات الی
اهلها انسان تصور کند و یقین داند که وجود ممکنات ذاتی شان نیست مستعار است در وقت غلبه
این تصور ممکن است البته از وجود خالی خواهد یافت و خواهد گفت لا موجود الا الله چنانچه زید که برهنه بود
و پارچه عاریت پوشیده است اگر آن پارچه را بغیر نسبت کند و درین ملاحظه استقامت نماید البته
خود را برهنه خواهد دانست و چنانچه شخصی نظر خود در آفتاب دوخته باشد البته روشنی چراغ در نظر او
تاریک خواهد بود و این بیان اقرب بصواب و اوفق بکتاب و سنت و اجماع امت است سوال
فریق ثانی صوفیه که قائل وحدت شهود اند میگویند که در خارج حقیقی غیر از واحد حقیقی هیچ موجود نیست و
ممکنات در خارج ظلی بوجود ظلی موجود اند این چه معنی دارد جواب این جماعه که عالم را بظل و عکس
تعبیر میکنند بالمجاز میکنند و نیز آنچه ایشان را در اثنای سیر سلوک مشهود میشود در حالت سکر آن را
حکایت میکنند و چون بمنتهای کار میرسند از ان تحاشی مینمایند و میفرمایند که محمد صلی الله علیه وسلم را

ظل خود خالق محمد را چگونه ظل باشد و نسبتی که درمیان وجود واجبی و وجود ممکن متحقق ست لفظی حقیقی برای
آن موضوع نیست ناچار بالمجاز برای اظهار قوت و ضعف و اولویت و اولیت و ضد آن با ظل و ظل تعبیر میکنند
دیگر میگویند که آنچه در دید تو و شهود تو بگذرد آن غیر حق ست آنرا تحت لای نفی باید کرد و مقصود و مراد
آن ماهیت ست عکس در آئینه با نماید مرد سه و درمیان بارگاه الست پیغمبر این پی برده اند
که هست ما للتراب و رب الارباب چون از عالم باطن اینقدر کلام کرده شد دیگر فائده گفته میشود
باید دانست که کشف کونیه و کرامت داخل ماهیت ولایت ست نه از لوازم آن ماهیت ولایت
همان حضور بیکیفیت ست لوازم آن اتباع شریعت و خرق عادات که بریاضت مترتب ست از جوگیهم
هم بظهور می آید آری کشف الهی که عبارتست از دیدن صور مثالیه قرب بیچون بغیره مراتب ذات
صفات در آئینه خیال خاصه اولیاء الله ست مولوی روم میفرماید ع آن خیالاتیکه دام اولیاست
عکس مهرویان بستان خداست لیکن خاصه شامله نیست اکثر اولیاء را کشف الهی باشد و بعضی را کشف
تفصیلی باشد بعضی را اجمالی بسا اولیا باشند که از ولایت خود خبر نداشته باشند تا بدیگری چه رسد
صحابه کرام که باجماع اشرف و افضل اولیاء الله بودند که ولایت شان بنصوص قطعیه ثابت گشته کم ازانها
بکشف الهی تکلم کرده الا نادرا والله اعلم

مکتوب شصتم بشیخ محمد قاضی مذکور در بیان شریعت و طریقت و حقیقت

بسم الله الرحمن الرحیم و بحمده والصلوة والسلام علی رسوله و آله و صحبه شریعت و فضیلت پناه
مهربانی دوستان سلامت بعد از سلام سنت الاسلام مطالعه نمایند چند سوال نوشته بودند
جواب بعضی ازانها از مکتوب سابق بتوان دریافت لیکن باز نوشته میشود آنچه جهال میگویند
که درمیان شریعت و طریقت یا شریعت و حقیقت تضاد ست این از غلط فهمی آنهاست معنی شریعت
و طریقت و حقیقت نفهمیده اند شریعت در لغت بمعنی راه ست لهذا راه عام را شارع میگویند و در
اصطلاح اهل اسلام شرع عبارتست از جمیع احکام که از نبی صلی الله علیه وسلم که راه ست موصل بخدا
و موصل بجنت و همین ست صراط مستقیم که حق تعالی سوال کردن آن تعلیم فرموده بقوله تعالی اهدنا

الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم و این آیهیست که حق تعالی همه
انبیارا بتبلیغ آن امر فرموده قال الله تعالی شرع لکم من الدین ما وصی به
نوحا والذی اوحینا الیک وما وصینا به ابراهیم وموسی وعیسی ان اقیموا الدین
ولا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء ویهدی
الیه من ینیب یعنی این شریعت که برای شما ای مسلمانان مقرر کرده ایم و بر پیغمبر علیه
السلام بیان آن کرده ایم آن شریعت آنست که دین را درست کنید و تفرق روا
ندارید یعنی همت خود را یکسو دارید یعنی قبله توجه جز وحده لا شریک له نگردانید آنچه امر کرده شد آن
امتثال نمائید وآنچه منع کرده از ان اجتناب کنید و در امور مباحه هر کاریکه کنید برای خدا کنید
و با هر که دوستی گزینید برای خدا و با هر که دشمنی گزینید برای خدا و خوف وطمع بجز وی از کسی نکنید
عن ابی امامة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب لله وابغض لله
واعطی لله ومنع لله استکمل الایمان رواه ابو داود وعن انس رض قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده وولده و
الناس اجمعین متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث من
کن فیه وجد بهن حلاوة الایمان من کان الله ورسوله احب الیه مما سواهما
ومن احب عبدا لا یحبه الا لله ومن کره ان یعود فی الکفر بعد ان انقذه الله منه
کما یکره ان یلقی فی النار متفق علیه وقال الله تعالی قل ان کان آباؤکم وابناؤکم
واخوانکم وازواجکم وعشیرتکم واموال اقترفتموها وتجارة تخشون کسادها و
مساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله وجهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی
الله بامره ازین احادیث معلوم میشود که مسلمان کامل وقتی شود که غیر خدا دیگری محبوب و مقصود
و منظور خاطر او نباشد همین معنی اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین ما تدعوهم
الیه هست یعنی گران است بر مشرکان آنچه بسوی آن میخوانی تو ای محمد ایشان را یعنی قبله توجه

یکی ساختن پس شرکان ثقیلست پس کسیکه غیر خدا می پرستد از بت پرستان و آتش پرستان آنها
شرک جلی دارند و کسیکه با وجود ایمان و توحید قبله توجه او واحد نیست او نیز خالی از شرک خفی نیست
و او را مومن کامل نتوان گفت الله یجتبی الیه من یشاء ویهدی الیه من ینیب یعنی
هر کرا خدا میخواهد اجتبا میکند خواه بلا واسطه مثل انبیا یا بواسطه انبیا و نایبان شان و هدایت میکند خدا کسی را
که رجوع می آرد بسوی او یعنی بجذب و سلوک این دولت ایمان حقیقی میسر نشود و ازین تقریر واضح میشود که شریعت
محمدی که همان شریعت سائر انبیاست همانست که آنرا فقرا طلب میکنند و حاصل میسازند و آنرا در اصطلاح
حقیقت میگویند یعنی حقیقت شریعت است نه چیزی دیگر که آنرا جهال شد شریعت میدانند ازین واضح
میگویم که شریعت عبارتست از ما جاء به النبی صلی الله علیه وسلم و آن چهار چیز است یکی اقرار کردن بزبان
دوم اعتقاد بقلب بحقیقت آنچه قرآن و حدیث بدان ناطق است سوم تحسین اخلاق یعنی ازاله اخلاق رذیله
از کبر و حسد و حقد و جشع و حرص و ریا و سمعه و بخل و مانند آن و اتصاف باخلاق حمیده چون توبه و
زهد و توکل و قناعت و صبر و شکر و رضا و مانند آن چهارم اعمال جوارح موافق کتاب و سنت کردن از
امتثال اوامر و اجتناب مناهی اقرار بزبان فقط بدون این سه چیز دیگر لاشی محض است این سه دیگر
که هست هر یک را صورتست و حقیقت حقیقت اعتقاد آنست که از علم استدلال و ارهد و بعلم حضوری
لایزالی برسد امیر المومنین علی مرتضی رضی الله عنه میفرماید لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا
و ابو ذر غفاری رضی الله عنه گفته اسهرت لیلی واظمأت نهاری فکانی انظر الی عرش
الرحمن بارزا تا که در بند استدلال است همیشه با بو نایان و امثال شان در بحث و جدال است گاهی
گاهی غالب و حقیقت اخلاق بعد فنای نفس دست دهد و اگر نه دعوی محض است علمای ظاهر اخلاق
سیئه را بد میدانند که آیات و احادیث بدان ناطق است اما خود را ازان پاک نمیکنند کبر مقتا عند
الله ان تقولوا ما لا تفعلون شخصی از اولیا معاصر ابو علی ابن سینا در مجلس خود گفت که ابن سینا ادب
ندارد این سخن با ابن سینا رسید ابن کتابی از تصانیف خود در بیان اخلاق و آداب نزد آن شیخ فرستاد
و گفت من در باب آداب تصانیف چنین بسیار م شیخ گفت که من نگفته ام که ابن سینا ادب

حقیقت

نداند بلکہ گفتہ کہ ادب ندارد دانستن چیزی دیگرست و اتصاف بدان چیزی دیگر و حقیقت اعمال جوارح
آنست کہ رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ ان تعبد ربک کانک تراہ یعنی دوام حضور
و این بدون فنای قلب میسر نشود پس حقیقت ایمان حقیقت شریعت ست لاغیر فقط اقرار بزبان کردن
تصدیق بالقلب نمودن و فرائض بظاہر بجا آوردن و از محرمات بقدور پرہیز کردن صورت شریعت
و حقیقت شریعت ہمانست کہ مذکور شد شریعت از ہدایہ و صحیح بخاری و امثال شان خارج نیست لیکن
از خواندن آن جز صورت بدست نمی آید و بحقیقت آن نمیرسد عقیدہ اہل سنت و جماعت کہ افعال
العباد مخلوقۃ للہ تعالی اگر باین مسئلہ حق الیقین حاصل شود طمع و خوف از غیر خدا در دل نگذرد
عقیدہ اہل سنت چنین ست و معتزلہ میگویند کہ افعال عباد مخلوق عباد اند لیکن عباد مخلوق
خدا اند پس مخلوق مخلوق مخلوق اند ولو بالواسطہ عند عوام الناس در مقام تعظیم سلاطین و امرا
ازین نسبت اعتزالی ہم در غفلت اند سوال چون حقیقت حقیقت شریعت ست لاغیر پس معنی
قول صوفیہ کہ میگویند کل حقیقۃ ردتہ الشریعۃ فہی زندقۃ چیست جواب
در عالم مثال مراتب قرب الہی بصورت قرب مکانی متمثل میشوند چنانچہ در مکتوب سابق
نوشتہ ام و رویت عالم مثال کہ آنرا صوفیہ بکشف تعبیر میکنند از قبیل رویا در منام ست
از انجا رسول فرمودہ صلی اللہ علیہ وسلم الرویا الصالحۃ جزء من ستۃ واربعین
جزء من النبوۃ و احیانا در مرآۃ خیال بسبب بعضی عوارض انکدار میشود لہذا در کشف غلط
می افتد و گاہی در فہم و تعبیر آن غلط می افتد لہذا اولیا اللہ گفتہ اند کہ انچہ بکشف معلوم شود آنرا
بمعیار شرع باید سنجید اگر موافق شرعست قبول باید کرد و انچہ مخالف شرع باشد آنرا رد باید کرد
و زندقہ باید دانست و انچہ شرع ازان ساکت باشد آنرا قبول باید کرد باحتمال غلط لہذا اولیا
اللہ کسی را مرید میگیرند تا وقتیکہ علم ظاہری نیاموزد تا در زندقہ نیفتد و خلاف شرع اعتقاد
نکند و نیز صورت شریعت بدون علم ظاہر بدست نیاید و حقیقت بی صورت دست ندہد پس شریعت
و حقیقت چون روح و بدنست بدن بی روح جماد ست و روح بی بدن بیکار چون حقیقت شریعت

رسد گفته شو و اولئک هم المؤمنون حقا لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق کریم

یعنی برای آنها ست درجات قرب نزد خدا و مغفرت گناهان و رزق کریم در جنت رزق کریم

آخر به مذکور شد چون معنی شریعت و حقیقت دریافتی معنی طریقت در باب طریقت در بدایت

نیز باید راه گوئید و انجام او را تفصیل حقیقت است بدان ای برادر رسول اکرم صلی الله علیه

وسلم که برای هدایت خلق مبعوث شده بود عالم را بسیف و سنان و زبان و جنان تا ثیر نفس شریف

از باطل بسوی حق رجوع فرمود و کریمه انک لتهدی الی صراط مستقیم در شان شریف او شده هر گاه

شخصی مسلمان میشد و در اول صحبت بقدر استعداد و باطن آنکس بنور هدایت کمالات ولایت منور

می شد چنانچه آئینه در مقابله آفتاب میشود و بعد از ان بقدر حوصله و استعداد او از کلام شریف آنحضرت

علوم ظاهری میشود و بعد از ان در صحبت شریف آنحضرت بسبب یافتنها از مهاجرت از اوطان

و اہل و عیال و جهاد مع الکفار و بذل النفس و اموال و قیام لیالی و صیام ایام ترقیات بعید میشود

کانوا رهبانا باللیل و فرسانا بالنهار در شان آنها ست لهذا جمیع صحابه از سائر امم افضل

آمدند بهترین اولیا در حد ادنی از صحابه نرسد کسی از عبد الله بن مبارک که از کبار تابعین است

از مجتهدان دین و کبار اولیا ست پرسید که عمر بن عبد العزیز و اویس قرنی بهتر باشند یا معاویه

جواب گفت الغبار الذی دخل انف فرس معاویه خیر من اویس القرنی و عمر المروانی

و تفاصیل درمیان صحابه هم زیاده از انست که تحریر توان کرد لا یستوی منکم من انفق من

قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا لا

یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله

هر چند که صحابه کرام تمامهم جامع کمالات ظاهر و باطن بودند و مرتبه بودند که کسی بدان مرتبه نتوان

رسید حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمودند در قافله که اوست اهم ترسم * این بس که

رسد ز دور بانگ جرسم * بعد صحابه قرن ثانی از اصحاب کسب ظاهر و باطن کردند و به حسب

نهج استفاده و مصاحبت و برکات از السنه و قلوب و نفوس شریفه صحابه نمودند و همچنین در قرن ثالث

لیکن تاثیر صحبت صحابه بتاثیر صحبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نرسد وهمچنین تاثیر صحبت تابعین بتاثیر صحبت صحابه
نرسد بعد ازان تاثیر صحبت پیر ضعیف شد پس بعد قرون ثلثه بعضی از اکابر دین متکفل علوم ظاهری شدند
و برای استنباط احکام شرعی از قرآن و حدیث قواعد عربیه از صرف و نحو و معانی و بیان و امثال آن برای
دریافت معانی لغوی وضع نموده و قواعد اصول مرتب ساختند و این علوم و عقاید و فقه گردند و برخی
از اکابر دین از علوم ظاهر بقدر ضرور که فرض عین بود اکتفا کرده و فرض کفایه بعهده دیگران گذاشته و
دران تقلید قبول کرده برای فائده و استفاده حقائق شریعت و کمالات باطن کمر همت بستند و برای آن قواعد
مقرر نمودند و آنرا طریقت نام نهادند و آنهم مستنبط است از شرع و آن تقلیل طعام و تقلیل منام و تقلیل مخالطت
با عوام و مصاحبت با ارباب قلوب زکیه و نفوس مرضیه و کثرت ذکر و دوری از خلق و اتباع سنت و ترک بدعت
و اجتناب از فضول مباحات و مشتبهات و ترک ما لایعنی قال الله تعالی واذکر اسم ربک وتبتل الیه
تبتیلا رب المشرق والمغرب لا اله الا هو فاتخذه وکیلا و این امور که مذکور شده اند همه از احادیث
نبوی ثابت اند قال رسول علیه السلام من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه وقال علیه السلام من
احب کلامه من عمله قل کلامه الا فیما یعنیه العزلة خیر من جلیس السوء والجلیس الصالح
خیر من العزلة وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر مال المسلم الغنم یتبع بها شعف الجبال یفر بدینه
من الفتن و در فضائل ذکر و اکثار آن احادیث بسیار اند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثروا
ذکر الله حتی یقولوا مجنون و چون از نصوص قطعیه ثابت است افضل الذکر لا اله الا الله بین ذکر
نفی و اثبات مروج طرق است خواه بجهر خواه بسر ارباب وحدت وجود معنی لا اله الا الله لا موجود الا الله ملحوظ
میدارند تا وجود ماسوی الله که در واهمه مستقر شده است از نظر ساقط شود و وحدت حقیقی جلوه گر گردد و
ارباب وحدت شهود لا مقصود الا الله ملحوظ میدارند تا نفی مقاصد نمایند و غیر از واحد حقیقی قبله توجه و مقصود
دیگر در سینه باقی نماند و میگویند که هرچه مقصود تست معبود تست چرا که عبادت عبارتست از کمال تذلل و
هر کس برای حصول مقصود در تذلل قاصر نمیشود پس تا که نفی مقاصد نکند توحید در عبادت صورت نبندد
نوشته بودند که نفس نبی نمیرد و مولوی روم میفرماید **شعر** نفس اژدرهاست این کی مرده است

از غم بی آلتی افسرده است   صاحب من این بیت در حق صوفیان نیست در حق مدعیان
کمالست نوشته بودند که در متقدمان صاحبان کمال اندک بودند و در متاخرین بسیار شدند صاحب
من این سخن محض غلط است صحابه کلهم صاحب کمال بودند و در قرن ثانی و ثالث بسیار بعد ازان اندک و
مختلط بودند قال الله تعالی والسابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات النعیم ثلة من الاولین
وقلیل من الآخرین وانیهم غلط که درین زمانه نسبت بزمانه سابق بیشتر اند لیکن اصحاب کمال همیشه باشند
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال من امتی امة قائمة بامر الله لا یضرهم من خذلهم و
لا من خالفهم حتی یاتی امر الله قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل امتی کمثل الغیث لا یدری
اوله خیر ام آخرها نوشته بودند که مولوی روم میگوید ع آتش است این بانگ نی نیست باد
مراد ازین چه چیست و افروزنده کدام است صاحب من مراد از نی صوفی کامل است که از مرآت
نفس خود رفته است و بانگ نی تاثیرات انفاس شریفه اوست و آتش عشق و محبت الهی است و افروزنده
خدا است جل و علا نوشته بودند که میگویند که جهاد اکبر جهاد با نفس اماره است و کشتن او لازم است و در
کریمه لا تقتلوا انفسکم منع از قتل نفس است صاحب من انچنین سوال ازین نوشتن از شان شما
بعید است کشتن عبارت است از ازاله رزائل نفس و متصف ساختن او بصفات حمیده گویا آن نفس که
صفات سبعی و بهیمی داشت فنا شد نفس دیگر متصف بصفات ملکی و روحانی پیدا آمد پس اینجا لا تقتلوا انفسکم
چه مناسبت و مخالفت با نفس البته جهاد اکبر است رسول الله علیه السلام چون از غزوه تبوک باز گردیده
باز آمدند فرمودند رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر قال الله تعالی وجاهدوا فی الله حق
جهاده مراد همین جهاد اکبر است و قال الله تعالی ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی اعدی
عدوک نفسک التی بین جنبیک و در حدیث قدسی است عاد نفسک فانها قامت لمعاداتی
نوشته بودند در شاق گرفتن نفس تکلیف است و در شرع تکلیف نیست انیهم غلط در شرع تکلیف ما لا یطاق
نیست لا یکلف الله نفسا الا وسعها قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کن فی الدنیا کانک غریب او عابر
سبیل و عد نفسک من اصحاب القبور وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم الدنیا یوم و لنا فیها صوم

عائشه رضی میفرماید ما صنع رسول الله صلعم من شهر الشهور یومین متتابعین حتی قبض متفق علیه سلمان
رهبانیت عبد بنا باید کرد رهبانیت مستوی باید کرد رسول صلی الله علیه وسلم از گرسنگی سنگ بر شکم می بست
و پایهای مبارک از قیام اللیل متورم شده بود مردم گفتند یا رسول الله قد غفر الله لک ما تقدم
من ذنبک وما تأخر فرمود افلا اکون عبدا شکورا نوشته بودند که چون درمیان علم ظاهر و
باطن تطابق و تعاضد است صلب منصور و شیخ عین القضاة چرا بوقوع آمد صاحب سخن از ین قبیل
خلل در مطابقت علم ظاهر و باطن نمیشود چرا که انا الحق گفتن باتفاق علمای ظاهر و باطن کفر است موجب
قتل بشرطیکه در حالت صحو و هشیاری گوید و حکایت از نفس خود کرده بگوید اگر شخصی در حالت مستی
بیهوشی اگرچه از خوردن خمر باشد که حرام قطعیست این کلمه بگوید کافر نمیشود و قتل او روا نیست کذا
فی الکتب الفقهیه فکیف اذا کان السکر از شهود جمال یا در غلبه محبت سبحانه پس علمای ظاهر
که در آنوقت بودند اگر میدانستند که این کس این سخن در بیهوشی میگوید و خبر از خود ندارد و حکایه میگوید
چنانچه کسی در تلاوت قرآن بخواند انّنی انا الله لا اله الا انا با وجود اینمعنی فتوی القتل دادند بنا بر
تعصب فتوی او ندید پس مخالفت آن علمای صوری با علمای باطن دلیل بر مخالفت علم ظاهر و باطن نیست
و اگر اینمعنی بر علمای ظاهر آن زمان معلوم نبوده و دانستند که این سخن باختیار این کس صادر شده است در حالت صحو
علمای ظاهر هم معذور ند و ماجور که حمایت اسلام کردند ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا و بعضی اکابر
مثل جنید که بران فتوی مهر کرده برای آن کرده که دانست که اگر من برین فتوی مهر نکنم عوام خواهند گفت
که فتوای علمای ظاهر باطل است و شیخ این سخن گفتن جایز است درینصورت اسلام کافه انام خلل آید
و فتنه عظیم برخیزد و قتل نفسی برای دفع فتنه عظیم مضائقه ندارد والفتنة اشد من القتل نوشته بودند
که کدام چیز است که آنرا حصول میکنند یعنی درویشان و فائده آن چیست بعد درازی کلام در مکتوب سابق
و درین مکتوب حاجت نوشتن جواب این فقره نیست مقصود ایشان خداست و محصول ایشان حقیقت
اسلام و حقیقت عبادت و مراتب قرب عند الله و کثرت ثواب در دار الجزا والله اعلم چه خوش رباعی است
عربی: فلیتک تحلو والحیاة مریرة ولیتک ترضی والانام غضاب لیت الذی بینی و بینک

ودینی ودین العالمین خراب   رباعی فارسی آنکس که ترا شناخت جانرا چه کند * فرزند وعیال
وخانمان را چکند * دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی * دیوانهٔ تو هر دو جهانرا چکند * خرق عادت را نزد
اولیاء الله هیچ قدر و مقدار نیست مثل جوز و مویز لعب طفلان میدانند و آنرا باعث نقصت خود
عیب میشمارند و میگویند الکرامة حیض الرجال باعث نقصت آن بود که درین حظ نفس ست و موجب
شهرت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بحسب امرء من الشر ان یشار الیه بالاصابع فی دینه
او دنیاه و تحصیل حظ نفس در دنیا موجب نقصان اجر ست در آخرت قال الله تعالی اذهبتم طیباتکم فی
حیاتکم الدنیا رسول صلی الله علیه وسلم بر بوریا خفته بود و نقش بوریا در بدن مبارک ظاهر شد عمر رض
بگریست و گفت یا رسول الله قیصر و کسری در آن نعمتها و آنها دشمنان خدا اند و تو رسول الله باینحالت سوال
فرمود فیم انت یا عمر اولئك قوم عجل لله طیباتهم فی حیاتهم الدنیا من میخواهم که برادران
خود رسم که انبیاء و رسل بودند آنها همین حالت گذران کرده اند صاحب من اظهار معجزات هر
انبیاء را ضرور ست که بر آنها دعوت کفار واجب ست و کفار بدون معجزات ایمان نمی آورند و اولیاء
دعوت میکنند مومنان را برای استقامت بر شرع و تحصیل حقیقت آن انبیاء را کرامت نمی باید کرامات از
اولیاء در بعضی احیان بمقتضای حال صادر میشود بی اختیار ایشان آنرا مثل حیض زنان پوشیده میدارند
اکثر اولیاء که ظهور کرامات از آنها بیشتر شده وقت مرگ حسرت کردند که چرا ظهور این کرامات از ما شد
والله اعلم بالصواب *

مکتوب باهفتم بمولوی نعیم الله بهرایچی در تحقیق معنی قیومیت و شرح معنی عشق و محبت با فواید دیگر

مولوی صاحب مشفق مهربان من سلامت . بعد از سلام سنت الاسلام و اشتیاق ملاقات بهجت
آیات واضح رای باد الحمد لله که فقیر تا تحریر رقیمه هذا بخیر و عافیت ست و احوال مستوجب شکر الهی
حق سبحانه تعالی آن مشفق را بسلامت و بر مسند ارشاد و فیض گستر دارد فقیر ذات شریف آن را غنیمت میداند
و دعای خیر میکند کثر الله امثالکم و بارك الله فی برکاتکم مبلغ مرسوله نجابت بی بی صاحبه

حضرت والد ماجد شده و بخدمت صاحبزادی عالی نسب صبیه شریفه حضرت شیخ گذرانیده شد در حق
ایشان بسیار دعا کردند خصوصا حضرت صاحبزادی که هرگز توقع این فتوح نداشتند کسی از ارباب طریقه
توفیق خدمت ایشان ندارد بلکه کم کسی از ایشان و از احوال ایشان واقف ست ازینمر بسیار خوش شدند و
شکر الهی بجا آوردند مشفق من هر چند ایشان صحبت گرامی والد بزرگوار خود نیافته ده ساله عمر ایشان بود
که آنحضرت رحلت فرموده بودند همشیره کلان ایشان صاحب کمالات سنیه بودند و مقامات و بشارات عالیه
داشتند لیکن اثر نطفهٔ پاکست که ایشان هم غیر از نماز و تلاوت قرآن از دنیا و اهل دنیا هیچ کار ندارند و بسیار
اخلاق حمیده دارند فقیر را آنچه میسر میشود خدمت ایشان میکند دیگر هیچ وجهی از معاش ندارند حق تعالی
دوستانرا قدرت توفیق دهد که خدمت ایشان سعادت دانند انشاء الله تعالی این نیاز شما بسیار قبول افتاده که
اگر متوجه جناب حضرت شیخ رحمه الله شده بنشینند گمان میدارم که از نوازش آنجناب حظ بردارند مشفق من شوهر
صاحبزادی برادر زادهٔ حضرت شیخ رحمة الله وزری با این صاحبزادی بی ادبی نمود من بحمایت ایشان شوهر
ایشانرا آن خشونت پیش آمدم همان شب حضرت ایشانرا در خواب دیدم که مرا در بغل کردند و بر پیشانی بوسه
دادند و بسیار مهربانی فرمودند آن مشفق در مقام حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام متوجه
باشند خوبست و در هر مقام که قوت بهم رسد از نعمت متبرکست حضرت نوح علیه السلام از حضرت ابراهیم
علیه السلام در مقام خلت فضیلت دارند لیکن چون تعریف در آن مقام حضرت ابراهیم راست ایشانرا افضل میگویند
خلیل الله لقب یافتند حق تعالی میفرماید وتلک حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه نرفع درجات من
نشاء ان ربك حكيم عليم ووهبنا له اسحق ويعقوب كلا هدينا ونوحا هدينا من قبل
بدایت نوح علیه السلام را حق تعالی سبقت برابراهیم شمرده ازینجا مفسرین میگویند که چنانچه فضل اولاد منسوب
است احسان بپدر نیز منسوب شد فضل آبا هم همین حکم دارد مشفق من اگر در حقیقت احمدی متوجه بوده باشند
مضایقه ندارد و مبارکست لعلکم الله قصی بدارج قربه و ذلک علی الله بعزیز از مقام قیومیت استفسار فرموده بودند
مشفق من عالم تمام مهما ظلال دائرهٔ صفات او تعالی ست و ظلال را وجود و قیام نیست مگر باصل خود و قیام عالم
بظلال ست و قیام ظلال بصفات است که اصول ایشانست و قیام صفات بشیونات است و قیام شیونات بذات تعالی شانه

از یک جنس هستند با وجود این اگر پادشاهی عظیم الشان کثیر العطایا والاحسان منبع القهرمان فقیری را
بسوی خود بخواند و او را مستوجب انعام و احسان و قرب منزلت و رفع شان فرماید فقیر ازان پادشاه روگردانیده
صحبت کناسی مجنس اختیار کند آن فقیر را چه باید گفت علاوه برین در صورتیکه در حضور چنین پادشاه اگر بسوی
او پشت داده با کناس اختلاط نماید بکبر و قهرمان سلطانی البته مقتضی قتل آن نادان فقیر باشد پس چنین باید کرد
که رب العالمین با صفات جلال و جمال و عظمت و کبریا بنده را بسوی خود میخواند و میفرماید من تقرب الی شبراً
تقربت الیه ذراعاً و محبوب خود را برسالت فرستاده او را بسوی خود میخواند و نعمتهای بهشت سر همه نعمتها
وعده رحمت و موقع میسازد و در سخط عذاب دوزخ و زقوم وعید میکند و این ناکس از قرب منزلت او روگردانیده
بدنیا روی و شهوات آن متوجه میشود و میداند که او تعالی حاضر و ناظر است هیچگاه هیچ چیز بر وی مخفی نیست بکمال
بیحیائی و بیمروتی نقل هست که زنی پرده نشین پیش قاضی آمد و فریاد کرد که شوهر من زنی دیگر میخواهد او را
ازان باز دارند قاضی گفت که او را ازان منع نمیسزد حق تعالی میفرماید فانکحوا ما طاب لکم من النساء
مثنی و ثلاث و رباع آن زن گفت که ای قاضی اگر پرده عصمت و حجاب و حیا مانع نبودی حسن و جمال خود را
بر تو ظاهر میکردم و انصاف میخواستم که شخصی که مثل من صاحب جمال باشد از من روگرداند و بدیگری
بپردازد او را چگونه روا باشد اتفاقاً در ان مجلس صاحبدلی نشسته بود نعره زد و بیهوش شد و افتاد چون
بعد دیری افاقت آمد حالش پرسیدند گفت وقتیکه این سخن گفته هاتف ندا داد که این ضعیفه این چنین که دارد
چنین میگوید ما را اگر حجاب عظمت و کبریا مانع نبودی جمال خود ظاهر کرده انصاف میخواستیم که کسی را که مصاحبت
مثل من ممکن باشد ازان درگذشته بکسان نالائق و امور لاطائل مشغول شود او را چه باید گفت بیت

ومن مثلی و این یکون مثلی   ولیس یکون فاطلبنی تجدنی

انسان اگر حقتعالی را متصف بصفات
عظمت و جلال و جمال داند و خیال کند که حق تعالی سمیع و بصیر و علیم است و این بر وی غالب و مستولی شود و تفکیر
که خوف و خشیت بر وی غالب شود و یقین هست که از نامرضیات او احتراز نماید و در طاعت او بکوشد و چون داند
که حقتعالی مطیعان را دوست میدارد او را با خدا محبت پیدا آید و در طاعت و عبادت او دلشاد شود و بحکم المرء
مع من احب هست در پایه دار محبت اقربیت بذات تحت سد لهذا حضرت شیخ رحمه بر بیان صفت

مراقبه بترتیب ارشاد میفرمودند اول مراقبه ذات مستجمع جمیع صفات کمال از جلال وجمال
ورحمت ونعمت وغیرآن باجمال تعبدازان که این ملاحظه بروی مستولی میشد وحق تعالی باعظمت وکبریا وجمال
وجلال در دل وی تمکن میگرفت دوم مراقبه ان الله علی کل شئ علیم میفرمودند وچون صوفی مشق
این ملاحظه میکرد واین بروی مستولی میشد بار سوم مراقبه انه سمیع بصیر ارشاد میکردند که حق
تعالی حاضر وناظرست چون این بروی غالب میشد چهارم مراقبه معیت میفرمودند وهو معکم
اینما کنتم که ملاحظه معیت بیچون نماید چون این بروی غالب میشد بار پنجم مراقبه اقربیت لالات میفرمودند
نحن اقرب الیه من حبل الورید چون ملاحظه اقربیت بکمال میشد بار ششم مراقبه محبت ارشاد
میفرمودند حق تعالی میفرماید یحبهم ویحبونه شخصی که بروی این بد منکشف شود که خدا ما را دوست میدارد
بیشک او را محبت باخدا حاصل خواهد شد پس بعد حصول اینهمه مراتب ومشق آن همه مراقبات مراقبه ذات بحت
میفرمودند سه مراقبه اول در دائره امکانست در اول ولایت صغری وبعد فنای قلب در ولایت صغری
مراقبه معیت ست ودر دائره اولی از ولایت کبری پیش از فنای نفس مراقبه اقربیت ست وبعد فنای نفس در
دائره ولایت کبری وعلیا مراقبه محبت ست که نفس مطمئنه راضی ومرضی ومحب ومحبوب گشته ودر کمالات نبوت
ملاحظه صفات از نظر ساقط میشود وذات بحت ملحوظ میباشد اینهمه گفتگو برای ارباب علم وبصیرت ست این
کلام طویل که بقلم آمده مستفاد از حضرت مشائخ ست ورسول کریم صلی الله علیه وسلم در حدیث از جبرئیل
علیه السلام بدان اشاره فرموده در جواب ما الاحسان قال ان تعبد ربک کانک تراه فان لم
تکن تراه فانه یراک کافی ست یعنی بیان ارباب علم وبصیرت نیست که هرکس را که نسبت جهلی باشد ملاحظه
فهو یراک کافیست یعنی بر هرکس که این بد مستولی باشد که حق تعالی بر من حاضر وناظرست واز چنین ست
از عبادت متلذذ واز معصیت محترز خواهد بود والله اعلم یکی از دوستان بفقیر نوشته که اکثر اولیاء الله عشق را
اعلی مراتب حب نوشته اند وبسیار مدح وثنا عشق نوشته اند وامام محمد غزالی رح گونه عشق کرده وحب را هم
عشق مرجح داده وبعضی نیز گفته اند الفت ومودت ومحبت وعشق وشفقت تعریف حب وعشق وتحقیق مذاهب دران
آنچه نزد صاحب باشد بنویسند فقیر در جواب آن خطی که نوشته بود نقل آن بخدمت سامی هم فرستاده شد

اگر بپرسید آنچه منظور فرمایند بسم الله الرحمن الرحیم از حب و عشق نوشته بودند جواب این معنی حب در
تفسیر قوله تعالی ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله امام محی السنة بغوی نوشته حب المؤمنین
لله اتباعهم امره و ایثارهم طاعته و ابتغاؤهم مرضاته و حب الله المؤمنین ثناؤه علیهم و
ثوابه لهم و در حقیقت این تعریف محبت نیست بلکه مقتضای محبت است و در تفسیر بیضاوی گفته ان
المحبة میل النفس الی الشیء بکمال ادراک فیه بحیث یحملها علی ما یقربه الیه و در حقیقت این
تعریف محبت صفاتی است تعریف محبت ذاتی نیست و نزد صوفیه حب عبارت است از اشتعال قلب به محبوب
بقسمیکه باز دارد او را از توجه بسوی غیر او چاره نباشد او را از توجه و اهتمام بسوی او و هو المعنی من قولهم
العشق نار یحرق ما سوی المحبوب یعنی ینقطع عن قلبه التوجه الی غیر المحبوب فلیجعله نسیا منسیا
کان لم یکن فی الوجود غیر محبوبه حتی یسقط عن نظر بصیرته نفسه کما لا یری غیره
این تعریف محبت بنده است حق تعالی از قلب و اشتعال قلب منزه است پس محبت حق تعالی عبارت است
از انس یا ذوق که مقتضی است جذب بنده را بجناب خود و نگذارد که متوجه بسوی غیر او شود پس محبت بنده
فرع محبت خدا است و لهذا حق تعالی میفرماید یحبهم و یحبونه محبت خود را بر محبت بنده مقدم کرد و لفظ
عشق در کلام خدا نیامده است و در کلام رسول الله صلی الله علیه وسلم کمتر آمده در کلام الله والذین امنوا
اشد حبا لله آمده و اشد حبا لله عبارت است از افراط محبت و عشق هم در لغت افراط حب را میگویند کذا فی
القاموس پس باین اعتبار میتوان گفت که ذکر عشق در قرآن آمده است لیکن در عرف تغییر کرده فرط محبت که
عقل عالم را معطل و عقل و حواس را بیکار سازد آن فرط محبت را عشق گویند نه مطلق فرط محبت را پس سکر و مستی در
عشق لازم است و این از تنگی حوصله است و اگر حوصله وسیع و استعداد شخص عالی باشد هر قدر که زیاده تر شود و
افراط کند عقل بجای خود باشد و حواس بیکار نشود و لهذا بر حق سبحانه تعالی یحبهم صادق می آید و ودود
از اسماء الهی است که بمعنی محب است و عاشق گفتن بروی تعالی صادق نمی آید چرا که محال است که محبت دیگر
صفات الهی را بیکار سازد و لا یشغله شان عن شان و نیز انبیا و اصحاب کرام و ائمه اهل سنت و بعض
اولیا امت که حوصله آنها وسیع و استعداد شان پس بالیقین محبت آنها اگر چه شدید است لیکن سکر

حواس آنها را برهم میسازد و سکر و امنگی شان میگردد منصور بیچاره از تنگی حوصله بجوش آمد انا الحق گفت و سرور
عالم صلی الله علیه و سلم غیر از سبحانک ما عرفناک حق معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک لب
نگشود و لهذا انبیا علیهم السلام بخلیل الله و نجی الله و حبیب الله موسوم گشتند و بعاشق الله موسوم نشدند مگر
اولیاء الله ... و متاخرین عشق را معتبر دانند چه عشق را مرتبه اعلی از محبت گویند پیدا است که عشق عبارت از فرط
محبت است و فرط محبت الهی از نفس محب دل داخل است و لهذا حضرت مولوی روم میفرماید نظم
هر چه گویم عشق از آن برتر بود   عشق امیر المؤمنین حیدر بود   و آنچه امام حجة الاسلام محمد غزالی
رحمة الله علیه چنان تعریف آن کرده که نه بجواز مقوله مفهوم میگردد و در انتقام نظر او بر سکر است که
از لوازم عشق است از تنگی حوصله بظهور رسیده و فرط محبت سراسر ممدوح و محمود است لیکن اگر با صحو باشد
از عشق بهتر باشد مشفقا   در راه خدا جمله ادب باید بود   تا جان باقیست در طلب باید بود
دریا دریا اگر بکامت ریزند   کم باید کرد و خشک لب باید بود   مقتضای فرط محبت آنست که
امتثال امر خدا بر مقتضای طبیعت خود مقدم دارد بغوی در معالم التنزیل از سعید بن جبیر روایت کرده که
حق تعالی روز قیامت بتان را در دوزخ اندازد و کفار را فرماید که اینها محبوب و معبود شما بودند شما همراه
ایشان در دوزخ بروید آنها از بتان بیزاری ظاهر کنند و رفتن در دوزخ قبول نکنند آن زمان حق تعالی مومنان
کامل الایمان را فرماید که بتان شما در دوزخ خود را ببینید از پیدا آنها بجبر و حکم خود را در دوزخ اندازند و دوزخ بر آنها برد و
سلام باشد و منادی آواز کند والذین آمنوا اشد حبا لله و کافران باکراه در دوزخ انداخته شوند لیکن
اگر با فرط محبت سکر و مستی باشد خوف عذاب و طمع ثواب در میان نماند و لهذا منقول است که رابعه بصری در
دستی آب و در دستی آتش گرفته میرفت پرسیدش که کجا میروی گفت میخواهم که دوزخ را ازین آب سرد کنم و
بهشت را ازین آتش بسوزانم تا مردم عبادت خدا بخوف دوزخ و طمع بهشت نکنند بلکه خالصا لله عبادت
کنند و جناب انبیا علیهم السلام با آنچه فرط محبت داشتند رابعه بیچاره از آن بوئی نشمیده بود و با آن همه هرگاه که رسول
صلی الله علیه و سلم در قرات قرآن بر آیت عذاب گذشتی تعوذ میفرمودی و هرگاه بر آیت رحمت و وعده میرسید
سوال میکرد و حق تعالی مدح مسلمانان میفرماید کریمه تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا و

طمعا و مما رزقناهم ینفقون پس تفاوت مرتبه فریقین در روایت سعید بن جبیر شخصی که بسیار آن ترسد و
باشد و برای امتثال امر خدا خود را در دوزخ اندازد و دوزخ عذاب در خاطر او فراموش باشد و زیادت بعد
چندان بشود از بیست شخصی هوشیارست و عذاب دوزخ را سپید اند و خائف و ترسانست با وجود آن برای
امتثال امر محبوب خود خود را در دوزخ اندازد و عجب کاریست بقول بخته گوی که گفته تیغ گر که در زخم نوکه سر بر حرف
بسیار پی پیاپی سوهر کار دهر مرد دشغاف نام چیزیست که غلاف دلست و قوله تعالی قد شغفها حبا
ضمیر مرفوع شغف راجع است بسوی یوسف و حبا تمیز است از تشبیه یعنی قد شغف حب یوسف زلیخا یعنی محبت یوسف
شغاف قلب زلیخا را دریده اندرون قلب او تمکن شده مثل حالت بیدا گشتا یعنی طالب علم زید گشت نسبت
و تمیز مبالغه است این شغف عمر بیرا از مراتب محبت نسبت آنچه کسی تعلق خاطر را پنج نام نهاده باشند اطلاق
ولا مشاحة فی الاصطلاح و در حقیقت محبت را مراتب بسیار است منحصر در پنج نیست۔

مسئلہ لعن یزید

مکتوب هشتم بعزیزی از سادات در باب تجویز لعن بر یزید بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین

در باب طعن یزید علما را اهل سنت و جماعت را سه قول است امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه
در فقه اکبر از آن منع کرده و امام احمد بن حنبل رح و اکثر محققین مثل ابن جوزی آنرا جائز داشته و علامه سعد الدین
تفتازانی رح در شرح عقائد نسفی همین قول رفته و جماعتی درین باده نظر برادله فریقین سکوت نموده اند و
در لعن البته اضاعت وقت و اشتغال است بی فائده و وجه قول حضرت امام اعظم آنست که امام
احمد حنبل و بخاری از ابن عمر روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم را شنیده که میگفت اللهم العن
فلانا و فی روایة عنه اللهم العن ابا سفیان اللهم العن الحارث بن هشام اللهم
العن سهیل بن عمرو اللهم العن صفوان بن امیة فنزلت لیس لک من الامر شیء
او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون قال البخاری فتیب علیهم کلهم و روی
البخاری عن ابی هریرة نحوه وجه استدلال آنکه حق تعالی رسول خود را از لعن کفار منع کرده و فرموده
که درین کار سخن گفتن ترا چه بعد ازین سر انجام بدست خداست اگر خدا خواهد آنها اسلام آرند و توبه نمایند

قبول کنند و اگر خواهد بگذرد و آنها را عذاب کند بجهت آنکه آنها ظالمان اند و در بعضی روایات
مسلم آمده که رعل و ذکوان اہل بیر معونه چون از آن سرور غدر کردند و منذر بن عمرو انصاری وغیره
هفتاد کس از قراء صحابه رضی الله عنهم اجمعین قتل کردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم را سخت غم و الم رو داد
و بر آنها لعن میکرد تا آن زمان این آیه نازل گشته و از لعن ممنوع شد و مروی ست که جبرئیل علیه السلام نزول
فرمود و گفت یا محمد صلی الله علیه وسلم ان الله ما بعثك لعانا ولا سبابا انما بعثك رحمة ليس لك
من الامر شیء الآیه یعنی ترا حق تعالی برای لعن و سب نفرستاده ست برای رحمت فرستاده ست و
در نہج البلاغة که اصح کتب روافض ست مرویست که چون امیر المؤمنین از اصحاب خود شنید که اہل
شام را لعنت میکنند فرمود انی اکره ان تکونوا سبابین یعنی من مکروه میدارم که شما سب کنندگان
باشید. وجه جواز این آنست که جوزی روایت کرده که قاضی ابو یعلی در کتاب خود معتمد الاصول بسند خود
از صالح بن احمد بن حنبل روایت کرده که گفتم پدر خود را که ای پدر مردم گمان میبرند که ما مردم یزید را دوست
میداریم احمد رحمه گفت که ای پسر کسیکه ایمان بخدا و رسول داشته باشد او را دوستی یزید چگونه روا باشد
و چرا لعنت کرده نشود بر کسیکه خدا بر وی در کتاب خود لعنت کرده گفتم در قرآن کجا بر یزید لعنت کرده است
احمد گفت فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم اولئك الذین
لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم یعنی قریب ست که رو گردانی کنید شما ای مردم و فساد کنید در
زمین و قطع ارحام کنید و گفته که این آیه در بنی هاشم و بنی امیه نازل شده یعنی مروانیان و عباسیان که در سلطنت
خود ظلمها کردند و فساد نمودند و قراءة امیر المؤمنین علی رض موید این تاویل ست که میخواندند تولیتم بضم تا
و واو و کسر لام مبنی للمفعول یعنی ان تولیتم یا ایها الناس ولاة جائرة خرجتم معهم فی الفتنة و عاونتموهم
اولئك الذین لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم یعنی ای مردم وقتیکه بر شما پادشاهان ظالم باشند
قریب ست که شما همراه شان در فتنه و فساد در آیید و مددگاری آنها کنید آنها باشند که لعنت خدا بر آنها
باشد و دور کند خدا آنها را از حق دلیل دیگر آنکه حق تعالی در قرآن میفرماید ان الذین یؤذون
الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة ظاهر آنست که مراد از ایذاء خدا ایذاء اولیاء خدا ست

بحذف مضاف یعنی یوذون اولیاء الله و رسوله و درین صورت عطف رسول از قبیل عطف خاص است
بر عام برای زیادت اهتمام مانند عطف جبرئیل بر ملائکه و مؤید این تاویل است حدیث قدسی که بخاری
روایت کرده قال الله تعالی من عادی لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة یعنی هر که با ولی من دشمنی
کرد پس با من ابراز جنگ برآمد پس ایذاء امام حسین علیه السلام که سر حلقه اولیاء الله است ایذاء خدا است
و نیز ایذاء رسول صلی الله علیه وسلم ظاهر است رسول فرموده صلی الله علیه وسلم فاطمة بضعة منی
ما اذاها و یوذینی ما اذاها متفق علیه یعنی فاطمه پاره ایست از من آنچه خوش میکند او را خوش میکند مرا
و ناخوش میکند مرا آنچه ناخوش میکند او را واخرج احمد و ابن ماجه والحاکم ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال من احب الحسن والحسین فقد احبنی ومن ابغضهما فقد ابغضنی وروی احمد والبخاری فی الادب
والحاکم وغیرهم عن یعلی بن مرة حسین منی وانا من حسین احب الله من احب حسینا وبغوی
وغیره از انس بن حارث روایت کردند ان ابنی هذا یعنی الحسین یقتل بارض من ارض العراق
یقال لها کربلا فمن شهد ذلک منکم فلینصره این همه احادیث دلالت دارند بر آنکه ایذاء
حسین علیه السلام ایذاء آن سرور است صلی الله علیه وسلم و از ابن عباس مرویست که این آیه در شان
عائشه رضی نازل شده وقتیکه منافقان بروی تهمت کردند و در قضیه افک ازین هم معلوم میشود که هر که ازواج
و اهل بیت پیغمبر را ایذا کرده ایذاء پیغمبر کرده و ایذاء خدا کرده و مستحق لعن شده و همچنین است حکم کسیکه صحابه
پیغمبر را سب میکند که رسول فرموده صلی الله علیه وسلم الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی
فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله
فیوشک ان یاخذه رواه الترمذی عن عبد الله بن مغفل و ترمذی و حاکم و ابن جریر از حسن بن
علی علیهما السلام روایت کردند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را نموده شدند سلاطین بنی امیه بر منبر ام
آنحضرت ازین امر ناخوش و رنجیده شدند برای تسلی آنحضرت صلی الله علیه وسلم انا اعطیناک الکوثر و
انا انزلناه فی لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر ملکهای بنی امیه نازل شده قاسم بن الفضل گفته
شمار کردیم سلطنت بنی امیه هزار ماه بود نه کم و نه زیاده یعنی از روز سلطنت یزید تا انقضای سلطنت

مروانیان هزار ماه بود که هشتاد و چند سال شده از این حدیث هم معلوم میشود که از یزید و دیگر مروانیان
آنحضرت صلی الله علیه وسلم را ایذا رسید دلیل دیگر آنکه قوله تعالی الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا
واحلوا قومهم دار البوار جهنم یصلونها وبئس القرار ابن مردویه از ابن عباس رض روایت کرده
که از عمر بن الخطاب رض از این آیت پرسیدم که آنها کیستند فرمودند هما الافجران من قریش بنو المغیرة
وبنو امیة اما بنو المغیرة فکفیتموهم یوم بدر واما بنو امیة فمتعوا الی حین یعنی مراد این آیت
دو گروه اند فاجرترین بنو امیه و بنو مغیره و بنو مغیره روز بدر مستاصل شدند حق تعالی شما را از شر آنها
کفایت کرد و بنو امیه چندی در دنیا فرصت داده شده اند و همچنین امام بغوی قول عمر رض روایت کرده
و ابن جریر و ابن منذر و طبرانی در اوسط و ابن مردویه بچند طرق از امیر المؤمنین علی رض روایت کرده
دلیل دیگر قوله تعالی وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین
من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون
بی شیئا ومن کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون یعنی وعده کرده است الله تعالی کسانی را که ایمان
آورده اند یعنی از صحابه و اعمال صالحه کرده آنکه خلیفه گردانیم آنها را در زمین چنانچه خلیفه ساخته بود کسانی را
که پیش از شما بودند یعنی چنانچه بعد موسی یوشع بن نون و کالب و حزقیل علیه السلام را خلیفه ساخته تا دین
موسی را تائید کردند و عالم را باصلاح آوردند و همچنین بعد محمد صلی الله علیه وسلم ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله
عنهم را خلیفه سازیم و قدرت دهیم خلفا را بر ترویج دین شان که خدا از آن راضی شد و اختیار نموده و بدل
کنیم بعد خوف شان از کفار تا عبادت کنند مرا و شریک نسازند با من چیزی دیگر را و هر که بعد این
کافر شود پس آنها فاسق و خارج باشند از حکم خدا ابو العالیه گفته که رسول صلی الله علیه وسلم بعد بعثت ده
سال در مکه با صحابه خود از کفار در ایذا بود و مامور بود بصبر بعده مامور شد بهجرت سوی مدینه و قتال با کفار
لیکن ما در کمال خوف بودند که یک دم از سلاح خالی نمی بودند چنانچه بعضی مردان گفتند که هیچ روز برما
نمی آید که مامون باشیم و سلاح نهیم آن زمان این آیه نازل شد و ابن ابی حاتم از براء بن عازب رض روایت
کرده که این آیه نازل شد وقتیکه ما در خوف شدید بودیم پس حق تعالی وعده خود را انجا ذکر کرده بعد خوف

این مراد وو ملک اسلام فراخی شد چنانچه حق تعالی موسی را تا ابد دین او وعده کرده بود و در حیات وی
وعده نشد حیث قال انها محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون فی الارض و موسی علیه السلام در تیه وفات یافت
بعده یوشع بن نون خلیفه شد و فتح شام کرد و بلاد شام در بنی اسرائیل قسمت کرد و همچنین وعده خدا با تباع دین
محمد صلی الله علیه وسلم در وقت خلفاء راشدین منجز گشت ابوبکر صدیق رض با بنی حنیفه و مرتدان قتال کرد تا ایمان
آوردند یا کشته شدند و مسیلمه کذاب کشته شد و فتح شام و عراق وغیره در خلافت عمر و عثمان رضی الله عنهما شد
چنانچه این امر بطرق متعدده از علی رض مرویست در نهج البلاغة قول علی رضی الله عنه ان هذا الامر لم
یکن نصره ولا خذلانه بکثرة ولا بقلة وهو دین الله الذی اظهره وجنده الذی اعده وامده حتی بلغ ما بلغ
وطلع من حیث ما طلع ونحن علی موعود من الله حیث قال الله وعد الله الذین آمنوا منکم الآیة
فالله منجز وعده وناصر جنده الی آخر ما قال رضی الله عنه پس درین آیه دلیلست بر صحت نبوت که اخبار
بغیب نمیشکه بوقوع آمده پس معجزه است و دلیلست بر صحت خلافت خلفاء اربعه اگر ازین آیه مراد نباشد
تخلف در وعده الهی لازم آید وآن محالست چراکه موعود و موعودلهم یعنی صحابه سوا زمانه خلفاء اربعه جمع نشده اند
و دلیلست بر صحت مذهب سنت وجماعت بودن دین شان مرضی خدا و بر بطلان مذهب سبیه و رافضه
که آنها میگویند که ائمه همیشه خائف ماندند و تقیه میکردند و تا امروز مهدی موعود از خوف اعدا غائب شده
وآنچه میگویند که بعد ظهور مهدی این وعده منجز خواهد شد کلام منکر است رد این قول میکند سفینه مولی رسول الله صلی الله
علیه وسلم ازان سرور روایت کرده فرمود که خلافت بعد من سی سال باشد پس ازان سلطنت باشد سفینه گفته
بشمار خلافت ابوبکر دو سال خلافت عمر ده سال خلافت عثمان دوازده سال و خلافت علی شش سال
یعنی با ایام خلافت حسن بن علی سفینه اعتبار کسور نکرده و خلافت ابی بکر دو سال و سه ماه و خلافت عمر ده
سال و شش ماه و عثمان دوازده سال و علی پنج سال نه ماه و حسن شش ماه مجموعه سی سال شد و نیز
این آیت دلیلست بر کفر یزید و امثال او و اتباع او حیث قال ومن کفر بعد ذلک فاولئک هم
الفاسقون امام بغوی گفته که اهل تفسیر میگویند که اول کسیکه کفران این نعمت کرد قاتلان عثمان بودند
و غیر او میگویند که این آیه اشاره است از یزید و اتباع او که قتل کرد حسین علیه السلام را و همراهیان او را

از اہل بیت نبوت اہانت کرد و بی حرمت کرد ناموس آن سرور را و لشکر بر مدینه فرستاد و غارت کرد
و مسجد رسول صلی الله علیه وسلم که روضه البیت تا منبر ریاض جنت خراب کرده در واقعه حره چیزها کرد که
زبان از بیان آن کوتاهی میکند و منجنیق بر بیت الله زد و عبد الله بن زبیر را که نواسه ابو بکر و پسر بنت عمه آنحضرت
بود کشت ترمذی از حسان روایت کرده که حجاج یکی از غلامان یزید بود کسانی را که در حبس کشته بغیر از صحابه
و تابعین یک لکه و بیست هزار کس در شمار آمده و مسلم روایت کرده که وقتیکه حجاج عبد الله بن زبیر را کشت
اسما بنت ابی بکر گفت که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم ان فی ثقیف کذابا و مبیرا فاما الکذاب
فرأیناه واما المبیر فلا اخالک الا ایاه قال عبد الله بن عصمة الکذاب هو المختار بن ابی عبید والمبیر هو الحجاج
ابن یوسف یعنی هلاک کننده مسلمانان مرویست که یزید روزیکه حسین علیه السلام را کشت ابیات خوانده
و تفاخر کرد مضمون آن ابیات آنست که امروز از آل محمد صلی الله علیه وسلم انتقام کرده ام از روز بدر و خیبر
آن ابیات این بیت است بیت و لست من خندف ان لم انتقم   من بنی احمد ما کان فعل
و خمر را حلال گفت و گفت فان حرمت یوما علی دین احمد فخذها علی دین مسیح بن مریم و آل محمد صلی الله علیه
وسلم را بر منبرها سب میکردند مروانیان هزار ماه درین گمراهی فرصت یافتند بعد از ان حق تعالی از انها
انتقام کرد چنانچه از قاتلان یحیی بن زکریا انتقام کرده بود تا آنکه کسی از انها باقی نماند مرویست که سپاهی که سر
حضرت امام حسین را پیش یزید میبردند اتفاقا به صومعه راهبی فرود آمدند بران صومعه مرقوم بود بیت
اترجو امة قتلت حسینا   شفاعة جده یوم الحساب   از آن راهب پرسیدند که این بیت
که نوشته است گفت از قدیم مرقوم است نمیدانم که کدام کس نوشته است غرضکه کفر یزید از روایات صحیحه
ثابت میشود پس او مستحق لعن است اگرچه در لعن گفتن فائده نیست لیکن الحب فی الله والبغض فی الله مقتضی آنست

والله اعلم

کلمات قدسیه

بسم الله الرحمن الرحیم بعد حمد و صلوة بدانند هر قدر که اوقات در ترویج نسبت حضرات میسر آید آنرا
غنیمت باید شمرد و طالبان خدا را از جان عزیز تر باید دانست چون زمانه بکمال فساد معمور است درین

زمانه اگر کسی اندک توجه بسوی خدا میکند فیض برکات فزون از حد می بیند پس طالب را باید که [illegible]
مشغول بخدا باید کرد و هرکه مشغول شد انشاء الله تعالی براه راست می آید و خود بخود کار بانجام رسد [illegible] اجتناب
از بدعت زمانه ضرور است و معموری اوقات از خیرات و ترک مجالست اغنیاء و سوء ظن در نفس خود و حسن ظن
در حق سائر الناس استقامت باید فرمود الاستقامة فوق الكرامة ست [illegible] نفس بر عبادات صبر
تو در دل بفهم این که آن که بپرواز د بجای جان چو تو باشی بجان که پردازد [illegible] و کثیر
اشتاقکم والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته والحمد لله والصلوة على رسوله محمد و آله
اللهم اغفر لی و لاخوانی فی الدین و ارزقنی و ایاهم کمال متابعة سید المرسلین و موافقته
صلى الله عليه وسلم و اعلى العليين آمين يا رب العلمين -

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذی خلقنا من اصلاب المسلمين و ارحام المسلمات و جعلنا من
بعثة سيد الانبياء و افضل الرسل و الايمان بهذه الآية الكبرى لمتسبر و من هو النعمة
العظمى لمغتنم و صلى الله تعالى عليه و على آله و اصحابه و اتباعه اجمعين و اشكر على ما هدانی للاسلام
و احيانی عليه و وفقنی لاقتباس انوار علمائه الصالحين و اوليائه الكاملين خلفاء الشيخ احمد
الفاروقى النقشبندى المجدد للالف الثانى و السيد السند محى الدين عبد القادر الجيلانى
غوث الثقلين و السيد الفاضل الكامل معين الدين حسن السنجرى رضى الله عنه و عن
اسلافهم و اخلافهم اجمعين و ارجو من فضله تعالى ان يميتنى على اتباعهم و محبتهم و يلحقنى بهم
فى دار القرار و ما ذلك على الله بعزيز بعد از حمد و صلوة فقير حقير محمد ثناء الله عثمانی حنفی مجددی
پانی پتی می نویسد که عمر این عاصی هشتاد سال رسیده و یقین که عبارت از مرگ ست بر سر آمد و چیزی نماند کلمه
چند بطریق وصیت برای اولاد و احباب خود می نویسد که رعایت بعضی ازان برای ذات فقیر مفید و ضروری است
و بعضی ازان برای دنیا و فرزندان ضرور و مفید است اگر نوع اول را رعایت خواهند کرد روح فقیر
ازانها خوشنود خواهد شد حق تعالی جزای خیر خواهد داد وگرنه در عاقبت دامنگیر خواهم شد و اگر نوع ثانی را

رعایت خواهند کرد ثمرهٔ آن در دنیا و عقبی نیک خواهند دید و گرنه نتیجه بد خواهند دید **نوع اول** آنست که
در تجهیز و تکفین و غسل و دفن رعایت سنت کنند و دو چادر رزائی که حضرت ایشان شهید رضی الله عنه عنایت
فرموده بودند دران تکفین نمایند و عمامه خلاف سنت است ضرور نیست و نماز جنازه بجماعت کثیر و امام
صالح مثل حافظ محمد علی و یا حکیم سکھوا یا حافظ پیر محمد بجا آرند و بعد تکبیر اول سورهٔ فاتحه هم خوانند و بعد
مردن من سوم و دهوی مثل دهم و بستم و چهلم و ششماهی و برسی هیچ نکنند که رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم زیاده از سه روز ماتم کردن جایز نداشته اند حرام ساخته اند و از گریه و زاری زنان را منع
بلیغ نمایند در حالت حیات خود فقیر ازین چیزها راضی نبود و باقتدار خود کردن از کلمه و درود و ختم
قرآن و استغفار و از مال حلال صدقه بفقرا باخفا ادا فرمایند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده
المیت فی القبر کالغریق المتغوث ینتظر دعوة ما تلحقه عن اب او اخ او صدیق. بعد مردن من
درادای دیون من کوشش بلیغ نمایند فقیر در حیات خود نصف ضلع تکله و املاک قصبه که در
ملک خود داشت آنرا هشت سهام قرار داده سه سهام بوالده کلیم الله و دو سهام بصفوة الله یک
سهام بفلانه و یک سهام بفرزندان فلانه و یک بفرزندان فلانه فروخته بمبلغ ثمن بخشیده هر یک را
مالک حصه ساخته بود و لیکن تا دم زیست حق محصول پنجم حصه باولاد هر دو دختر میدادم و باقی را
سه حصه کرده یک حصه برای خرچ خود میداشتم و یک حصه بفلان و یکحصه بفلان میدادم بعد مردن
من هم تا وقتیکه دین من ادا شود همین قسم تقسیم کرده حصه من بقرضخواهان من میداده باشند و اهل
علیه وصیت قرضخواهان ادا ده مرا از دین فارغ الذمه سازند تفصیل قرضها که در دفتر نوشته است در بیاض
[illegible] نوشته ام و چیزهای مهری من نزد قرضخواهانست در ادای آن تهاون
ننمایند وصیه شریفه حضرت شیخ رضی الله عنه را هر یک بقدر خود خدمت کردن لازم فدا حسب
دانش علی الموسع قدره لا یکلف الله نفسا الا وسعها فقط در سال تمام ده من گندم و پنج شش
روپیه نقد بایشان میدادم ازین قصور نشود و ده بیگهه زمین چاه سیدانی واله والده ولی الله از
طرف خود برای مرزا الان وصیت کرده بود بایشان بسپرند و من از طرف خود بست بیگهه تمام

زمین جاهای فرسخ از وضع نگاهداری ایشان مقرر نموده بودم لیکن ایشان بران قبضه نکرده اند کمینه
کسانی هم دیگر و پیه نقد در ماهه با ایشان میدادم درین هم تصور نشود نوعی نگاه میراث جد پدری خادمان
من نیست محض تصدق حضرت میرزا صاحب شهید ست رضی الله عنه در ادای خدمت ایشان
تقصیر نماید نوع دیگر که برای پس ماندگان مفید ست آنست که دنیا را چندان معتبر ندارند اکثر کسان
در طفلی و اکثر در جوانی می میرند و بعضی به پیری میرسند تمام عمرشان هم در اندک فرصت شکل یا دمیروز
نمیدانند که کجا رفت معامله آخرت که انقطاع پذیر نیست بر سر میاید حق تعالی میفرماید اذا السماء انفطرت
الی قوله علمت نفس ما قدمت و اخرت الهی باشد باین لذت قلیل که آنهم بی رنج کشی میسر نشود
لذات قوی دائمی را برباد دهد و با آلام ابدی گرفتار شود نعوذ بالله منها پس جاییکه مصلحت دینی و
مصلحت دنیوی باهم متعارض شود مصلحت دینی را مقدم باید داشت کسیکه مصلحت دینی را مقدم
میدارد دنیا هم موافق تقدیر بوی میرسد رسول فرمود صلی الله علیه وسلم من جعل الهموم هما
واحدا هم آخرته کفی الله هم دنیاه یعنی هرکه مقاصد خود در یک مقصود منحصر سازد مقصود
آخرت منظور دارد کفایت کند الله تعالی مقصود دنیای او را و کسیکه مصلحت دنیوی را مقدم دارد
گاه باشد که دنیا هم او را دست ندهد چنانچه بیشتر درین ایام همچنین است پس خسر الدنیا والآخرة شود
اگر دنیا دست دهد در اندک فرصت زوال پذیرد و خسران ابدی لاحق شود فقیر بچشم خود هزارها
مردم را دیده که بدولت میرسیدند بازا زانها اثری نمانده فقیر و برادر فقیر و پدر فقیر و جد فقیر بخدمت
قضا مبتلا شدند هرچند آنچه میباید حق این خدمت نه ادا نشده خصوصا ازین فقیر که تقصیر کرده تمام
عمر در زمانه فاسد تر یافته ازین جهت نادم و مستغفرم اما بحول الله و قوته طمع ازین خدمت نکرده ام
و از اکثر ابنای روزگار نیکی بخوبی کردم الحمد لله علی ذلک ازین جهت از فضل الهی امید مغفرت دارم
مقصود اصلی در نیت فقیر همین است اما برکت همین عمل جمله مسلمانان بلکه هنود و هم هرکس که ملاقات کرده
معزز داشته و غنیمت شمرده و گرنه علما بهتر از من موجود اند کسی نمی پرسد و از باطن کسی دیگر اینرا
چه خبر ست این دلیلست برانکه اگر مصلحت دینی را بر دنیا مقدم داشته شود دنیا هم از وی گریزان

نیست و مصرعه سید هر یزدان مرا دستگی پس از فرزندان من کسیکه خدمت قضا اختیار کند
طمع و خاطرداری ناحق را دخل نهد و بروایت معتبر بفتوی عمل نماید و از جمله تقدیم مصلحت دینی بر مصلحت
دنیوی آنست که در مناکحت دینداری را منظور دارد چون در دین ما نه و درین شهر ها بسبب افضر
بسیار شیوع یافته است و شرفا بیشتر بر علو نسب یا رفاه معیشت نظر میدارند اول رعایت دین باید کرد و
بکسی که فقهی با شیعی یا رفضی اگر صاحب دولت و عالی نسب باشد نباید داد و روز قیامت سوای دین و
تقوی هیچ بکار نخواهد آمد و نسب را نخواهند پرسید کما ورد که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست
و دولت اعتبار ندارد که مشتق از تداول است المال غاد و رائح و دیگر باید دانست که اکمل
الاکملین از نوع بشر بلکه از ملائکه هم سید المرسلین محمد است صلی الله علیه و آله و سلم هر کس هر قدر با آن سرور
مشابهت بهم رساند در باطن و ظاهر و صفات جبلی و کسبی علم و اعتقاد و عمل و عادات و عبادات آنکس را
همان قدر کامل باید دانست و هر کس در مشابهت و چیزی از آن قاصر است همان قدر وی را ناقص
باید دانست لهذا بجهت کمال اتباع سنت سنیه که اولیای نقشبندیه اختیار کرده اند گوی مسابقت
برده اند و همین کمال مشابهت بجهت کمال متابعت دلیل است بر فضیلت شان اگر همت قاصر باشد
از کمال متابعت آنجناب کوتاهی کند و بر ادای واجبات و ترک محرمات و مکروهات و مشتبهات در عبادات
و عادات و معاملات خصوصا در معاملات قناعت کند آنهم بسیار غنیمت است گو کثرت نوافل و اتیان
مستحبات و کمال اشتغال بسنن در عبادات و عادات از وی میسر نشود و رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم من اتقی الشبهات استبرأ لدینه و عرضه و من وقع فی الشبهات وقع فی الحرام
الحدیث فی الصحیحین حقتعالی سفرا میان اولیاؤه الا المتقون نیست و دستان نداز متقیان اهم
عبادات ادای واجبات و ترک محرمات و مشتبهات است نه از کثرت نوافل و اتیان مستحبات قبیح محرمات
رذائل نفس است از نفاق و عجب و کبر و حقد و حسد و ریا و سمعه و طول امل و حرص دنیا و مانند آن
بعد از آن محرمات که بافعال جوارح تعلق دارد و در کتب فقه مبین اند و اگر همت از ین مرتبه هم کوتاهی
کند و از شومی نفس و شر شیطان مرتکب محرمات شود پس آنچه اتلاف حقوق العباد باشد از آن اجتناب

باید کرد حق تعالی کریم ست و پیران عظام شفیع اند انجا امید قوی ست و حقوق العباد و بخشش نمی آید
آیات و احادیث درین باب بسیار اند این قدر متحمل آن نتواند شد حدیث المسلم من سلم المسلمون
من لسانه و یده و حدیث ان تحب للناس ما تحب لنفسك و تكره لهم ما تكره لنفسك
درینجا کافیست **شعر** مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن ٭ که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست
یعنی غیر ازین مثل گناهی نیست و دیگر از نصایح که برای دین و دنیا مفید ست آنست که از اتباع خود
و زن و فرزند و نوکر و غلام و کنیزک و رعیت با هر یک چنان معاشرت باید کرد که انها راضی باشند
و دوست دارند و از کثرت اخلاق و غمخواری و عدم تکلیف ما لا یطاق و رعایتها بجان گرویده باشند
مگر آنکه بعضی از انها از حسد یکدیگر اگر ناخوش باشند آن معتبر نیست و متبوعان خود را از ادب و
فرمانبرداری و خدمتگذاری راضی دارند مگر در انچه بمعصیت امر کنند رسول فرمود صلی الله علیه و آله
وسلم لا طاعة للمخلوق فی معصية الخالق و با اقران خود از اقربا و برادران و دوستان و
هم صحبتان و همسایگان با اخلاص و محبت و غمخواری و تواضع باشند دنیا جای مناسب برای معاملات
دنیوی با هم تقاطع نکنند هیچ خانه برباد نشده مگر وقتیکه با هم منازعت و مخاصمت کردند و از کسانیکه
اندیشه دشمنی باشد آنها را باحسان و نکوئی شرمنده و سرنگون باید کرد **بیت** آسایش دو گیتی تفسیر
این دو حرف ست ٭ با دوستان تلطف با دشمنان مدارا ٭ قال الله تعالی ادفع بالتی
هی احسن فاذا الذی بینك و بینه عداوة كانه ولی حمیم و ما یلقیها الا الذین صبروا
و ما یلقیها الا ذو حظ عظیم و اما ینزغنك من الشیطان نزغ فاستعذ بالله
هو السمیع العلیم یعنی دفع بدی کن بخصلتی که نیکوترست یعنی بدی دشمنان به نیکوئی کردن
آنها از خود دفع کن پس ناگاه شخصیکه در میان تو و او دشمنی ست دوست و محب خواهد شد و نمی کنند
اینچنین مگر کسانیکه صبر میکنند و مگر کسانیکه صاحب نصیب بزرگ اند و اگر وسوسه شیطان ترا ازین
کار مانع شود اعوذ بخوان و پناه جوی بخدا بدرستیکه خدا سمیع و علیم ست این حکم در حق کسی
که با وی برای دنیا دشمنی و ناخوشی باشد اما با کسی که خالصا لله با وی دشمنی باشند مثل روافض دا

وخوارج و مانند آن از انها موافقت نکنند تا که از عقاید نها سد و توبه نکنند اگرچه پدر یا پسر باشند قال الله
تعالی یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء الی قوله لن تنفعکم ارحامکم
ولا اولادکم یوم القیامة یفصل بینکم و در خاندان فقیر همیشه علما شده آمده اند که در هر عصر
ممتاز بودند از خاندان فقیر احمد اسد این دولت بهم رسانیده بود حداش با عزت در رحلت کرد و نسل
صفوة الله را هر چند خواستم در تحصیل این دولت تن ندادند حسرت است و انتقد عبارت فتاوی که فهمید
اعتبار ندارد و باید که خود هم درین امر اگر توانند کوشش کنند و فرزندان خود را سعی کنند که اینده لیت
لا از ول کسب نمایند که هم در دنیا و هم در عقبی ثمر برکات است علم عبارت است از دانستن حسن و قبح عقائد
و اخلاق و احوال و اعمال که علم عقائد و علم اخلاق و علم فقه متکفل آنست و این علم بدون دریافتن
ادله از قرآن و حدیث و تفسیر و شرح احادیث و اصول فقه و دریافتن اقوال تابعین خصوصاً ائمه
اربعه رحمهم الله و لغت و صرف و نحو صورت نمی بندد و در اکثر فتاوی بعضی روایات بی اصل
نوشته اند دریافت حال صحیح و سقیم مسائل بدون اینهمه علوم نمیشود درین علوم سعی باید کرد و خواندن
حکمت فلاسفه لاشی محض است کمال دران مثل کمال مطربانست و علم موسیقی که موسیقی هم
از فنون حکمت است یا ضی مگر منطق که خادم همه علوم است خواندن آن البته مفید است ∗

فصل چهارم در مکاتیب حضرت مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی رح

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول بنام مرزا صاحب - خدای عزوجل آن قسیم طریقه احمدیه حامی سنت نبویه را
دیرگاه داشته مسلمین را متمتع و مستفید گرداناد از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التیام مکشوف
ضمیر منیر باد صحیفه شریفه که مشحون بود بانواع الطاف ورود فرمود و فقیرزاده شفقت سامی نه بسته
این فقیر را ولا داد و تقریر نمود الحمد لله که اهل ول این درماندگان مسکینند ازین مر توقعها مستحکم میگردد و احسن الله
الیکم و ذکرکم الله تعالی فیمن عنده بابت آمدن دراینجا و نیامدن اداشارتی رفته بود محمد و ما فقرا وقتیکه
واعیه الهی برای چیزی وارد نشود و حقیقت آن حال نمی شناسد تا حال هیچ داعیه نشده است نظر و تخمین

نتوان گفت قلمی شده بود که بعضی دقائق را بصورت اسوله خواهم نوشت خاطر مشتاق آن دقائق ست جلد کنند
که زود آن عده منجز گردد. مولوی ثناء الله صلاح و صحیح چون اشتغال نمودند مستعد کتب سته بلکه عشره شده اند
اندرین نوع جهت مامی توقع ست که آینده بظهور رسد و بعد از ان احرام صحبت شریف بندند هر قدری که
وقت شریف گنجایش کند بیابند و کلمه بهجت افزای این فقیر شکسته بال میباید بود والسلام مکتوب دوم
نیز بنام مرزا صاحب. خدای عز و جل آن قیم طریقه احمدیه خصوصاً و طریقه صوفیه عموماً و آن متحلی بانواع
فضائل و فواضل را دیرگاه سلامت داشته ابواب برکات بر کافه انام مفتوح گرداناد. مکتوب گرامی رسید و
مشعر بر صحت مزاج شریف حمد الهی بجا آورده شد من بعد کره اخری اطلاع بر صحت مزاج یافته باشد که سبب
سرور خواهد بود و این مرد میخواهد که پیش از وقت سعین مقصد خود حاصل نماید مقصر عهد بزم بر هم خورده بود
بیجا آمده. چه آنچه از توبه و تبری از اعوان صوری تقریر مینماید خالی خطرات و مالک ناصیه تکذیب آن شخص را
فقیر زاده ها بالتماس دعا در حق خویش مجبری اند. شاه اهل الله صاحب بعافیت اند همکین فقیر بر ده گرفته
میباشند درین مدت چندین مرتبه ملاقات شده و خیر و عافیت همیشه می آید مشتاق ملاقات شریف اند
والسلام مکتوب سوم نیز بمرزا صاحب. متع الله المسلمین بافادات قیم الطریقة الاحمدیة و روی عطاش
الطریقة متوجهات النفس الزکیة آمین فقیر ولی الله سلام محبت مشام میرساند رقیمه کریمه در رود فرمود
الحمد لله علی سلامتکم و عافیتکم از مکارم اخلاق مرجو آنست که بدعای ظهر الغیب کریم فرما باشند آنچه در باب
فضیلت مآب عبد الغنی خان اشارت رفته بود علی الراس والعین تا حال باشریف انور راه ملاکرم الجواب
مکاتبات مفتوح نیست با هر که ابواب مکاتبات مفتوح است البته مقصر نخواهد ماند والسلام والاکرام.
فقیر زادگان هر یکی مستدعی دعاست در اوقات اجابت کرم فرما باشند مکتوب چهارم نیز بمرزا صاحب
خدای عز و جل آن قیم طریقه احمدیه را دیرگاه سلامت داشته ابواب فیوض بر بندگان خود مفتوح دارد.
از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام واضح باد که مولوی ثناء الله با رقیمه کریمه رسیدند موجب مسرت گردید
قصد اینجانب بسبب بعضی اسباب که شرح آن بطول میخواهد اتفاق افتاد توقع آنست که در اوقات مرجوه
دعای سلامت از آفات ظاهره و باطنه در حق بنده ضعیف و فرزندان و متعلقان بوجوه می آمده باشد

والسلام. برادرم میان اہل اللہ شفا یافته اند الا قلیلی از جراحات باقیست امید واری آنست که
آن نیز بهتر شود و از جانب فقیر که فقیر آنجاست برده کرده هستند ازین سبب نامه علیحده نوشته اند

۵

مکتوب پنجم بخواجه محمد امین در تحقیق تجلی از نسبت آنحضرت و تعبیر وجود موهوب و بیان تقلید آنحضرت
نه یکی از مذاهب فقها و ائمه اربعه برادرم خواجه محمد امین اکرمه الله بشهوده. چند سوال کرده بود جواب
آن بین الاجمال والتفصیل نوشته شد **سوال اول** آنکه نسبت تو با نسبت کدام طریقه از طرق مشهوره
مشابه‌تر است **گفتم** در اخذ اشغال طریقت و صحبت متصل تا آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقوی در اتصال
من طریقه نقشبندیه است و در نسبت باطن اقتدای من بطریقه جیلانیه است زیرا که اصل در طریقه نقشبندیه
حفظ صورت ذهنیه حضرت حق است و در مدرکه هر آدمی اشارتی بآنجناب واقع است و آن صورت اجمالیه
ذهنیه حضرت حق است این طائفه آنرا واسطه گرفته اند تا بران مواظبت کنند و هر وقت که خواهند
ازان انتقال کنند بحقیقة الحقائق و اصل در طریقه جیلانیه تهذیب روح و سر است تا چون مهذب شوند
هر وقت که آنرا استعمال کنند معرفت تجلی اعظم میسر شود و در سجاده و خلافت بشارت سلف بحال خلف
اقوی نزدیک من طریقه چشتیه است و اقوی نزدیک من باعتبار دلیل کتاب و سنت و اشبه باصول
طریقه حنفیه طریقه سهروردیه است اگرچه فقیر را مناسبت با طرق بسیار است تا این چهار چیز ازین چهار
طریقه استفاده کرده ام جزی الله عنا اهلها خیر الجزاء و فائده دیگر زاید از جواب میگویم که در بعضی اوقات
مراقبه حاضر کرده شد بر من اجداد مرا تا حضرت عمر رضی الله تعالی عنه در جبین هر یکی نوری یافتم
که بآن نور غالب شده است در یاست پیدا کرده بر جمعی که در صحبت باشند بزیاده و آنرا متوارث
یافتم از عن جد و آن باصطلاح ما نقطه بحث است اگرچه گاهی باعتبار دنیا باشد و گاهی باعتبار دیانت
و علم و دیدم که آن نور بطریق وراثت نسبت بمن انتقال کرده است **سوال دوم** آنکه صوفیه فرموده اند
که بعد فنای بشریت وجود موهوب میباید **مصرع** موسی اندر درخت آتش دید + سبزتر میشد آن درخت از نار
شهوت و حرص و حسد و بخل + اینچنین بود و اینچنین انگار یعنی فنای بشریت و وجود موهوب
چیست **گفتم** اتفاق حکما و صوفیه واقع شده است که بنی آدم بر سه طبقه مخلوق شده اند آنکه نفس بهیمیه او

غالب ترست و آنکه نفس بهیمیه او زور آور ترست و آنکه نفس نطقیه او قوی ترست پس آدمی در ابتدای
حال مغلوب یکی ازین نفسها خواهد بود یا مغلوب و نفس بهر راهی که آن غالب میکشد میرود و چون توبه کرد و
معتقدات شرع را و عقل خود جا داد و احکام شرع را در جمیع احوال خود پیش گرفت او را با نسبتی نماند الا بعد
اجازت شرع چه در باب سبعیه چه در باب شهویه و بشریت او فانی شد در شرع و نفس او بشرع باقی ماند و حدیث
لا یومن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به اشارت بهمین مقام ست چون ازین مقام ترقی
واقع شود و محبت حضرت حق و دوام توجه باو لازم گرفته و مغلوب آن شده او را بالستی نماند الا اتصال
بی کیف و قبله نماند توجه و انجذاب خاطر او را الا همین یعنی در حق و باقی گشت بحق و اینجا دو راه پیش آمد
یکی راه نور القدس و محبت آن مشابه راهی ست بذات بحت و دوم راه توحید افعال و صفات و
اضمحلال اشیا در حقیقت واحده و طلوع آن از کوه انا خود و انا هر موجودی بعد ازان استقلال آن حقیقت
واحده بخیال خود و بعد از اتمام هر دو راه یکی می آگاه باشد او را با آنکه هر لطیفه حکمی دارد و حکم یکی حاکم
دیگری را مزاحمت میکند و متعاقب آن تفرقه می اندازند درمیان ظاهر و باطن این شخص دست در کار
و دل با یار بجوارح و نفوس ثلثه کارهای مناسب آن میکند و بسر و روح بکیفیت اتصال مشرف میشود و با
بلطیفه خفیه بمعرفت حقیقه واحده مشرف میگردد و این را وجود موهوب گویند و این در بیت اشاره باشد

سوال سوم آنکه عمل تو در مسائل فقهیه بر کدام مذهب ست **گفتم** بقدر امکان جمع میکنم در مذاهب
مشهوره مثلا صوم و صلوة و وضو و غسل و حج بوضعی واقع میشود که همه اهل مذاهب صحیح دانند و عند تعذر
الجمع باقوی مذاهب از روی دلیل موافقت صریح حدیث عمل مینمایم و خدا تعالی آنقدر علم داده ست که
فرق درمیان قوی و ضعیف کرده شود و در فتوی بحال مستفتی کار میکنم مقلد هر مذهبی که باشد او را آن
مذهب جواب میگویم خدای تعالی بهر مذهبی ازین مذاهب مشهوره عزتی داده ست الحمد لله تعالی۔

مکتوب شصت و ششم نیز بخواجه محمد امین در جواب بعض مسائل بسم الله الرحمن الرحیم محب غریب القلب
خواجه محمد امین سلمه الله تعالی۔ سوال کرده بودند که لطیفه غالبه من بین لطائف من کدام لطیفه ست پس
لازم شد که آنچه در دل ازین باب القا شود ذکر کرده آید۔ باید دانست که لطیفه قلب هرچند یکست

(۶۶)

لطیفه ایست اما وجوه و طبقات شتی دارد وجهی دارد بجوارح و وجهی دارد مائل بنفس شهویه و وجهی دارد
مائل بنفس سبعیه که منبع آن نیز دل صنوبریست و طبقه ایست از طبقات دل و وجهی دارد پیوسته بروح و همچنین
روح نیز وجوه و طبقات شتی دارد وجهی دارد متصل بقلب و وجهی دارد متصل بروح القدس و وجهی دارد
ملصق بخفی و آنچه از میان لطائف عزیز مشار الیه بقوت و استقلال امتیاز دارد وجهی است از وجوه که
بروح نیز دیک است و وجهی از وجوه روح که بقلب مائل است پس غالب آنست و الله اعلم که ظهور ثمره
طهارت و عبادت و نسبت اویسیه و یادداشتی که غالب بر انس باشد و محبت اهل الله بوجه انس و الفت
بیشتر بود و فتح کار این عزیز ازین چیزها و مناسب این چیزها باشد انشاء الله تعالی و اگر اتمام سیر لطائف
مقدر است آخر کار رجوع بهمین چیزها باشد و استقرار در همین موطن. (۷) **مکتوب هفتم** بخواجه محمد امین
در دفع شبهات مکتوب حضرت مجدد قدس سره که در باب خلت و حصول این مرتبه عظمی بآنحضرت
صلی الله علیه وسلم بوساطت بعض افراد امت نوشته اند و از آن فرد مراد نفس خود داشته اند.

برادر عزیز القدر خواجه محمد امین اکرمه الله تعالی بشهوده سوال کرده بودند که حضرت شیخ مجدد قدس
الله تعالی سره العزیز در مکتوب نود و چهارم از جلد ثالث و غیر آن نیز تصریح کرده اند بآنکه آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم بعد هزار سال بواسطه بعض افراد امت مقام خلت حاصل شد و دعای اللهم صل علی
محمد کما صلیت علی ابراهیم مستجاب گشت و باشاره مفهوم میگردد که مراد از آن فرد ذات حضرت مجدد است و
این مقدمه بظاهر موهم اشکالات کثیره است از آنجمله آنکه توسط فردی از افراد امت در حصول مقام خلت
که از اعلی مقامات است مستلزم فضل او بر ذات حضرت خاتم الانبیاست علیه الصلوات و التسلیمات و حضرت
مجدد رحمه متصدی جواب این اشکال خود شده اند که خدام و غلمان اگر برای سلطان و مخدوم لباسی فاخر
طیار کنند هیچ مزیتی ایشان را لازم نمی آید و فیه ما فیه و از آن جمله آنکه در حدیث صحیح وارد شده است الا ان
الله اتخذنی خلیلا کما اتخذ ابراهیم خلیلا و این حدیث نص صریح است در اثبات خلت
مر آنحضرت را پس قول بعدم حصول آن مرتبه الا بعد هزار سال مخالف حدیث صریح صحیح باشد. گفته نشود
که مراد ازین خلت که درین حدیث وارد شده مطلق محبوبیت است نه خلت مصطلحه فلا اشکال زیرا که تشبیه

بخلت ابراهیم از این تاویل بامیکنند پس درین مسئله آنچه نزد تو متحقق شده باشد بنویس باین سبب بخاطر
رسید که هرچه در حالت ابتداء توفیق تحریر آن یابد بنویسد. باید دانست که کشف اهل البصر راست و درست
ولیکن در بعض اوقات حقیقة الامر الطریق اجمال در می یابند و در بعض اوقات بتفصیل و در بعض اوقات بتشبیح
بتشبیهی و در بعض اوقات بغیر حجاب و متتبعان کلام صوفیه لاچار نداز دانستن اجمال و تفصیل و اغماض نظر از معانی لفظی
که قائل را در میان کلام مجمل بتفصیل و تفصیل مهیا شد پس باشناخت ما اریم که در هر طائفه از زمان فیضی دیگر فتح میکنند و در میان
زمان فیضی دیگر در میان مردمان مفتوح شد و چون روح حضرت خاتم النبیین علیه الصلوات والتسلیمات بسبب
علو سعادت تعین ایشان و عموم فیضی که بر دست ایشان بر مردمان القا شده است و بسبب ظهور انتظام و نشر
بنوری که از حجر بیت حضرت ایشان سر آورده و لاسباب اخری لا الطیق ان نحصیها ساعتها بذه عنوان
حظیرة القدس و تشبیح آن و روپوش آن و منظنه آن و تمثیل صورت هرچه ازین قبیل میتوان گفته شده است هم فیضی
جدید که در عالم پیدا میشود و بتازگی بر روی کار می آید ضمیمه حظیرة القدس میشود و بسبب انجذاب همت نفوس
بنی آدم که طبقة بعد طبقة پیدا میشوند اهل ل بساست که این امر را اجمالا ادراک کنند و باین لفظه تعبیر نمایند که این
کمالات اجمال انجذاب احاصل شده است و تفصیل این کلام و ایفای حق آن آنست که گفته شود که مصلحت کلیه الهیه
تقاضا کرده است که بعض شروح و تفاصیل و عکوس تجلی اعظم در هر عصری پیدا شود و منشاء آن حجر بیت شخصی
باشد از کمل و آن حجر بیت با آن نور محمد و بمنزله شعاع تجلی اعظم و بمثابه اعراض آن جوهر انضمام گردد و آن ظهور
خود است بحسب اطوار و ادوار و ظهور خود است بحسب اشخاص فی زمان هم این فقیر اشارتی کرده باین قسم ظهور
و باین قسم اشکال درین ابیت باجمال و آتیش حسن لگر در کار شد چشم او را سر نهادم یا زلف او را شانه ام
چون این مقدمه ممهد شد دیگر نیز باید دانست که حقائق اجمالیه که بر اهل الله ظاهر میشود چون لغت و عرف از تعبیر
آن کوتاه است این طائفه لفظی از کتاب و سنت که بحسب فن اشارة و اعتبار بران حمل توان کرد میگیرند و آنرا
عنوان آن حقائق اجمالیه فائضه بر قلب ایشان میگردانند و سخن را بآن مربوط میسازند و آن معارف غامضه را
در پرده آن لفظ ادا میفرمایند متفرسان از مطالعه کنندگان را لازم است که از خصوصیت این لفظ اغماض نظر
کنند و مطمح نظر خود همان حقیقت اجمالیه و معرفه غامضه سازند پس فیما نحن فیه اقامت لفظ صلت و استجابت دعای

اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم و تصویر دائره که مرکز صرف ذات است و محیط آن کمالات
ذات است بازصیر ورا آن مرکز دائره تامه که آن مرکز محبوبیت است و محیط آن امتزاج محبیت هم نیرنگ فن
اشاره و اعتبار است اعتراض مشکل برین مقدمات وارد نمیشود چنانکه در صورت دانست اسلا یدهی اعتراض نفقه
اینا ب اطلاقا رأسه و یادبه و نسبت وجهی ندارد و همچنین است سخن در حقیقت قرآن و حقیقت کعبه و حقیقت محمدیه
بیان وا نه و اقوا است پس خلاصه کلام آنست که بعد از الف ثانی دوره دیگر شده است که بعض اعتبارات اجمال
فیوض متقدمه است مثلا احوال قلب و روح و سر و غیر آن همه مجمل شده و هیئت جمعیت پیدا کرده و بعض اعتبارات
تفصیل فیوض متقدمه است مثلا مسائل محبت و الهیه کبری و درین دوره مفصل تر است از ادوار سابقه و تفصیل
حقائق این دوره شرحی میطلبد که این ورق گنجائش آن ندارد و بالجمله شیخ مجدد از اهل این دوره اند و بسیا
معارف مختصه این دوره که از زبان شیخ بطریق رمز و ایما سر زده و شیخ قطب ارشاد این دوره است و بر دست کی
بسیاری از گمراهان بادیه طبیعت و بدعت خلاص شده اند تعظیم شیخ تعظیم حضرت مدور دار و مکون کائنات است
و شکر نعمت شیخ شکر نعمت مفیض اوست اعظم الله تعالی له الاجر فقیر در اکثر معارف که شیخ بزبان فتح دوره آورده
مصدق اوست مثل اشاره بتوحید شهودی اگرچه شیخ از رمز و ایما در آن تجاوز نکرده و سخن بی پرده اداء نفرموده
و مثل قول بحقانیت علماء اهل سنت در معارف اجمالیه که بتقلید انبیا علیهم السلام اخذ کرده اند و مخالف نبودن
آنها با تحقیقات صوفیه زیرا که معارف علما مقتصر است به بیان حظیرة القدس و تجلی اعظم و آن متعین است در تفسیر
کلیه بسبب صورتهای که در مرآة متعین شود و ازین تعین بساطت اولی چند مرحله برتر است ایشان همه ایشیه
مرتبه خبر نمیدهند همه است و درست است و درین صورت واجب است قول بحب و ثنا سوی الله و قول باراده
که تعلقات متجدده داشته باشد آنست آنچه نزدیک فقیر در شرح معارف شیخ مجدد متعین شده و اگر تحقیق
دانشمندانه در حل این اشکال سرمیم میتوانیم گفت که غرض شیخ اثبات اصل خلت است آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم در اول امر بغیر توسط و اثبات توسط خود در فیضان خلت بر بنی آدم بآن معنی که بتوسط او بعد هزار
سال مردمان حصه از آن خلت یافتند و درینجا هیچ خدشه نمی آید زیرا که فضائل اضافیه مثل مقتدا و متبوع گشتن
شدن بتوسط خلفا متحقق شده است و همچنین هر عالمیکه بسبب او جمعی مهتدی شوند و اتباع حضرت خاتم الانبیاء

صلی الله علیه وسلم درست کنند آن عالم واسطهٔ عموم دعوت مقتدا بودن آنحضرت هر آن قوم را خواهد بود و انکار
آن مکابره است والحمد لله تعالی اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه و سلم تسلیماً کثیراً

مکتوب هشتم بخواجه محمد امین در کشف اسرار تفضیل نبوت بر ولایت - برادرم خواجه محمد امین اکرمه الله
بشهود و از سر تفضیل انبیا علیهم السلام بر اولیا رضوان الله علیهم سوال کرده بودند بدانند که تفاضل در حقائق الوجود
بغیر ملاحظهٔ آثار و بغیر تصور مطلبی که قبول آثار آنها کنند معقول نیست مثلاً سیاه را بر سفید تفضیل نهادن یا علاوه را
بر حامض راجح دانستن بغیر آنکه نسبت این مریض یا نسبت این حال قیاس کنند معقول نیست هر حقیقت در حد
ذات خویش فواره ایست از دریای وجود جهیده نمی توان گفت که یکی از دیگری باعتبار وجود بهتر است و
نمیتوان گفت که این تعین که وجود خاص شده است از ان تعین دیگر باعتبار وجود خصوصیت بهتر است و
نمیتوان گفت که این تعین که وجود خاص شده است از ان تعین دیگر باعتبار وجود خصوصیت بهتر است و نمیتوان
گفت که لوازم و آثار هر حقیقتی باعتبار اشتباک و اقتران با آن حقیقت بهتر است که طبع سلیم از تجویز این اطلاقات
تحاشی میکند پس معنی تفضیل بغیر تصور مطلبی که قبول آثار هر حقیقتی بکند و آثار یک حقیقت در آنجا انفع و الایم
باشد از آثار حقیقت دیگر معقول نیست هر چند در محاورات تعرض آن مطلب نکنند از قرائن دانسته میشود که علما
کرام مطلب کرده اند مثلاً اسپ را بر گاو تفضیل می نهند و مطمح نظر آنست که گاو و اسپ هر دو با آدمی ملابست دارند
و آدمی استمتاع از هر یک میکند پس باعتبار ملایم بودن با آدمی و کفایت حاجات تامل کردیم فرس را دیدیم
که در کارزار و گیر و دار که کار بادشاهان و مجاهدانست نفع میدهد و گاو را دیدیم که در حمل اثقال و حرث حبوب
که کار دهاقین و تجار است سود میرساند و فرقهٔ اولی اعظم و اشهر اند از فرقهٔ ثانیه پس اسپ را بر گاو ترجیح دادیم
اگر در بعض مقالات این مقدمات را مطوی گذارند عقل سلیم آنرا اهمال نمیکند و تخمین که بعض افهام ضعیفه مشهورات
عامه اطمینانی پیدا کنند و در طلب ملایمی و منافری که سبب اشتهار آنها شده است افتند و للناس فیما
یعشقون مذاهب ولیکن مبحث ما در فرقه ایست که ادنا حقائق الاشیاء کما هی دعا و حال ایشانست و
همچنین تریاک را بر زهر رجحان نهادن نه باعتبار حقیقت آنهاست و نه باعتبار آثار آنها زیرا که زهر نباتی باشد یا
حیوانی کمال صورت اوست چنانکه تریاک کمال صورت نوع خود است هر یکی جمالی را از وجوه جمال حقیقهٔ مطلقه

(۸)

شرح کرده است لیکن چون هر دو وارد شد بر انسان و حیواناتی که با انسان ملابست دارند و آن یک منافر بود
با این اجسام و آن دیگر ملایم استحسان یکی و استقباح دیگری مسلم الکل گشت و هیچ آدمی را در ترجیح یکی بر دیگری سخن نماند
یا از این اشیا مفضول در بعض احیان نسبت بعض اشخاص انفع میباشد از اشیا فاضله مانند گاو چون سقی ارض
آثار آن شویم ملایم تر میشود از اسپ و چون تقبل شخصی مؤذی محتاج شویم زهر ملایم تر میباشد از تریاک و چون
باستنجا محتاج شویم سنگ ملائم تر است از ذهب و فضه پس ملائمت در اکثر احوال و اشرف احوال و اکرم اشیا
از ملائمت در اقل احوال و اخس احوال و اوضع افراد در نظر بنی آدم فرقی پیدا کرد و پس مضطر شده اند تا دو
نوع از فضل فضل کلی و فضل جزئی چون این مقدمه روشن گشت تا که تفضیل انبیا بر اولیا از جهت حقیقت نبوت و
ولایت است نه باعتبار اقتران آثار هر دو حقیقت [illegible] بلکه باعتبار موطنیست که اثر پذیر از آثار هر دو حقیقت
میشود و آثار یکی ملائم تر است و در اینجا باعتبار اشرف اوضاع و اکرم احوال از آثار آن دیگر و همین است معنی فضل کلی و
آن موطن جمهور بنی آدم است و آن آثار تهذیب نفوس است بعلوم ماخوذه ایشان و وجوب انقیاد ایشان را در رسوخ
علوم ایشان باعتبار ترجمانیت لسان قدم و ضرب تشریع بر ایشان و مانند جارحه بودن در اصطلاح حقیقت مطلقه
ایشان را و حقوق خود ایشان را آشنا کردن و وجوه مفاسد دنیویه و اخرویه از میان ایشان بر انداختن و امثال آن مانند
و در اینجا هیچ شبهه نیست که انبیا افضل اند از اولیا جمعی که ولایت را بر نبوت فضل نهاده اند اهمال اعتبار این موطن
نموده اند و حقیقت کار را نشناخته اند و بر همین مبحث قیاس باید کرد تفضیل شیخین را بر حضرت مرتضی رضوان الله علیهم که
باعتبار ترویج شرع و اقامت حقوق خلافت و کثرت فتوح اسلام و جمع کلمه بنی آدم در طاعت شرائع و اطفای
نائره نفسانیت ایشان در مخالفات شرائع و مانند آن پس کسیکه در آن تشکیک کرده است بملاحظه قوت قرابت
یا شدت شجاعت و مانند آن بمغز سخن پی نبرده است والسلام مکتوب نهم نیز بخواجه محمد امین در سر قدیم بودن (٩)
قرآن مجید و نزول وحی بوساطت ملائکه و بیان حقیقت قرآن و استفاضه حضرت ایشان از آن حقیقت بغیر وساطت
برادرم محمد امین اکرمه الله تعالی بشهوده. سوال کرده اند که سر قدیم بودن قرآن چیست و فرود آمدن وحی از کجاست
و حقیقت قرآن چه معنی دارد. بدانند که چون در ازل پیش از زمان تجلی اعظم در سطح حقیقت مطلقه متعین شد کمالی
از کمالات تجلی اعظم بوی قایم شد مانند قیام ضوء بجسم آفتاب و آن کمال تدبیر نفوس انسانیه است بعلوم منسلبه

ازراه نفوس کامله از میان نفوس بنی آدم بر قانون علومیکه صورت انسان آنرا اقتضا میکند در نفس
خود باقتضای اولی بدون شرط اشتغال باسباب کشف یا مقدمات دلیل عقلیه و مانند آن این کمال
و امتیازی پیدا کرده است یک حدی جامع و مانع بهم رسانیده بعد ازان در عکوس تجلی اعظم درانجا
متعین شده است صورتی دیگر گرفت و پنج علم انجا ممهد شدند تذکیر بالاء الله و تذکیر بایام الله و مجازاة المعاد و
و تعیین احکام در عبادات و تالیف منزلی و تالیف مدنی و دائره کشاده تر شد بعد ازان چون حضرت پیغامبر صلی الله
علیه و سلم مبعوث شدند آن علوم بعد غلبی که از صلب حظیرة القدس خاسته است و همه ملاء اعلی همه آنرا تعیین نموده
جبرئیل مقدم ایشانست و درین تعیین در لطیفه عقلیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم لباس لغت عربیت و اسلوب بدیع سور
آیات پوشید و آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا بمردمان رسانیدند و در تبلیغ آن جارحه شدند از جوارح الهی در تنفیذ
غلبی آن کار را سرانجام دادند پس هزاران هزار افواج ملائکه ملهم شدند بمحبت آن و حفظ الفاظ آن و بنی آدم قرنا
بعد قرن آنرا تلاوت کردند و بآن تقرب نمودند بخدای عز اسمه و در صحیفه اعمال ایشان مکتوب شد پس در موطنی
از عالم مثال که متوسط است در عالم علوی و سفلی و برکات ارض هر دو در انجا جمع میشود صورت گرفت و طرفه
وسعتی پیدا کرد پس قرآن قدسیست باصل خود و محدث است باعتبار نزول و عربیت و کلام حضرت حق است
منزل بواسطه ملک کریم و متلو بر السنه عباد و مکتوب در مصاحف و تفخیم ایشان در ملاء فرشتگان واجب التعظیم
و کثیر البرکات و تلاوت آن موثر در درجات بنی آدم که القرآن لما قرئ له و متعین در ملاء اعلی و عالم مثال و من
بحمد الله تعالی استفیضم ازین حقیقت متعینه در عالم مثال بواسطه **البیت** و لو ان لی فی کل منبت شعرة
لسانا لما استوفیت فی الحب حمده والسلام **مکتوب دهم** در تحقیق معنی بعض ابیات مثنوی مولوی روم قدس
سره - ابیات اینست **مثنوی** هین بخوان استیأس الرسل ای عمو تا بظنوا انهم قد کذبوا
این قرأت خوان که تخفیف کذب این بود که خویش بیند محتجب در گمان افتاد جان انبیا
ز اتفاق منکری اشقیا **جواب** الحمد لله صحابه در آیه حتی اذا استیأس الرسل و ظنوا انهم قد کذبوا
مختلف اند حضرت عائشه رضی الله تعالی عنها کذبوا بتشدید ذال میخواند و کذبوا بتخفیف نمیخواند و تخفیف را [illegible] معنی
می انگاشتند زیرا که در صورت تشدید معنی آنست تا وقتیکه نا امید شدند پیغامبران و گمان کردند پیغامبران که [illegible]

نسبت کرده شد ایشان را یعنی بعیلۂ یان آورده بودند خطره آرند وبخاطر ایشان گذشت و نسبت دروغ بسبب ابنیا
بخطور ایشان شد واگر کذبوا بتخفیف خوانده شود معنی چنان باشد که گمان کردند پیغامبران که دروغ گفته شد با ایشان
یعنی خدا تعالی وحی دروغ فرستاد با ایشان واین گمان مخالف عصمت انبیاست اخرج البخاری عن عروة عن
عائشة قالت له وهو یسألها عن قول الله عز وجل حتی اذا استیأس الرسل قال قلت أکذبوا ام
کذبوا قالت عائشة کذّبوا قلت فقد استیقنوا ان قومهم کذبوهم فما هو بالظن قالت اجل لعمری
لقد استیقنوا بذلك فقلت لها وظنوا انهم قد کذبوا قالت معاذ الله لم تکن الرسل تظن ذلك
بربها قلت فما بال هذه الآیة قالت هم اتباع الرسل الذین آمنوا بربهم وصدقوهم فطال علیهم البلاء
واستأخر عنهم النصر حتی اذا استیأس الرسل ممن کذبهم من قومهم وظنت الرسل ان اتباعهم قد
کذبوهم جاءهم نصر الله عند ذلك وعبد الله بن عباس کذبوا بتخفیف میخواند ومیگفت خدای تعالی
بجای دیگر پیغمبر را بید وزلزلوا حتی یقول الرسول والذین آمنوا معه متی نصر الله وبجای دیگر پیغمبر یاد اولم
تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی وآنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند نحن احق بالشك من ابراهیم
وحنظله گفت نافق حنظله پس شك وظن اینجا مجاز است بمعنی آنکه خاطر ایشان بسبب جبلت بشریت مضطرب شد
مانند اضطراب شك کننده در حقیقت وحی یا مانند اضطراب ظن کننده کذب وحی واین مشابه سائر متشابهات
قرآن است مثل بل یداه مبسوطتان که معنی جود آمده است فی الکشاف عن ابن عباس وظنوا حین
ضعفوا وغلبوا انهم قد اخلفوا ما وعدهم الله من النصر وقال کانوا بشرا وتلا قوله وزلزلوا حتی یقول
الرسول والذین آمنوا معه متی نصر الله فان صح هذا عن ابن عباس فقد اراد بالظن ما یخطر بالبال
ویهجس فی القلب من شبه الوسوسة وحدیث النفس علی ما علیه البشریة واما الظن الذی هو ترجیح احد
الجانبین علی الآخر فغیر جائز علی رجل من مسلمین فما بال رسل الله الذین هو اعرف الناس بربهم و
انه متعال عن الخلف فی المیعاد منزه عن کل قبیح مولوی قرأت ابن عباس اختیار میکنند وتوجیه میفرمایند
که احوال انبیا مختلف است در بعض اوقات رفع حجاب میشود واحوال بشده رأی العین می بینند ودر بعض اوقات
حجاب بشریت مانع میگردد واز حالت رأی العین قاصر می آیند وتضییق خاطر واضطراب بشریت رو میدهد چنانکه

(١١)

حالت اصحاب بالطریق مجاز لطف تعبیر واقع شد **مکتوب یازدهم** در ذکر شمهٔ از مناقب ابو عبد الله محمد بن
اسمعیل البخاری رحمه الله تعالی رحمة واسعة و بیان اشتمال کتاب صحیح او بر امهات مطالب اکثر علوم دینیه. الحمد لله
والصلوة علی سیدنا محمد صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم ابدا. بدانی که در حدیث لو کان الایمان عند الثریا
لناله رجال او رجل من هؤلاء یعنی اهل فارس و فی روایة لناله رجال من هؤلاء بلا شک [illegible]
[illegible] فقیر گفت امام ابو حنیفه درین حکم داخل است که خدا تعالی علم فقه را بر دست وی شائع ساخت و همگی [illegible]
اهل اسلام را بآن فقه مهذب گردانید خصوصا در عصر متاخر که دولت همین مذهب است [illegible] بلدان [illegible]
اقالیم پادشاهان حنفی اند و قضاة و اکثر مدرسان و اکثر عوام حنفی. امام ابو عبد الله بخاری نیز داخل است که خدا تعالی
علم حدیث را بر دست وی مشهور گردانید و تا زمان ما حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم بواسطه این مرد [illegible]
صحیح متصل باقی ماند. شخصی از اهل عصر که با اهل حدیث نقاری داشت حالی اکثر [illegible] برای [illegible]
الصواب این سخن اخیر را نپسندید و گفت بخاری حفظ حدیث داشت [illegible]
حدیث و ضعیف بود در فقه و فهم معانی. از مخاطبه آن عزیز روی باز کشیدم که فائده نداشت [illegible]
شدم و گفتم که شیخ ابن حجر در تقریب میگوید محمد بن اسمعیل ابو عبد الله امام الدنیا فی فقه الحدیث
و این سخن نزدیک کسی که تتبع فن حدیث کرده باشد بدیهی قابل تشکیک نیست بعد ازان چیزی [illegible]
علمیه که منشأ آن بخاری بوده است حامل لوای آن غیر بخاری کسی دیگر نبود و بیان کرده [illegible]
هرچه خواسته است بزبان جاری ساخت. خواجه محمد امین گفتند آنچه مذکور شد بغایت مفید است اما حافظه اکثر [illegible]
حفظ آن ندارد مگر آنکه حاصل آن باختصار و ایجاز بقلم مضبوط گردد. موافق استدعای ایشان [illegible]
باب بقلم مضبوط کرده شد والله الموفق والمعین. باید دانست که علم حدیث تا صد سال از [illegible]
از سینه بسینه منتقل میشد بعد از صد سال مدون شدن گرفت صد سال دیگر پایه باستحکام [illegible]
می شدند. بخاری بعد دو صد سال حامل لوای حدیث شدند و مرجع عالم درین فن گشتند [illegible]
از همه بخاری آنرا سرانجام داده است در اعلی اقسام حدیث از غیر آن بعد ازان محدثین [illegible]
والفضل للمتقدم. تفصیل این کلمه آنکه بعد تدوین احادیث چون امعان نظر کردند دیدند که بعض احادیث مستفیض [illegible]

که از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم سه کس از اصحاب آنرا روایت کرده است و از هر صحابی طریقی مشتهر آمده و از
در دور دوم متواتر شده و این مرتبه اعلی مراتب حدیث است مطلقاً بعد از آن **حدیث مشهور** که از حضرت
پیغامبر صلی الله علیه وسلم یک صحابی یا دو صحابی روایت کرده باز این عزیز در طبقهٔ کبار تابعین یا صغار تابعین
یا کبار تبع تابعین طرق متعدده پیدا شد مانند حدیث انما الاعمال بالنیات که در کتب صحیحه آنرا غیر حضرت عمر
راوی نیست و غیر علقمه از حضرت عمر رض روایت نکرده است و غیر محمد بن ابراهیم از علقمه روایت نکرده است و غیر
یحیی بن سعید از محمد بن ابراهیم روایت نکرده و یحیی بن سعید از طبقهٔ صغار تابعین است از وی جماعات لا تعد
ولا تحصی روایت کرده اند بعد از آن حدیثی که بدرجهٔ شهرت از طبقهٔ اولی پیش از زمان تابعین نرسیده و آن بر چند
قسم می‌باشد زیرا که یا آنست که طرق متعدده دارد و تا مخرج خود که صحابی یا تابعی یا شخصی از کبار تبع تابعین باشد
یا ندارد و آنچه طرق متعدده دارد که یکی گواه دیگر تواند بود و هر یکی متماسک بود و **حدیث حسن** است آنچه تعدد
طرق ندارد و همین یک طریق دارد و بس **غریب** مطلق است باز حسن اگر بعض طرق او همه ثقات متصل
بغیر نکره و شذوذ باشد و روایت از علمای معروفین بعدالت و ضبط باشد مخصوص میشود باسم **صحیح** و آنچه مرسل
ثقات و روایات اهل علم غیر بالغین بحد ضبط باشد لیکن طرق متعدده متماسکه دارد که یکی شاهد دیگر تواند بود
بمطلق **حسن** تعبیر کرده میشود و اینست اصطلاح ترمذی و وی اول کسی است که اسم حسن را اشتهار داده
و آنچه مشهور باشد لیکن هیچ طریق از وی بحد صحت نرسیده و نیز در حسن داخلست قلیل باشد و پس بخاری کتاب
خود را برای صحیح مجرد مخصوص گردانید بعض از آن مستفیض و بعض مشهور و بعض صحیح مقبول و درین خصلت اول
کسیکه قدم راسخ زده است بخاریست و اگر بخاری را غیر از تمییز صحیح از غیر صحیح فضیلتی دیگر نباشد صدق حدیث
لناله رجال من هؤلاء درست بر وی زیرا که ایمان همین قدر است پس تفسیر و سیر و سائر فنون حدیث موقوف
علیه ایمانست لامحاله فکیف که این خصلت مغمور است در خصال دیگر بعد از آن باید دانست که بخاری بعد از تابعین
ظاهر شد و قبل از وی علما در فنون چند از علوم دینیه تصانیف ساخته بودند امام مالک و سفیان ثوری در فقه
تصنیف کرده بودند و ابن جریج در تفسیر و ابو عبیده در غریب قرآن و محمد بن اسحق و موسی بن عقبه در سیر
و عبد الله بن مبارک در زهد و مواعظ و کسائی در بدء الخلق و قصص انبیا و یحیی بن معین و غیر او در معرفت احوال

صحابه و تابعین و جمعی دیگر مسائل داشتند در زهد و آداب و طب و شمائل و اصول حدیث و اصول فقه و رد بر ملحدین
مثل جهمیه بخاری این همه علوم مدون ساخت و تأمل فرمود و جزئیات و کلیات انتقاد نمود و پس قدری از علوم که باحادیث
صحیحه که بر شرط بخاری است بطریق صراحت یا دلالت یافت در کتاب خود آورد تا بدست مسلمانان در امهات
این علوم حجتی قاطعه بوده باشد که در آن تشکیک را دخل نبود و عقل دلالت میکند بطریق بداهت تا وقتیکه کسی جزئیات
و کلیات علمی را نداند انتقاد او و تمیز آنچه از احادیث صحیحه ثابت شده از غیر آن میسر شدن نتواند شد چنانکه اگر کسی گوید
که فلانی قواعد طبیه را که در قانون شیخ مذکور است انتقاد نموده است بطریق بداهت دانسته شود لامحاله که جزئیات و کلیات
قانون را مستحضر ساخته است و بمیزانی که خدا تعالی در سینه او نهاده هر یکی را سنجیده است و همچنین اگر کسی گوید که فلانی
دیوان ابوطیب را انتقاد نموده است بالبداهت دانسته شود که عروض و عربیت و طریق انشا و شعر نیک ورزیده او و
مسائل آنها امتحان نموده و آنچه بکتاب الله یا حدیث صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شده از غیر آن جدا
ساخته و کفی بذلک فضیلة و فقها و اگر انصاف را کار فرمائیم هیچکس را از علمای متقدمین نمی یابیم که در جمیع این فنون
تکلم کرده باشد کلام ایشان مقتصر بر یک فن است یا دو فن غالباً هیچکس را از متقدمین نمی یابیم که در استدلال از احادیث
حدیث بدین علوم بیشتر از بخاری سخن گفته باشد و نیز انصاف را اگر کار فرمائیم دانسته شود که امهات این علوم را از
احادیث صحیحه برآوردن و انتقاد نمودن کاری عظیم است و در شریعت محتاج سرعت انتقال ذهن و حفظ طرق حدیث
و استحضار آن علوم تا آنکه امام احمد با آنهمه تبحر خویش گفته است کلامی که حاصل او آنست که ما از انتقاد سه فن که سیر و تفسیر
و زهد باشد عاجزیم زیرا که اکثر آن مرسل و ضعیف بنظر می آید بارها زیاده کرده است بخاری در هر یک ازین فنون
فوائد جلیله از موقوف صحابه و تابعین و آنها را در تراجم باب منتشر گردانیده است و طریق استنباط از احادیث و مسائل
متعلقه بآن تعلیم کرده است و طرق استدلال باشارت نصوص خود اختراع نموده است آری در استدلال بخاری جنسی
نوع هست که محققین فقها آنرا قبول نمیکنند مانند استدلال به هر یکی از دو محتمل لفظ برای مسئله وللناس فیما یعشقون مذاهب
و هیچکس نیست از علما که محل اعتراض در بعض مواضع نشده باشد و نیز در عقد تراجم صور ترتیب و تقریر او در میان آمده
و سببش آنست که پیش از وی فن تبویب چندان ممهد نشده بود و اهل علم را مطمح نظر مطالب علمیه میباشد نه تراجم و تبویب
شیشهٔ صاف ار نباشد گو سفال درد باش ـ رند دردآشام را با این تکلفها چه کار ـ مکتوب دوازدهم

در بیان دلیلی واضح برای فرقهٔ ناجیه الحمد لله و السلام علی افضل انبیائه اما بعد روزی عزیزی فاضلی ذکر کرد که شخصی هندی
توفیق اسلام یافت و در پی تعلیم شرایع اسلام افتاد در بدو الحال شخصی از شیعه با او برخورد و گفت اسلام طرق متعدد
دارد و صواب ترین و بهترین آنها طریقهٔ شیعهٔ امامیه است که مدار ایشان اتباع ائمهٔ اهل بیت است و اهل البیت ادری
بما فیه زنهار ترا متعصبان نواصب گمراه نسازند بیا تا من شرایع اسلام بر طور امامیه ترا تعلیم نمایم
بعد از آن با این عزیز فاضل ملاقات کرد و آن مقوله تقریر نمود این عزیز گفت امامیه بدترین فرق
اسلام است زنهار این گمراهان ترا گمراه نسازند بیا تا مذهب امام ابو حنیفه ترا تعلیم کنم آن جدید الاسلام
در اشکال در ماند و ندانست که کدام را اختیار کند تا چندی در تنازع بود هر یکی بجانب خود میکشید
آخر این عزیز فاضل گفت در مسجد جامع برو در بلاد وقتیکه الوف ناس مجتمع شوند تقریر مذهبین پیش
ایشان بکن ببین که کدام یک را ترجیح میدهند و کدام یک از اظهار عقیده خود در میان ایشان
خائف و هراسان است پس سواد اعظم را تابع شو باین تدبیر آن شخص از اشکال بر آمد و سنی پاکیزه
گشت مقارن این حکایت خواجه محمد امین را سوالی بخاطر رسید که وجه ترجیحی که این فاضل آن را
اعتماد نمود امری خطابی بلکه شعری است اعتماد را قابل نیست زیرا که در بلاد ایران اگر این تنازع
واقع میشد الوف ناس جانب امامیه را ترجیح میدادند و لابد باید شناخت که عموم ناس باطل
بودن آن را نمی دانند و در استحسان آنها افتاده از و همچنین است کلام در میان مذاهب حقه فیما
بینها کما لا یخفی بعد از آن بخاطر ایشان رسید که لطف الهی مقتضی آنست که درین مسئله حجت
قاطعه بوده باشد که در آن حجت شکوک و شبهات را گنجایش نبود هر گاه انسان در یافت حقیقت
در جهتی شد و اگر نفس و شیطان از آن باز داشت هالک شده باشد بعد ثبوت حجت بوجهی که
معذور نباشد بعد از آن در تعیین آن حجت قاطعه بخاطر ایشان خطی پیدا شد از فقیر حقیر نیز طلب
کشف آن نمود گفتم درین مسئله و در سائر مسائل که موقوف علیه شرایع باشد لطف الهی مقتضی
آن شده است که از علوم حاصله مخزونه فی الصدور حجت قاطعه منصوب فرموده هر چند در بعض
افراد تنقیح و ترتیب آن علوم مخزونه میسر نمی آید و در بعض افراد بسهولت نفوس با الفت بر هم

مانع اتباع حجت قاطعه می گردد و هر چند تصدیق بآن حاصل باشد پس بعد تصدیق جازم
بحقیت شریعت او گردن نهادن باحکام قرآن و چنگ زدن بفرمان رحمت مهداة علیه
و علی آله و اصحابه افضل الصلوات **اول** چیزی که عقل آنرا بر خود واجب میگرداند آنست
که تتبع اخبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بیان احکام الهی باید کرد و پیروی آن اخبار بدل
و جوارح باید نمود زیرا که کلام او در شخصی ست که تصدیق کرده است بتکلیف الله تعالی عباد خود را
باحکام و قصد خروج از عهدهٔ تکلیف مصمم ساخته چنانکه ذکر کردیم و چیزی که ما آنرا بگوش خود
از مخبر صادق نشنیده باشیم و در خارج بچشم خود ندیده باشیم طریق علم آن سوی شیوع روایات ثقات
نمی تواند بود و **ثانیا** بر خود لازم میگرداند که اخبار اهل ملل از ائمه خود دو قسم میباشد
نقل بلفظ صاحب ملت و آن چند قسم می باشد متواتر و مستفیض و مشهور و خبر صحیح و حسن
و غریب و ضعیف عقل حصر می کند اخبار لفظی را درین اقسام - دوم نقل بالمعنی و آن نیز
چند قسم می باشد - اتفاق جمیع فرق آن ملت بر چیزی که این دین صاحب ملت ست و ماخوذ
از وی ست و اتفاق اکثر بوجهی که مخالف در آن مسئله شاذ و نادر و مکذب و غیر معتبر باشد و معتبر
در حل و عقد جمعی هستند که قایم باشند بحفظ و تدوین شریعت و موصوف بورع و اجتهاد و پیشوای
جماعة از مفسرین ملة نه جمعی که آثار کوشش و حفظ و فهم و تدوین شرایع و تبحر در آن از ایشان
دیده نشد و مفسرین آن ملت بایشان متوجه نشدند پس قول این جمع اقل و احقر ست
از آنکه در حل و عقد تاثیری داشته باشد قسم دیگر چیزیست که اختلاف فرق ملت در آن واقع شد
هر دو قول یا سه قول و هر یکی برای خود ادله و در روایات تقریر میکرده باشند پس از آنجمله از ملت
ثبت متواتر یا مستفیض و مشهور باشد و اتفاق جمیع حملهٔ ملت یا اکثر الشان یا ادبار شده و اعلی اخبار
از صاحب ملت و حجت خدای تعالی بالزام مثل آن قایم ست بدین قاعده تخریج باید کرد
که قرآن و اصول عبادات و معاملات و عقاید و غیر آن قطعی ست و حجت بمثل آن لازم و آن جمله
امهات اخبار شرع است از موجب آن نتوان گذشت و **ثالثا** عقل می شناسد که اختلاف

فرق اسلامیه با یکدیگر باشد. اختلاف فرق سایر ملل با یکدیگر دو قسم ست یکی اختلاف فرق
نوابت با جمهور حمله ملت با یکدیگر در استنباط از شرائع یا در تطبیق نصوص شرائع بعض با بعض
و عقل هر قسمی را حکمی دیگر می نهد و علامتی دیگر می شناسد و این حکم و علامت را انتزاع نمی کند
الا از حقیقت ثابت و غیر ثابت تفصیلش آنکه پیغامبران اولی العزم را خدا تعالی نفرستاده
است الا برای آنکه امر خود بزبان ایشان شائع گرداند و ایشان بهیچ وجه در امتثال امر
الهی تقصیر نکرده اند و البته تبلیغ حقیقت شرائع کرده اند بطریق شهرت و اشاعت نه بطریق
اخفا و کتمان و سامعان حقیقت آن معانی ادراک کرده اند اگر ادراک نکردندی پیغامبران متنبه
می شدند و ایشان را بر غلط ایشان متنبه می ساختند و احتمال آن که شارع بسیار چیزها مما
یتعلق بالشرع بجمهور نرسانیده است یا رسانید لیکن سامعان غلط ادراک کردند و شارع
بر غلط ایشان اطلاع نیافت یا یافت لیکن سکوت کرد و از نظر کردن در منصب رسالت و قصد
حضرت حق اظهار دین خود را بزبان ایشان مضمحل می گردد پس از اینجا لازم آمد که طبقه اول را
از جمله ملت که صحابه و تابعین اند پیشوای خود باید ساخت و باید دانست قدری که تبلیغ آن مطلوب
بود ایشان ادراک کرده اند و غلط در حقیقت آن راه نیافته است. بعد از طبقات اولی جماعات
پیدا شدند که همت ایشان اخذ نصوص شارع ست از هر طریقی معتمدی که باشد و اخذ معانی
شرع از هر صحابی و تابعی که بسبب حفظ دین و ورع و روایات متسم شد و طبقه اولی را پیشوای
خود ساختند و ایشان را افضل نهادند بر خود در معرفت شرائع ایشان حمله علم اند نه نوابت و اگر
حاصل کلام ایشان آن باشد که شارع بسیاری از شرائع مطلوبه را بایشان تبلیغ نکرد یا
تبلیغ کرد لیکن ایشان نفهمیدند یا فهمیدند و کتمان آن کردند یا گویند که اکثر ایشان جمع شدند
بر خطا یا روایت قبول نکنند الا از یک طریق فقط یا قولی احداث کنند که طبقه اولی از آن غافل
بودند یا گویند که ایشان حقیقت نصوص شارع را نفهمیدند و ما آنرا می فهمیم ایشان نوابت اند پس
نوابت در آنچه اختلاف کردند با طبقه اولی و طبقه اولی را متهم ساختند بکذب یا جهل قابل رد و تشنیع اند و اختلاف

ایشان قایل بر اینند اغلب سببِ اختلاف صحابه که در تطبیق بعض نصوص با بعض آن یا بسبب تشعب استنباط
از نصوص مختلف شده بشرطیکه این اختلاف تاویل بعید نباشد و طبع سلیم از قبول آن ابا نکند
اختلاف مقبول ست و رالمعا عقل تصدیق میکند که شیعه از نواصب اند و اہل سنت
از جملهٔ دین و حکم عقل سلیم در اختلاف شیعه با اہل سنت آنست که ترک اقوال شیعه کرده شود
و اختلافی که در علما اہل سنت حادث شده است حکم در آن معذور داشتن هر کس است و اختیار
راشد با صول و اقرب بنصوص صاحب شریعت و کبرائے طبقهٔ اولی و اینکه گفتم که شیعه از
نواصب اند بجهت آنست که مذاهب ایشان مبنی ست بر آنکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در
هر وقت امامی پیدا می شود که مفروض الطاعة و معصوم و موحی الیه میباشد برو ایمان فرض ست و در
زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم هیچکس مفروض الطاعة غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود پس
ایشان احداث عقیده کردند که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود پس از نواصب باشند
دیگر شیعه می گویند که تمامی صحابه و تابعین غیر چندے بیشتر همه بر خلاف حق بودند و روایت هیچکس
معتبر نیست و اثنا الا روایت ائمهٔ خود را و این علامت نواصب است دیگر اتباع خود قرآن مجید
را مشروط می گردانند بانکه ائمهٔ ایشان بآن دلالت کرده باشند و این علامت نواصب است
دیگر شیعه هدایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بغایت تنگ داشته اند که هیچکس بهدایت
ایشان مهتدی نشده مگر آنکه از یک راه بشریعت در آمدند و از راه دیگر از شریعت بر آمدند
پس رحمت الٰهی چه کار کرد و خاتم پیغمبران چه هدایت نمود تا قبال
از یک زوجهٔ خود بر او به دیگر را هدایت نتوان گفت سبحانک هذا بهتان عظیم
و همچنین معتزله از نواصب اند زیرا که حاصل کلام این جماعه در بسیارے از عقاید آنست
که جز طبقهٔ اول را قبول نکنند یا بتاویلات بعیده از ظاهر مصروف نمایند و همچنین جماعتے
از متصوفه که در زمان ما پیدا شده اند تکلیف شرائع را سهل گرفته اند و بعض نصوص را بر معانی
فاسدهٔ خود حمل نموده اند و می گویند که مقصد اعلی علم اتحاد است و تکلیف شرایع برای مقصد نیست

شیعه از نواصب اند

بیان نواصب بودن شیعه

معتزله از نواصب اند

جماعتی از متصوفه از نواصب اند

از نواصب اند بلا شبہ زیرا کہ اگر کسے دلِ خود را از عقائد ایشان جدا ساختہ نصوص صاحب شریعت
را و اخبار طبقۂ اولی را تامل نماید ہیچ جا ازین مقصد بوے استشمام نکند سبحانک ہذا بہتان عظیم
وہمچنین زیدیہ از نواصب اند کہ قائل اند بوجوب اطلاع و وجوب بذل سعی در نصرت ہر عالم
فاطمی کہ بسیف خروج کند زیرا کہ بے شبہ قول محدث ست و محال مے نماید کہ شارع بوجوب نصرت
این جماعہ فرماید و تا دامان قیامت دولت ہیچکس ازین جماعہ مستقر نشود سبحانک ہذا بہتان عظیم
و علمای حدیث کہ جامع اند ہمہ خود را بہ تتبع احادیث آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از ہر طریقی مصروف
کہ باید بر معرفت اخبار طبقۂ اول از صحابہ و تابعین نہ بالاصالۃ بلکہ برائے آن کہ این اخبار شرح
و تفاصیل کلام آنحضرت باشد و لہذا بارای خاصہ طبقہ اولی در باب ملک و غیر آن کہ بمقتضای
بشریت جوشیدہ و ایشان در آن ارا بحکم ضرورت اختلاف امزجہ مختلف شدہ اند متوجہ گشتہ
اند زیرا کہ مقصد اصلی تفصیل شریعت بودہ است و این چیزہا را با شریعت چہ کار این علما ہر چند نظا ہر
با ہمدیگر اختلافی داشتہ باشند در فروع آن خلاف کلا خلاف ست و آن خلاف در بودہ خلاف ست و در
حقیقت باتفاق این جماعہ بے شبہ از جملہ ملت اند احسن اللہ تعالی الیہم و کثرہم و نصرہم و
خذل اعدائہم و آنچہ گفتیم از ہر طریقی معتبرے کہ باشد روایت می کنند کلمہ الیست مجملہ تفصیلش آنست
کہ حضرت عمر رضی اللہ تعالی عنہ باتفاق موافق و مخالف عقل تام و ضبط وافر و حفظ عظیم داشت لا
انتظم خلافت از ایشان چگونہ منتظم میشد و در روایت حدیث اہتمام عظیم داشت و بر منبر تقریر آن
می کرد و ہیچ کس از جماعتی کہ در خطب او حاضر می شدند انکار نمود بر خلاف آرای خاصہ او کہ دائر
لم یزالا نسلم در آن آرا متسع بود کما لا یخفی بعد از ان جماعتی حفظ آن اخبار نمودند و تا طبقات محدثین
محفوظ ماند و ایشان آنہا را تدوین کردند باز طریقے دیگر را ذکر کنیم حضرت علی کرم اللہ تعالی وجہہ باتفاق
موافق و مخالف عقل تمام و حفظ عظیم و فہم ثاقب و ضبط وافر داشت چنانکہ درین امور مثل خاص و عام
شد و احادیث آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در ایام خلافت خود بر ملا تقریر می فرمود و از ہیچ احدی قدحے
در آن اخبار بظہور نہ پیوست بر خلاف حال آرای خاصہ او کہ در وارد گیر لم و لا نسلم افتادہ بود کما لا یخفی

زیدیہ از نواصب اند

جماعه حفظ آن اخبار نمودند تا آنکه در تدوین درآمد چون این علم را با علم حضرت عمر تطبیق داد بعضی
را مشابه بعض یافتیم و اختلاف فاحش درمیان این اخبار یافته نشد اللهم الا اختلاف یسیر که از نوع
تعدد روایات است کما لا یخفی و همچنین عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و عبد الله بن مسعود و حضرت
عائشه و ابو هریره و ابو موسی و عبد الله بن عمرو بن العاص و انس و ابو سعید و جابر و هلم جرا الی
سائر الصحابه آنچه حفظ و ضبط و کوشش تمام در حفظ احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ایشان
ظاهر شد و اخبار بعض را با بعض منطبق یافتیم الا اختلاف یسیر پس جمعی که این اخبار را استماع اندا
جمله دین اند و عامه حمله عقد ملت و دین محل باید دانست که این قسم تفرقه برای کسی ست که در اوائل
فرق ملت استقرار تمام کرده باشد و الا عوام را منصب آنست که بوجهی از وجوه تحری و اجتهاد
حمله ملت را از ثوابت بشناسند و تابع حمله ملت شوند تا آنکه استقرار ایشان کامل گردد و پرده از
روی کار برانداخته شود و این ست علمیکه خدا تعالی تکلیف را بر آن دائر ساخته است و در اذهان
ایشان اصل را مرکوز نموده بروجه اجمال هرچند تفصیل آن دفتری می طلبد و الحمد لله اولا و آخرا
وظاهرا و باطنا **مکتوب سیزدهم** بجواب عرضداشت حضرت شاه ابو سعید بن سید محمد ضیا
بن سید محمد هدایة الله بن سید السادات حضرت شاه علم الله نقشبندی المجددی رحمة الله علیهم اجمعین
سیادت و نجابت مآب حقائق و معارف آگاه عزیز القدر رهبر ابو سعید سلمه الله تعالی از فقیر
ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التیام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه نامه مشکین شمامه مشتمل بر
خیر و سلامت رسید الحمد لله قلمی شده بود که حقیقت وحدانیت که با ایجاب ازلی حقائق موجودات و صفات
آن صادر می شود مشهود می گردد الحمد لله این کشف حقیقی ست در نفس الامر هرگاه کشف او بمرتبه
فوقانی میرسد محض ایجاب را می بیند باز چون تحقیقی که جامع احکام حدوث و قدم ست و نام آن
حقیقت بعرف ما تدلی کل ست فرود می آید اراده متجدده می بیند هر دو شهود حق ست از جهت خصوص
ظهور حضرت حق ۱۲
نفس ناطقه همه را دفعة واحدة می بیند دیگر از بیع و شری جواری که از دار الحرب بگیرند و بغیر قا
شرع تقسیم می شود سوال نموده بودند قصه مختصر در تقوی جائز نیست چون در هر جاریه حقوق تمام

لشکر موجود ست بسبب تقسیم بهر یکی از حق دیگری ممتاز می گردد اما پیش قاضی اسلام تا وقتیکه مدعی
دعوی نکرده است فسخ بیع نمیشود بسبب عدم دعوی مدعی زیاده ازین نتوان گفت والسلام بدانند
هر آینه منصوب احوال ظاهر و باطن خود نوشته باشند که خاطر نگران جانب ایشان میماند

(۱۴) **مکتوب چهاردهم** نیز بجواب عرضداشت شاه ابوسعید رح سیادت مآب حقایق و معارف آگاه
سلمه الله تعالی - نوشته بودند که اولا مشهود میشود که ذات مبدأ آثار دارد مانند آتش که اثر
او سوزش ست فرق اینقدر که ذات مبدأ صفات کامله غیر متناهی دارد و لهذا بسبب ظهور مراتب غیر
متناهی می تواند بود و آتش همه یک اثر دارد که سوزش ست سیادت مآبا حاصل این شهود ظهور
استعدادات وجوبیه ست در مظاهر امکانیه و اطلاع بر عدم تناهی آن استعدادات جمیع صوفیه
چه قائل بوحدة وجود و چه قائل بوحدة شهود همه بر آن متفق اند باز نوشته اند که مشهود می شود که
وجود واحد ست و قوالب مختلف و بسبب اختلاف قوالب امتیاز ممکنات پیدا شده مثل مصابیح و زجاجه
یک طور ست چون آنجا قوالب مختلف ست اگر آئینه با سرخ و سبز و زرد باشد رنگهای مختلف پیدا
شود سیادت مآبا این معرفت بوحدة وجود میکشد باز نوشته اند و چیز مشهود می شود ذات
که نور دقیق ست و صفات در زید و فرس و حجر وغیره مشهود می شود و در آن میان بنظر دقیق
ذات هم مشهود می گردد - و سیادت مآبا آن نیز از شعبهای وحدة وجود ست که حقیقت وجود در
رنگهای مختلف که ظل قابلیات ذات وجود ست در همه مشهود و ظاهر ست - سیادت مآبا آنچه
بر لوح ضمیر ایشان مشهود شده همه موافق مکاشفات صوفیه محققین ست غلطی واقع نشده و این همه سیر
لطیفه خفیه ست در خلوت گفته شده بود که در سیر لطیفه خفیه اینچنین مکاشفات پیش خواهد آمد یاد
داشته باشند شکر نعمت حضرت واجب الوجود باید کرد و امید مزید باید داشت سیر این لطائف
بحقیقت این نیست که یاران گمان میکنند که بمجرد استغراق تمام شود طول و عرضی دارد با جمعیت
بخاطر جمع درین سیر و سلوک سعی نمایند هم موافق سیر صوفیه ست و هم مطابق شریعت این سخن
آخر طول و عرضی دارد که بالفعل در نوشتن نمی آید بنا شریعت بر مغایرة خالق با مخلوق است

وچون مراتب وجوبیه و مراتب امکانیه ممتاز شدند یکی بقهر و عزو دیگر بمقهوریت و ذل متصف شد
احکام شریعت درست آمد والسلام **مکتوب پانزدهم** نیز بجواب عرضداشت شاه ابوسعید رح
(۱۵) حقائق و معارف آگاه سیادت و نقابت دستگاه میر ابوسعید سلمه الله تعالی - از فقیر ولی الله
عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه مدتی گذشته که احوال خیریت مآل آن عزیز القدر
نشنیده بودم الحمد لله که نامه نامی ایشان رسید موجب تسکین خاطر فاتر گشت مسدد را اجمال و عالم را
تفصیل نوشته بودند و از مشاهده این صورت انس و سرور و از استتار آن تفرقه و حزن میخیزد این همه
موافق قاعده است راهیکه سلف رفته اند همین راه است هیچ تردد بخاطر راه ندهند باقی ماند ترقی
آن موقوف بر استعداد است و پر شدن پیمانه این لطیفه خفیه تا آنکه پیمانه خود پر نشود ترقی
نمی شود **مکتوب شانزدهم** نیز بجواب عرضداشت شاه ابوسعید - حقایق و معارف آگاه
(۱۶) سیادت و نجابت دستگاه عزیز القدر میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد از
سلام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه و عافیت آن عزیز القدر با اطفال مسئول نامه مشکین شمامه
مشتمل بر احوال باطنه مطالعه گردید. آنچه نوشته اند نشان لطیفه خفیه است آنکه اجمالاً اشیا را در
مسدد می بیند و مسدد را تفصیلاً در اشیا همان کیفیت است که موحدین بدیدن حق در خلق و دیدن خلق
در حق تعبیر کرده اند مبارک باشد. خدای تعالی انوار فتوح مزید گرداند فقیر بجهت جمعیت ظاهر و باطن
ایشان و برای صحت مزاج و کشایش رزق داعی ست خدای تعالی بفضل و کرم خود قبول فرماید
مکتوب هفدهم نیز بجواب عرضداشت شاه ابوسعید رح - سیادت و نقابت مرتبت خلاصه
(۱۷) دودمان نجابت میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه
نمایند الحمد لله علی العافیه مکتوب بهجت اسلوب متضمن معارف مختصه بلطیفه خفیه رسید خاطر را مسرور
و مبتهج گردانید. آنچه نوشته بودند بر قاعده است تردد را جای ندهند نوشته بودند که رجوع
کل بجانب مسدد از مشهود میشود پس تطبیق خلود اهل نار در نار و خلود اهل بهشت در بهشت
با این مکاشفه چه صورت بندد صاحبا من این رجوع کل که عارف را مشهود میگردد رجوع در

زمان آینده نیست بلکه بالفعل ست باعتبار ذات خود حکیم میگوید که ماهیت ممکنه را باعتبار ذات او این نیست
که نیست و باعتبار موجد الیست که هست و عارف میگوید که ماهیت ممکنه را باعتبار تحقق خود با مبدأ
دو نوع ارتباط واقع ست یکے آنکه از مبدأ برآمد و دیگر آنکه بمبدا باز گشت بالفعل او را باعتبار مبدا
هر دو حیثیت ثابت ست چنانکه ده را با یک دو ربط واقع ست یکے آنکه یک را حیث بار گردش
داده و گشت دیگر آنکه چون ده تمام شد یکے گشت از عشرات الحال همین قدر بایدفهمید ثانی الحال صورتا
مبدا و مرجع بوجه دیگر و نسخ خواهد شد والسلام

(۶۸) مکتوب هیژدهم نیز بجواب عرضداشت شاه ابوسعید رحمه بسم الله الرحمن الرحیم حقائق و معارف آگاه سیادت و نجابت دستگاه سلالة الاکابر
میر سید ابوسعید سلمهم الله تعالے از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند
الحمد لله رب العالمین علی عافیة الطرفین نامه مشکین شما متضمن بعض مشاهدات متعلقه بلطیفه
خفیه و اخفی رسید در برابر آن شکر الٰهی بجا آورده شد این راه که میروند همان صراط مستقیم ست که
اکابر اهل عرفان رفته اند هیچ دغدغه خاطر ایشان را مشوش نسازد در حالت اولی صفتی از صفات
مبدا و لازمی از لوازم ذات او بمنزله ضوء به نسبت آفتاب که برنگهای مختلفه برآمده و ثانیا
ذات مبدأ را بغیر ملاحظه صفات دیدند که در مظاهر مختلفه ظهور نموده فقیر این هر دو حالت را منسوب
به لطیفه خفیه می کند اما حالت ثانیه بلند تر ست از حالت اولی بعد از آن دیدند که از میان ایشان نوری
میل می کند بجانب مبدء و آنجا مثل حباب در آب متلاشی شده پیش این فقیر این حالت نایش ست از
چه بر هست بالجمله آنچه خدا تعالے عطا کرده است نعمتی ست عظیمه بر آن از جان و دل شکر کنند و متوقع
مزید باشند و آنچه از نور محمد علی صاحبه الصلوات والتسلیمات دیده اند نایش ست از نسبت اویسیه
سابق آرزوی این نسبت داشتند الحمد لله که حاصل شد برای خفقان خواندن یا حمید مفید
خواهد بود خواه متفرق در اوقات صلوة خمس و خواه یک جا هزار بار در باب وجه معاش و آسودگی
ایشان متفکر نباشند هر چه میگذرد و بمه حکمت حق ست در افصح نسبت شما هر چند بالفعل وجه تا فصیحت
المعلوم نباشد همین لعبد روشن خواهد شد والسلام فقیرزادها و والده ایشان سلام میرسانند و متوقع دعای خیر

(۲۹)

هستند که دعاے مومن براے برادر غائب مستجاب ست۔ **مکتوب نوزدهم** نیز بجواب عرضداشت
سیادت و نقابت پناه حقائق و معارف آگاه سلالة الاکابر میر سید ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر
ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التیام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة والمسئول من فضله ان یدیم
العافیة لنا ولکم بعد انتظار بسیار رقیمهٔ کریمه متضمن بعض معارف و بعض اسوله ضروریه رسید چون مشعر
بعافیت و سلامت ایشان بود بعد ادا و ابلاغ موجب کمال سرور و باعث حمد الٰهی شد نوشته بودند
که ذات مقدس خالی از هیچ تقیید شهود می‌شود و کنت کنزا مخفیا اشاره باوست بعد ازان انوار صفات
که مبدأ افعال ست بنظر می‌آید فاحببت ان اعرف رمزی ست بآن بعد ازان تاثیر آن صفات
در خارج بحیثیت آن صفات مرئی می‌گردد فخلقت الخلق تلمیح ست بآن این همه معارف حقه هست
شکر او تبارک و تعالی بر آن باید کرد و آنچه طلب جواب آن شده‌اند آنست که بمقتضای اظهار غلبه قدرت
ربوبیت آنست که مثل امواج دریا اعدام و ایجاد همیشه باشد و تعطیل صفات بوجه نیاید و درین صورت
خلود جنت و نار معارضه میکند و تطبیق آن میسر نمی‌آید مگر بتاویل بعید صاحب من این سخن را بتاویل قریب
دریابند مقتضی اظهار غلبه قدرت فقط این نیست که ایجاد و اعدام در هر شے واقع شود قدرت الٰهیه
واسع ست عالمی را بیرون از جهات دهی و ایجاد میکند و اعدام می‌نماید اگر بهشت و دوزخ معدوم شود
چه باک باز آنچه در حدیث صحیح معلوم می‌شود آنست که در بهشت و دوزخ ایجاد و اعدام ست بهشتی یکبار
میوه می‌خورد و میوه دیگر بجاے او پیدا میشود و دوزخی پوست و گوشت او سوخته میگردد و دیگر بار پیدا
میکنند کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها روح شخص در بهشت در یک صورت در می‌آید
باز بشکل دیگر می‌آید باز باید دانست که تجدد امثال که صوفیه تقریر میکنند ایجاد شخصی و اعدام شخصی
نے طلبند چنانچه بیک معنی گل تا دو ماه باقیست و به یک معنی هیچ گل تا یک روز نمی‌ماند همچنان
این ایجاد و هر مرتبه هست شخص در جمیع احوال باقیست و مثل در حالت موجود و معدوم می‌شود و بالجمله
باین فکر خاطر خود را مشوش نکنند بهان مشهود خود را محکم گیرند والسلام۔

مکتوب مدنی

(٢٥) **مکتوب بستم** در تحقیق وحدت وجود و شہود و جمع بین القولین بسم اللہ الرحمن الرحیم

من العبد الضعیف احمد المدعو بولی اللہ بن عبد الرحیم دہلوی عفا اللہ تعالی عنہ ووفقہ لما یحبہ
ویرضاہ الی افندی اسمعیل بن عبد اللہ الرومی ثم المدنی اوصلہ اللہ تعالی الی ما یرجوہ ویتمناہ
اما بعد فانی احمد الیکم اللہ الذی لا الہ الا ہو واصلی واسلم علی نبیہ المصطفی وآلہ واصحابہ اجمعین
قد وصل الی کتابکم الذی سالتمونی فیہ عن وحدۃ الوجود علی ما ذکرہ الشیخ الاکبر واتباعہ وعن
وحدۃ الشہود علی ما ذکرہ الشیخ المجدد وہل یمکن التطبیق بینہما رضی اللہ تعالی عن الجمیع وارضاہم
فاعلموا اخوانی رحمکم اللہ ان لکل زمان ولکل قرن علماء اصحابہم فی تقاسیم رحمۃ اللہ عز وجل وان
تاملتم حال اوائل ہذہ الامۃ المرحومۃ حین لم تدون علوم الشرع ولا فنون الادب ولا وقع
عنہا کثیر بحث وانہ لم یزل الالہام الحق یبرز فی صدور رجالہم علما بعد علم علی حسب حکمتہ فی کل دورۃ
لم یخف علیکم ہذا المعنی وان نصیبنا فی ہذہ الدورۃ من تقاسیم رحمۃ اللہ ان یجتمع فی صدورنا
علوم علماء ہذہ الامۃ معقولہا ومنقولہا ومکشوفہا وینطبق بعضہا علی بعض ویضمحل الخلاف بینہا ویستقیم
کل قول فی مقرہ فہذا الاصل منسحب علی فنون العلم من الفقہ والکلام والتصوف وغیرہا بحمد اللہ و
توفیقہ واعلموا ان معرفۃ الحق علی ما قال الخضر علیہ السلام کبحر لجی لا مبدء ولا منتہی لہ وان المتکلمین
بہا کالابرۃ المغموسۃ فیہ لم ینقص من البحر شیئا او کالعصافیر تشرب منہ حاجتہا ثم نصدر وکلمۃ
اللہ لا یخبر الا عن کمال ودون کمال ولا یصف الا جمالا دون جمال ہ وعلی التفنن والصفیہ (بوصفہ)
بتنی الزمان وفیہ ما لم یوصف ÷ وفی مثل ہذہ المواضع یتفرق المستمعون فرقا فمن عرف اسقط
اشارۃ کل واحد والموضع الذی اخبر عنہ حمل کل قول قیل فی محلہ وصدق الجمیع ومن ہالہ اختلاف
العبارات وتنوع الاشارات ولم یقدر علی الخلوص منہا الی خیر الاختلاف ہناک بقی فی حیرۃ حائرۃ
مثل ذلک کمثل اناس عمیان اکتنفوا الشجرۃ یلمسونہا ویذوقونہا فوجد بعضہم اوراقہا

وبعضهم اعضائها وبعضهم ازهارها وبعضهم ثمارها ثم تعدد استجدوتون فقال بعضهم ان الشجرة
اجسام ملس وقال الآخر انما هي اعواد وقال بعضهم انما هي في غاية اللين والنعومة وقال الآخر
في غاية الخشونة والصلابة وقال الآخر في غاية الحلاوة وقال الآخر في غاية المرارة والعفوصة
وقال الآخر انها لا طعم لها اصلا وقال بعضهم لها رائحة طيبة وقال الآخر لا رائحة لها فلما اختلفت
اقاويلهم جعل بعضهم يكذب بعضا وجعل بعضهم يسب بعضا فجاء رجل آخر متميز منهم بالابصار وان كان
دونهم في كثير من الاوصاف التي يمدح الناس بها بعضهم بعضا كحسن الصوت وقوة البطش وكمال
السمع والذوق واللمس فقال كلا كلكم جميعكم صحيح في الاصل خطاء باعتبار الحصر ثم انه ارجع كل قول
الى مرجعه وبين لكل اشارة مسقطا يسقط عليه ثم ان العارفين الجامعين بين العلم الظاهر والباطن
قد يكون كشفهم صحيحا ويلحقهم بعض الخطاء في توجيه كلام القدماء وتعيين مرامهم وهذا الخطاء لا يقدح
في معرفتهم بالله ولا يضر كمالهم فان توجيه الكلام وتعيين محله خارج عن الكشف شعبة من الاجتهاد
والتحري الذين يشاركهم فيهما علماء الظاهر بل العوام ايضا واعلموا ان وحدة الوجود ووحدة الشهود
لفظان تطلقان في موضعين فتارة تستعملان في مباحث السير الى الله عز وجل فيقال
هذا السالك مقامه وحدة الوجود وذاك مقامه وحدة الشهود ونعني بوحدة الوجود هٰهنا الا
ستغراق في معرفة الحقيقة الجامعة التي تعني العالم فيها بحيث يسقط عنه احكام التفرقة والتمايز
التي معرفة الخير والشر مبنية عليها والشرع والعقل فخبران عنها مبينان لها اتم بيان واوفى
اخبار وهذا مقام يحل فيها بعض السالكين حتى تخلصه الله تعالى منه ونعني وحدة الشهود والجمع
بين احكام الجمع والتفرقة فيعلم ان الاشياء واحدة بوجه من الوجوه كثيرة بوجه آخر
وهذا المقام اتم وارفع من الاول وهذا الاصطلاح اخذته عن بعض اتباع الشيخ آدم البنوري
قدس سره وتارة تستعملان في معرفة حقايق الاشياء على ما هي عليه فسطروا في وجه ارتباط
الحادث بالقديم فوقع عند قدم ان العالم اعراض مجتمعة في حقيقة واحدة كما ان صورة
الانسان وصورة الفرس وصورة الحمار متواردات على الشمع والطبيعة الشمعية باقية في جميع

الحالات لكن الشمع لا يسمى باسم التماثيل الا بتلك الصور المتواردة عليه بل تلك الصور في الحقيقة
هي التماثيل لكن لا وجود لها الا بضم ضميمة هي الشمع ووقع عند آخرين ان العالم عكوس الاسماء
والصفات انطبعت في مرايا الاعدام المقابلة لتلك الاسماء والصفات كما ان القدرة تقابلها
عدمها وهو العجز فلما انعكس ضوء القدرة في مرآة العجز صارت قدرة ممكنة وعلى هذا القياس
سائر الصفات والوجود ايضا على هذا الاسلوب فالمذهب الاول يسمى بوحدة الوجود والثاني بوحدة
الشهود وقد وقع عندنا ان المكشوفين صحيحان جميعا لكن القول بان وحدة الشهود على هذا المعنى
لم يقل به الشيخ العربي سهو بل الشيخ واتباعه بل الحكماء ايضا يقولون بها وذلك لان محصل
هذا القول بعد التهذيب والتخليص من المجازات والاستعارات التي اوجبت صعوبة الفهم هو ان
الحقائق الامكانية اضعف وانقص والحقيقة الوجودية اتم واقوى بحيث يمكن ان يقال للحقائق
الامكانية انها اعدام ظهر فيها صور الموجودات ولا خفاء ان هذا القول متفق عليه وهذا الذي سيأتي لهو
عنه يحتاج الى التفصيل فاسمعوا ما نتلي عليكم باذان واعية اعلموا رحمكم الله ان اول ما يفهمه المسلم
يتخلص اليه من نصوص الكتاب والسنة بل يتخلص الى كل صاحب عقل ان الحق عز وجل موجود حي
مثل سائر الجزئيات الا انه قديم مؤثر في العالم خالق لهم رازق اياهم وهذا العلم هو الذي يجده
في صدره كل عاقل قبل ان يمارس رياضة نفسانية او يمعن في المعقول وهو الذي كلف به
الشرع الناس والشرع الالهي لم يكلف الناس الا بما اودعه الله عز وجل في فطرتهم بحسب الصورة
النوعية سواء كان ذلك الشيء المكلف به علما او عملا ولم يجيء الشرع عليهم الا بما يهتدي اليه
فطرتهم وهو مستكن فيهم قال الله تبارك وتعالى فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله
وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل مولود يولد على الفطرة الحديث وهذه معرفة صحيحة واشارة
صادقة مرجعها تجلي من تجليات الحق عز وجل قديم برز في قلب النفس الرحماني قبل ان تحقق الزمان
ويجيء حديث الحدوث وذلك لان النفوس البشرية لها انجذاب اليه مثل انجذاب الحديد الى
المقناطيس وميلا اليه مثل ميل النار الى جهة الفوق وميل الارض الى جهة التحت ما اصدق ما قال

بعضهم ؎ لقد صرت مقناطيسها فقلوبنا ✽ بجذبك ايانا اليك تميل ✽ فسمى الحق عز وجل الوصول الى هذا التجلي بعد الموت بلقاء الله وجعل كل ما يعين الانسان على هذا الوصول منثلج صدره عنده طاعته وجعل كل ما يبعده عنه او تعلق قلبه عنده اثما والى هذا المعنى اشار النبي صلى الله عليه وسلم حيث قال ستروت ربكم عز وجل كما ترون القمر ليلة البدر لا تضامون في رؤيته فان استطعتم ان لا تغلبوا على صلوة قبل طلوع الشمس وقبل غروبها فافعلوا وهذا التجلي هو سر ان التجبر والشر كما اشرنا اليه وهذا التجلي هو الذي ينطبق عليه الاسماء الالهية التسعة والتسعون وهو الذي اخبر عنه النبي صلى الله عليه وسلم حين سئل اين كان ربنا قبل ان يخلق خلقه فقال كان في عماء ما فوقه هواء وهو الذي اخبر عنه الصوفية بقولهم ان الوجود ظهر في مظهرين مظهر واجب له التاثير والانعام والانفعال والاوث وقال الشيخ محي الدين ابن على العربي ذوق الانبياء والاولياء يدل على ان هناك ارادة متجددة انتهى فمن اثبت هذا التجلي كما هو اصاب الفطرة التي فطر الله تعالى الناس عليها ووافق الانبياء والاولياء في معرفتهم بربهم ومن لم يثبته اخطاء الفطرة وباين الانبياء والاولياء في معرفتهم بربهم وصار زنديقا دهريا وكذلك كل من انكر علما او دعه الحق في حيز فطرة الانسان وادار عليه التكاليف فهو الزنديق وكذلك من العلوم ان الفطرية التي يكون منكره زنديقا ان حقايق الاشياء وجودات خاصة يدور عليها خواصها كالنار يحرق والماء يطفي والزنجبيل حار والكافور بارد والصلوة خير والزنا شر فمن لم يقل بذلك قامت عليه الحجج من نفسه على نفسه وكذبته الدلائل من نفسه على نفسه ووقع متوا من تهافت الاقوال والاراء وقد عرفنا من سنة الشارع عليه الصلوة والسلام انه يمنع التعدي من طور الفطرة وينهى عن الخوض فيما سوى ذلك الا ان الصوفية عرفوا ان النهي انما جرى على العقل وعلى الصورة الانسانية فلو ان انسانا استعمل في ذلك عقله وخاض في ذلك عقله وخاص في ذلك بما هو انسان كان منها عنه لكنهم يخوضون بطور وراء طور العقل وبما هم من البشر وبالجملة فقد خاض الناس بعد احكامهم هذا الاصل الذي حفظوا عليه في علم آخر

وہو ان الاشیاء المعقولۃ والمحسوسۃ مشترکۃ فی الوجود وہو المعنی الذی بہ تفارق ہذہ الاشیاء
المعدومۃ فانا قد نتصور المثلث مثلا ونعقل انہ لیس بموجود وقد نتصورہ ونعقل انہ موجود و
الابدان المتصور الثانی یفارق المتصور الاول والذی بہ تفارقہ ہو الوجود وہو الذی یکون
مبداء القابلیۃ والفاعلیۃ فی ہذہ الاشیاء ومتمائزۃ فی الماہیات وہی الخصوصیات الزائدۃ
علی الوجود والامور التی بہا یسمی الفرس والانسان والحمار والبعیر بہذہ الاسماء والتی بہا تغایر
فی انفسہا لکل منہا من الاحکام والاثار ثم اختلفوا فی حقیقۃ ہذا الوجود وکیفیۃ انضمامہا فقیل
الوجود امر انتزاعی یتصف بہ الماہیات والجاعل لم یجعل الماہیۃ ماہیۃ ولا الوجود وجودا
لکن جعل الماہیۃ موجودۃ اقول ہذا القول صادق فی نفسہ خطاء باعتبار حصر معرفۃ الوجود
فیہ وباعتبار ذکرہ فی مبحث الوجود الحقیقی فانا ندرک لامحالۃ امرا انتزاعیا نسمیہ بالوجود
ونصف بہ الماہیات والاتصاف بہ اثر من اثار جعل الجاعل جعل الماہیۃ واصدارہا من نفسہ
ولعل اصدارہا نظر الناظرون الی بعض احوالہا من ظہور الفاعلیۃ والقابلیۃ ونحو ذلک فارتسم
فی صدورہم عند ذلک صورۃ تسمی بالوجود اقول وہذا ایضا قول صادق فی نفسہ خطاء
باعتبار حصر معرفۃ الوجود فیہ فانا ندرک قطعا امورا متمائزۃ فی الخارج نسمیہا بالاسماء المختلفۃ
ولا جرم انہا اثر الجاعل الحق ان ہنالک وجودات خاصۃ نسمیہا بالماہیات مخصوصۃ بین
وجودین آخرین احدہما الوجود الوحدانی المنبسط علی ہیاکل الموجودات وہو متقدم علی الوجودات
الخاصۃ والوجودات الخاصۃ تنزلات وتعینات لبعض شؤونہ حاصلۃ من ارتباط معلوم الانیۃ
مجہول الکیفیۃ بینہ وبین الماہیات التی ہی شیون ہذا الوجود المنبسط وصورۃ العلمیۃ و
ثانیہما الوجود المنتزع من ملاحظۃ الوجودات الخاصۃ اجمالا فکل واحد من ہذین القائلین
اصاب الحق واخطاء فی الاکتفاء بما لا یشفی علیلا ولا یطفی غلیلا وقالت الصوفیۃ القائلۃ
بوحدۃ الوجود والشی الذی یکون فی الخارج ویترتب علیہ الاثار الخارجیۃ لا یخلو من ان یکون
فی حصولہ فی الخارج وفی ترتب الاثار الخارجیۃ علیہ محتاجا الی ضم ضمیمۃ اولا یکون محتاجا

الى ضم ضميمة فالاول هو الممكن و الثاني هو الواجب وقد ادركنا بذوقنا ان هذه الضميمة هو الوجود
المنبسط على هياكل الموجودات وهو شيء قائم بذاته مقوم لغيره وليس متعينا في نفسه مختصا بنوع
من الآثار المعلومة عند الناس لكن له تنزلات علما وعينا ففي تلك التنزلات صار متعينا
مختصا بآثار خاصة واول مراتب تنزله تجليه بنفسه بشأن كلي لا يخرج عنه شأن البتة ثم تنزله
الى التفاصيل تلك الشأن الكلي في العلم دون العين ثم تنزله في تلك التفاصيل في العين
كما كان في العلم حقائق الممكنات عندهم هي صور تلك الذات المتكثرة بتلبس الشيون و
الاعتبارات فانا علم بنفسه متلبسا بهذا الشأن كان ذلك حقيقة الممكن واذا علم بنفسه متلبسا
بذلك الشأن كان حقيقة لممكن آخر ووجودات الممكنات هي ظهور الوجود في تلك الحقائق فاذا
اجتمعت شروط وجود ممكن وارتفعت موانع وجوده حدثت له نسبة خاصة مجهولة الكيفية معلومة
الانية بذلك الوجود فصدرت من الوجود آثار مختصة بتلك الحقيقة واقتضى الوجود اياها بواسطة
تلك النسبة الخاصة فيقال عند ذلك تنزل الوجود وتعين وظهر في مظهر خاص فمعنى الظهور
تميزه وتعينه واقتصار نوع من الآثار دون غيرها ومظهر الشيء وصورته المحتملة التي تعين بها
وتلبس باحكامها وآثارها اقول هذا القول صحيح عقلا وكشفا فانك اذا قلت ان المتحقق في معركة
القتال ليس الا الجسم فهو القاتل والمقتول وهو آلة القتل وهو الراكب وهو المركوب وهو السرج
وهو السيف وهو الرمح وهو القوس وهو السهم وهو الرمي وهو الهازم وهو المهزوم وهو الصائل
وهو المصول عليه غير ان الجسم لم يستحق اسما من هذه الاسماء الا بكيفية خاصة ومعنى خاص
واذا نظرنا الى تلك الكيفيات مع قطع النظر عن اقترانها بالجسم كما كانت معدومة ولم يصدر
منها آثارها واذا انضم اليها الجسم صارت موجودة وصدر منها آثارها والجسم محل تلك الكيفيات
والحامل لها استعد لتلك المعاني في العقل والتقدير قبل الوجود الخارجي ثم تكون تلك الاشياء
عند الوجود الخارجي وتلك الصور المتكثرة اعدام محضة ان لوحظ اليها مع قطع النظر عن الجسم
لم يكن لها تحقق وكانت موهومة وان لوحظ بضم ضميمة وهي الجسم كانت موجودة فاذا

سار الجسم سيفا تارة ورمحا اخرى فقد افضى به الاسباب اعنى النجار والحداد والخشب والحديد والنار والكير والمقمع والقدوم والمنشار وغيرها الى ان حدثت بين المعدوم الموهوم الذي هو السيف والرمح وبين الموجود الذي هو الجسم نسبة معلومة الاينية مجهولة الكيفية بها اتصف ذلك المعدوم بالوجود ومعنى وجود السيف والرمح ح ارتباط المعدوم بالوجود بحيث يصح له اشتقاق الاسم من الوجود وكان الجسم عاما محتملا لصور كثيرة فاذا صار سيفا وتلبس باحكام السيفية من القطع وغيره فقد تعين بتعيين خاص وبرز في بعض صوره المحتملة فيقال عند ذلك ظهر في مظهر خاص هو السيف كان ذلك كله كلاما صحيحا لا يتمكن من انكاره عاقل اللهم الا مناقشات لفظية ترجع الى الوضع العرفي لا عبرة بها عندنا فاذا فهمت هذا القدر في الجسم فالموجود اولى بهذا ثم الموجود معناه المتصف بالوجود والوجود لا شك انه صفة انتزاعية فليبحث عن هذه الصفة الانتزاعية هل لها منشا انتزاع في الخارج او هي بمنزلة انياب الاغوال لا شبهة ان بديهة العقل يحكم بالاول ويمنع الاحتمال الثاني فاذا كان هذا حكم الموجود كان هو حكم الوجود الحقيقي الذي هو منشا الانتزاع بالاولى واعلم ان الثبوت قبل الوجود فكم من معدوم هو ثابت متعين مخصوص باحكامه وآثاره فان الحاسب اذا تعقل مراتب الاعداد فانه يمشي في ذلك على قانون طبيعة ثابتة في نفسها يعلم ذلك بديهة فلو اراد ان يجعل الزوج فردا والفرد زوجا لم يكن له ذلك ولو اراد ان يقدم شيئا من مرتبة او يؤخر لم يستطع وهذا هو الثبوت الذي نقول انه قبل الوجود وهو غير الوجود الخارجي لا محالة وغير الوجود الذهني ان اريد به التحقق الذي يحصل له بتعقل عاقل وان اريد به غير ذلك فيحتمل ان يكون هو هو كما ذكرنا في مراتب الاعداد فكذلك في احكام كل نوع وجنس فانا نعلم لا محالة ان نخلة ان وجدت فان خواصها كذا وكذا وان كيفها كذا وكذا او سدرة ان وجدت فان ورقها كذا وكذا فقد اثبتنا لكل نوع احكاما خاصة به لازمة وجد في الخارج او لا كما ان الملازمة في قولنا لو لم يشأ الله لم يخلق الخلق صحيحة وان لم تحقق هذه الصورة فظاهر فهذا الانبساط وهذه الملازمة واقع في نفس الامر قبل الوجود الخارجي وكل ما هو موجود في الخارج فهو ثابت البتة والممتنع ليس

بشاہت وکذلک مخترعات الذہن مما ینقطع بانقطاع الاختراع ولیس لہ امام یقتدی بہ العقل
فی تصورہ فذلک لیس لہا ثبوت وبالجملۃ فالوجود الخارجی انما یلحق الامر الثابت فیجعلہ موجودا
وللبحث عن ہذا الثبوت وعن ہذا الوجود ای شئی یتبعہما فالذی وقع عندنا ان الوجود متبعہ و
مصدرہ الوجود المنبسط علی ہیاکل الموجودات او النفس الرحمانی او النفس الکلیۃ ایا ما شئت فقل
سـ۵ عباراتنا شتی وحسنک واحد ✤ وکل الی ذاک الجمال یشیر ✤ وہو صادر من الذات الالہیۃ
وان الثبوت یتبعہ اقتضاء الذات الالہیۃ للعالم فی عالم العقل قبل الوجود الخارجی وہو الذی تسمیہ
الصوفیۃ بالتنزل العلمی لا یریدون بالعلم ارتسام صور الاشیا لکنہم یریدون صدور الاشیاء منہ
مرۃ واحدۃ فی المرتبۃ العقلیۃ قائمۃ بالواجب لا بنفسہا ولنبین ذلک بمثال اذا وضعت
الخاتم علی الشمعۃ انتقش فیہا الحروف المکتوبۃ فی الخاتم فالحروف الظاہرۃ فی الشمعۃ انما
کانت لعلۃ فاعلۃ وہو الخاتم وعلۃ قابلۃ وہی الشمعۃ وانما وجدت عند اجتماعہما وانطباق احدہما
علی الاخر لکن للخاتم استعداد قائم بہ منذ کان الخاتم انہ لو انطبق علیہ شئی سواء کان شمعا
او طینا فاض منہ علی ذلک الشئی صورۃ الحروف فکل ما وجد عند الانطباق کان ثابتا قبلہ فی
نفس الامر قائما بالخاتم فکذلک کل ما وجد حینا من الزمان فانہ کان قائما بالذات الالہیۃ من
حیث الثبوت ومن حیث انہ کمال للواجب ومقتضاہ وہذا ہو الذی تسمیہ الصوفیۃ بالفیض
الاقدس والحکماء بالعقل والحق ان العقل مستوعب لجمیع الوجودات الخاصۃ الا ان الحکیم لم یفطن
الا بعقول الافلاک ولیس ہناک الا اربعۃ اصول الذات الالہیۃ والعقل الصادر منہ والنفس
الکلیۃ الصادرۃ منہ ایضا بشرط العقل بواسطۃ والہیولی الصادرۃ منہ بشرط النفس الکلیۃ
کما قال مولینا عبد الرحمن الجامی فی بعض کلامہ ذات مع الصادر الاول علۃ تامہ آن موجود یست
کہ در مرتبۂ ثانیہ ظاہر میشود و ہمچنین ذات مع صادر اول وثانی علۃ تامہ امری ثالث است
انتہی وکلمات ہر بالحس ویدرک بالعقل فانہ حاصل من النکاح الحاصل بین الہیولی والنفس
فمن ذلک ما ہو قریب من النفس قد ظہر فیہ احکام الہیولی اکثر ولیس الہیولی الا التشخص فلما جاوز قت

سـ۵ ای العقد الحاصل بینہما ۱۲

صدور ہذا الاشیاء وتمت علیها بزر الوجود علی حسب الاستعدادات الثابتة من قبل القابلیة بالذات الالٰہیة فعبروا عن ہذا المعنی بقولہم وان ظہر الوجود فبحکم ظہر باطن الوجود وانہ وقعت بین ظاہر الوجود وباطنہ نسبة معلومة الانیة مجہولة الکیفیة وقالوا الاعیان ما شمت رائحة الوجود ویریدون ان الذی یصدر منہ الاثار انما ہو الوجود فقط لکنہ ظہر علی قانون باطن الوجود فہذا القدر من وحدة الوجود ثابت عقلا وکشفا وقد حام حولہ جمیع الطوائف من اہل العقل فمن قال بان الذوات متحدة فی الذاتیة مختلفة فی الاوصاف انما اراد ہذا المعنی ومن قال بان العالم المتعین فیما الہیولی الاولی والصورة العامة الجسمیة لم یبعد من ہذہ القاعدة کل البعد وقد اعترف بمصداق ہذہ القاعدة من حیث یدری او لا یدری وقد اشرنا سابقا الی القول بان وجود الشیٔ عین حقیقتہ لا لیبا وہم ہذہ المسئلة وکذلک القول بان الوجود صفة انتزاعیة لا لیبا وہما ولکل قول محمل ینطبق علیہ بقی ہہنا مسئلة مشکلة قد صعبت علی الفرقة القائلة بوحدة الوجود وہی ان ہذا الوجود عین الذات الواجبة او صادرة منہا بطریق الابداع ولا بد من تحریر محل النزاع لان کلام القوم من الطرفین لا یخلو من التسامح والتجوز فیختلط القولان فاقول لا شبہة ان حال الانسان بالنسبة الی اعتباراتہ من الانسان بشرط لا وبشرط الشیٔ ولا بشرط الشیٔ غیر حالہ بالنسبة الی افرادہ فانا لا نشک ان الحال الاولی فیہا الوحدة الحقیقیة والکثرة الاعتباریة والحال الاولی لا یخرج عن کونہ کلیا والحال الثانیة یخرج عن ذلک فاذا استقرانا مراتب ظہور الشیٔ فی مظاہرہ وتعینہ فی بعض محلاتہ وجدناہا علی منزلتین احدیہما المنزلة التی یعبر عنہا بالصدور والابداع والثانیة المنزلة التی یعبر عنہا بالتعین الاعتباری ولعلہ ہذا القول اختلف اقوالہم فی الوجود المنبسط علی ہیاکل الموجودات فقال الشیخ صدر الدین القونوی فی اول کتاب مفتاح الغیب انہ صادر من الذات الالٰہیة وقال مولانا عبد الرحمن الجامی بان الفرق بین الذات الالٰہیة والصادر الاول اعتباری ہی شرحہ للمعات بعد ایراد سوال وجواب فی ہذا المعنی تحقیق آنست کہ فیض ہمان ذات مفیض ست اما باعتبار نسبت عموم وانبساط بر حقایق ممکنات واین نسبت

از امور اعتباریہ ست پس ذات ماخوذ باین نسبت از امور اعتباریہ باشد و فی نفسہا از امور حقیقی

انتہی۔ والحق عندی ہو المذہب الاول کیف وتمایز الوجودات الخاصۃ فی الاحکام وثبوتہا فی

انفسہا من اجلی البدیہیات فالتنزل الذی بہ یحصل ہذہ الاشیاء من المنزلۃ الثانیۃ لا

محالۃ وانکان اسم التنزل التعین یشملہ والاعم یکون بین الافراد وبین نوعہا الا الفرق الاعتباری

المنقطع بانقطاع الاعتبار وکذلک بین کل خاص وعام الی ان یرتقی الامر الی الذات الالہیۃ

لایقال الصوفیۃ یلتزمون ان الحقایق الامکانیۃ اعتبارات واضافات لاحقہ بالوجود لانا

نقول الصوفیۃ یقولون بان النار غیر البارد وہما غیر الہواء وان الانسان غیر الفرس وانکان الوجود

یشملہا کلہا فلا جرم انہم ارادوا بالاعتبارات والاضافات معنی لا یزاحم ہذہ التغایر الذی یکون

منشاء الاختلاف الاحکام وہذا المعنی ہو الذی الکثرۃ حقیقۃ والوحدۃ اعتباریۃ اذ لا معنی لحقیقۃ

الکثرۃ الا تمایز الاحکام واختلاف الآثار وتغایر الحقایق التی ہی الوجودات الخاصۃ لاختلافہا

فی اصل الوجود وعدم رجوعہا کلہا الی الوجود الواحد المنبسط علی ہیاکل الموجودات کلا فقولہم ہذا

اثبات للتنزل والظہور لا اثبات بمنزلۃ دون منزلۃ من منزلتی التنزل فالصوفیۃ حیث قالوا

العالم عین الحق ما ارادوا نفی الوجودات الخاصۃ الحاصلۃ من تنزل الوجود الی مراتب شتی بل

ارادوا افادۃ معنی التنزل والظہور فلما ان المعقولی یقول زید وعمرو واحد یعنی بہ التماثل فی النوع

لا الاتحاد من کل وجہ ویقول الانسان والفرس واحد یعنی الاشتراک فی الحیوانیۃ ویقول الشجاع

والاسد واحد یعنی المشابہۃ فی الشجاعۃ فکذلک الصوفیۃ یقولون العالم عین الحق یعنون تعینہ

کلہ فی الوجود المنبسط وقیام الوجود بالحق الاول استجدہ لا نفی التمایز بالکلیۃ قال قائلہم ؎

ہر مرتبہ از وجود حکمے دارد ٭ گر حفظ مراتب نکنی زندیقی ٭ وحیث قالوا بالتنزل ارادوا معنی

یعم المنزلتین لایقال ہب انک اثبت الحق الاول والصادر منہ فلا بد ان الوجود والتحقق یشملہما

اذ لا یصح ان یقال انہ لہذا انہ لیس بموجود ولا لذلک انہ غیر موجود واذا کان الوجود یشملہما

فالکلام جار فی ہذا الوجود ولا بد انہ الاول وانہ فی المرتبتین جمیعا لانا نقول ہذا الوجود معروض

قد قدرة العقل ولا ثبوت له فی نفس الامر بمنزلة انیاب الاغوال وان فتشت حق التفتیش
وجدت ہذہ المسئلة القائلة بان الارتباط بین الحادث والقدیم لیس الا المنزلة الثانیة المسماة
بالتعین الاعتباری ہی التی ترد با الفطرة السلیمة المجبولة علی التصدیق تحقیق تمائزما فیما بینہما
ولا ترد الفطرة مطلق التنزل الصادق بالصدور والابداع وبغیر ذلک بل الفطر الیہ میسران
ہذہ الاصول اعنی العقل والنفس والہیولی کل واحد منہما عین الآخر من وجہ فالعقل عین النفس من
وجہ کما صورنا فی الشمع او نقوش الخاتم القائم بالخاتم والنقوش المنطبعة فی الشمعة القائمة
بہا وکذلک النفس عین الہیولی من وجہ وتنفرد لذلک مثلا ایضا اذا تصورت فی نفسک کلیا
اکتنفتہ الکلیات حتی حکم العقل بان مثلہ لا یوجد الا فی فرد واحد ثم وجد فی الخارج ذلک الجزئی
فالفرق بین النفس والہیولی کالفرق بین الکل الذی یحکم العقل بانہ منحصر فی فرد واحد وبین
الفرد الجزئی ولیس للہیولی عندنا حقیقة الا بروز النفس الکلیة فی صورة التشخص والتعین فہی
مع ہذا البروز ہیولی فالعارف اذا اراد بیان ہذہ العینیة لابد ان یستعمل ما یوہم الفرق الاعتباری
وبالجملة فتلک کلمة حق ارید بہا الباطل ثم ان الشیخ المجدد قال فی مکتوباتہ الصفات الثمانیة
موجودة فی الخارج فلا بد منہا متمیزة من الذات الواجبة فی الخارج ولکل صفة عدم یقابلہا
فللعلم عدم یقابلہ وہو الجہل وللقدرة عدم یقابلہا وہو العجز وتلک عدمات لہا تمیز فی علم الحق
فصارت بذلک التمیز مرایا الاسماء والصفات ومجالی انوارہا فحقائق الممکنات ہی عکوس
الاسماء والصفات المنطبعة فی الاعدام المقابلة لہا فالاعدام بمنزلة المادة وتلک المہیات
وعکوس الاسماء والصفات بمنزلة الصورة الحالة فی المادة فحقائق الممکنات عند الشیخ ابن
العربی تلک الاسماء والصفات متمیزة فی العلم وعند الشیخ المجدد انما ہی عدمات انعکست فیہا
انوار الاسماء والصفات وتلک العدمات وذلک الانعکاس انما کانت فی العلم ولکن الفاعل
المختار جل مجدہ اذا شاء ان یوجد ما من الماہیات فی الخارج جعلنا بالوجود الظلی فیصیر
موجودة فی الخارج بالوجود الظلی واختلفت اقوالہ فی العالم فقال مرة ہو موجود ظلیا وقال

اخرى هو موجود فى الوهم الا ان الله تعالى اتقنه فى تلك المرتبة فبما هو هو ما سقنا اقول اعلم
ان لفظ حقايق الممكنات تطلق على معان احدها الوجودات الخاصة فللانسان حقيقة وللفرس حقيقة
وتلك الحقايق امور متحققة فى الخارج وعلى هذا فحقايق الممكنات ما يتعقله العاقل فى نفسه عند اطلاق
هذه الاسماء لا غير وعلى هذا الاصل يخرج قولهم حقائق الاشياء ثابتة وثانيها الامور الثابتة التى
ليست بموجودة فى حد ذاتها ولا معدومة فاذا انضمت بضميمة هى الوجود صارت موجودة ولا كانت
معدومة والحقائق بهذا المعنى هى التى يسميها المعقولى بالماهيات الا ان المعقولى عقل انها
امور ليست بموجودة ولا معدومة ولزمه القول بثبوتها من حيث يدرى اولا يدرى ولم يعقل ارتباطها
باول الاوائل وثبوتها بالفيض الاقدس قبل وجودها بالفيض المقدس وكوشف الصوفى القائل
بوحدة الوجود عن تلك الحقايق الثابتة وارتباط بعضها ببعض وتقدم بعضها على بعض
فى المرتبة العقلية قبل الوجود الخارجى فعرف ان الذات المقدسة تجلت اولا على نفسها بما علمت
بنفسها وبما هو مقتضى لنفسها وكمالها القائم بها وامكان تصور مظاهرها باطوار شتى وعلمه ذلك
هو عين الاقتضاء عند التحقيق وليس المراد بالعلم ارتسام صور الاشياء فى نفسها ثم ما كان استعداد
للمظاهر الكلية الفعالة الطاهرة المقدسة يسمى بالاسماء وما كان استعداد للمظاهر الجزئية المنفعلة
المقهورة المطلوبة يسمى باعيان الممكنات على هذا الاصطلاح صور معلومة عند الحق الاول المعنى الثالث
يحتاج الى تمهيد مقدمة وهى ان احدى النقيضتين منطبقة على الاخرى فكل ما فى الاسماء ظهر فى حقايق
الممكنات وحقائق الاسماء ضدهم متقابلات احدى المقابلتين فى غاية القوة والتمام والاخرى فى
غاية الضعف والنقصان والضعف هو عدم بعض ما فى القوى من القوة والنقصان هو عدم ما
فى التام من التمام مع الاشتراك فى الاصل بوجه من الوجوه فلا جرم هناك اصل الاثبات
فى احد الطرفين على الوجه الاتم ممتزج فى الطرف الآخر بالعدم ثم نقول من اراد التعبير عن تاصل
الاسماء وفرعية الممكنات فى هذه المرتبة فله عبارتان كلتاهما صحيحة احدهما ان حقايق الممكنات هى الاسماء
والصفات متميزة فى مرتبة العلم والثانية ان حقايق الممكنات هى عكوس الاسماء والصفات

المنطبقة فی الاحدانم المقابلة لها ولا فرق بین العبارتین الا فرقا ضعیفا لا اعتبار به عند المحققین من
حقائق الاشیاء علی ما هی علیه الرابع ایضا یحتاج الی مقدمة هی ان الصوفیة یسمون الاولی معشوقا
والثانیة عاشقا والمرتبة العلیا الظاهرة فی الجمیع عشقا وهذا اصطلاح صاحب اللمعات ثم ان المعشوق
تبدلی الی عاشقه ویجذبه الیه فیقال للسالک الذی غالب حاله هذا مجذوبا ومرادا ومحبوبا کما
کان فی قصة سیدنا ابراهیم جذبة العنایة الی مراتب الوجوبیة من حیث لا یدری فاهتدی
الی الذی فطره وتذکر من حال الافات ان بالذی فطره منزه عن هذه الذمائم وقد یترقی العاشق
الی معشوقه ویسیر الیه بالریاضات البدنیة والنفسانیة وتجرید وجه الروح فیقال للسالک الذی
غالب حاله هذا سالکا ومریدا ومحبا وقد یتدلی المعشوق ویترقی العاشق فیجتمعان فی الوسط وهذا
سالک یتصف بلوازم الطرفین فیقال له السالک المجذوب والمحب المحبوب والمرید المراد ومعنی هذا
الکلام ان لله تعالی تجلیا فی قلب الشخص الاکبر وان لهذا التجلی انبساطا وانتشارا فی حظیرة
القدس وان له عکوسا ومحاکی فی الملاء الاعلی فیتطبق علی هذا التجلی الاسماء التسعة والتسعون وان
لله تعالی ارادة حینا بعد حین وعلما متجددا ورضا متجددا بحسب هذا التجلی فهذا التجلی مع ما فی حیزه
هو الذی یسمونه بالمعشوق لان النفوس البشریة منجذبة الیه انجذاب الحدید الی المغناطیس وقد ذکرنا
ذلک فی صدر هذه المقالة والیه السیر والسلوک وبه الاتصال الذی یقصده الصوفیة وقد
تقتضی الاسباب الخفیة الی ان یرید الحق اصطفاء عبده وهو جاری فی خلوا نفسه لا یشعر بما ارید منه
فسمی مرادا وقد یقصده بالریاضات البدنیة وتجرید وجه الروح حتی یظهر الاتصال المودع فی اصل
جبلته فسمی مریدا وقد یحس باجتبار من الحق وسعی من نفسه ویکون له تارات یتقدم سعیه فی بعضها
ویغلبه تیسیر من الغیب فی البعض الاخر او یحس ذلک فی حالة واحدة من جهتین فیکون جامعا للمرتبتین
ما فی المشربین فیقول قد یکون الغالب علیه بعض وجوه هذا التجلی ویکون مجذوبا من ذلک الوجه فیقال
تحقق باسم کذا وکذا ویقال ربه من بین الاسماء اسم کذا وکذا وبالجملة قد یفهم العارف اصل استعداده
فی الاعیان الثابتة فی الاسم الذی یجده من بین الاسماء فینسب علیه فیقال حقیقة تعین اسم

الرحمن او اسم الله الی غیر ذلک و الشیخ المجدد معترف بهذا القول فی کثیر من مکاتیبه و بالجملة فالقول بان حقایق الممکنات عکوس الاسماء المنطبعة فی الاعدام المقابلة لها لیس مخالفا لکلام الشیخ ابن العربی واتباعه وکم لهم من تصریح او تلویح بهذا المعنی وقد ادانا الی وجه المسألة فلا حاجة هنا الی نقل کلامهم والاطناب بسرد تصریحاتهم وتلویحاتهم واقول بان حقایق الممکنات هی الاسماء بمعنی ان الاسماء المتصلة فی الوجود لها ظل فی الطرف المقابل یسمی باعیان الممکنات او بمعنی ان العارف له رب من الاسماء وهو حقیقته التی یرجع الیها لیس مخالفا لکلام الشیخ المجدد ولو شئنا لاقمنا براهین کثیرة من کلامه علی کلامه فیحمل کلام الشیخ المجدد انه وجد بعضا من المقالات الشیخ ابن العربی واتباعه فحمله علی ما یخالف وجدانه وتلک قلته علمیة لا مزلة کشفیة والفلتات لا یخلو منها العلماء ولا یقصر علو مقامهم ان یوجد فی بعض کلامهم قلیلا قلته ما وقوله تمایز الصفات الثمانیة لا یسلمه الصوفیة بل هی عین الواجب عندهم بمعنی ان الذات یکفی کفایتها ولیس عند المتکلمین دلیل علی ذلک لا نقلی ولا عقلی اما الاول فلان غایة ما فی الباب ان هناک حقیقة یصح اطلاق السمیع والعلیم ونحوهما عرفا ولغة اما ان هناک صفات متمایزة فکلا ومن انصف من نفسه فعل ان الناس اذا استعملوا افعال الصفات واسمائها لا یلتفتون الی تمایز الصفات وکونها زائدة علی الذات اصلا لکنهم یلتفتون الی صدور الآثار لا غیر فان من رای شیئا یتحرک ویمشی ویحسن یسمیه حیا یسمیه حیا بسبب هذه الآثار ولا یلتفت الی ان الحیوة صفة زائدة او هو ذاتی للحیوان الی غیر ذلک من التدقیقات الفلسفیة واما الثانی فان العقل اما یشهد الا بکونه بحیث یصدر منه هذه الآثار واما ان ذلک منحصر فی زیادة الصفات فکلا بل من انصف من نفسه عقل ان کون الصفات بمنزلة الاعراض فی محلها القائمة بموصوفاتها هو اعظم التشبیه فان قال قائل هذا مذهب اهل السنة یجب قبوله قلنا اهل السنة عندنا اهل القرون المشهود لها بالخیر وما روی عن احد منهم انه تکلم فی الصفات بل هی زائدة اولا وعلی تقدیر زیادتها هل هی امور انتزاعیة او خارجیة واما هذه الفرقة من المتاخرین التی تدعی لنفسها انها اهل السنة فعلی تقدیر ان لا یکون قولهم هذا بدعة فی الدین

واخترا عالمالم يقله احد من السلف فنحن رجال هم رجال وكذلك اختلاف اقواله في ان العالم موجود
خارجي ظلي او موهوم متقن اختلاف قليل الجدوى اذ المقصود ان الوجودات الخاصة متحققة بحيث
يصدر منها آثار ما سواه سمي هذا التحقيق وجودا خارجيا او وجودا وهميا متقنا وان سالتموني عن الحق
الصراح قلت ان الذات الالهية من حيث هي هي اجل من ان تكون في الخارج او في الاعيان
لكنا نقول نعم للحق تجلي عظيم هو في الخارج ويوصف الحق بانه في الخارج او في العالم بشرط هذا
التجلي وان سالتني عن هذه الاقوال كلها ما انكرت عليها الا من جهة التعبير او من جهة ذكر شي في غير
محله والاثقل الشبه صاحب كشف الى ما ليس له حقيقة اصلا فالقول بالصفات الثمانية له وجه
وجيه وهو ان اول النفس الرحماني المتمثل فيه الذكر والتجلي الاعظم يسمى عند الاشاعرة بالصفات
ولذلك قالوا الصدور بالايجاب ولقد مهاز ما ناغير انهم سموا شيئا واحدا باسماء شتى باختلاف
الجهات والاعتبارات وكم من اختلاف في الجهات يلتوي في صدور الناس حتى يظنونه من باب
اختلاف الحقائق كالبياض والابيض هما واحد في الحقيقة الا ان البياض اسم له من حيث انه
ماخوذ بشرط لا وان الابيض اسم له من حيث انه ماخوذ بشرط الشي فكذلك سموه حيوة من حيث
انه صفة يستتبع العلم بنفسه وبحقائق الممكنات وعلما من حيث انه تمثل فيه حقائق الاشياء قبل
تكونها في الخارج وقدرة من حيث انه ينبجس منها خلق الخلائق وارادة من حيث التجلي الاعظم
ينبعث منه تخصيص احد المتساويين وكلاما من حيث انه ينزل منه الوحي على قلوب الانبياء والملائكة
وسمعا وبصرا من حيث انه مبدء الانكشاف المبصرات والمسموعات وكذلك كلام مولينا عبد الرحمن
الجامي عندي مسلم فان مقصوده نفي تاصل الحقائق بحيالها وانها اعتبارات واضافات للوجود الحقيقي
بمعنى ان الوجود ظهر فيها وتعين بها لا بمعنى الفرق الاعتباري واذ قد اكما فالجواب فلتختم الرسالة
والحمد لله تعالى اولا وآخرا وظاهرا وباطنا وصلى الله تعالى على خير خلقه محمد وآله واصحابه اجمعين

(۴۱) **مكتوب بست و يكم** الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى - اما بعد مي گويد فقير ولي الله
عفي عنه كه در بعض احيان باقتضاے بعض احوال بيتے چند نظم كرده شد السال

که زیر هر بیتی اشاره لطیفه کرده آید به نکته که در آن ودیعت نهاده شده است والله یقول
الحق وهو یهدی السبیل **فمنها** دلی دارم ز خود خالی حبابش میتوان گفتن + در کیفیتی
جوش شرابش میتوان گفتن + وجود بی نمود معنی ما دیدنی دارد + درین نیرنگها بوئی
گلابش میتوان گفتن + درین دو بیت اشارتست بحالتی عجیب که انجذاب ممزوج ست با فنا
انا ع سویدای دل ما یالی اندر پیچ و تاب او + نقوش عالم ام الکتابش میتوان گفتن
اشاره است بجامعیت جهر بهت ع فرو پاشید از هم کثرت موهوم چون شبنم + ز فیض معنی ما
آفتابش میتوان گفتن + اشارتست بفنای انا که از ظهور معنی جهر بهت خیزد - **ومنها**
بزلف پیچ در پیچ کسی گم کرده‌ام خود را + خروشی در دل شبها نمیکردم چه میکردم +
دلی پرورد جان افکار و یار تند خو دارم + جهان را پر ز یاربها نمیکردم چه میکردم + اشارتست
بآن که گرفتاری بدقائق غیب الغیب حیرت شدیده میدهد و در قلق میآرد ع غم تحصیل و بار
شغل و درد عزل می‌بینم + جنون ترک منصبها نمیکردم چه میکردم تنفیر است از مناصب جاه
به بیان آفاتی که قبل و بعد [بیکار کردن کسی را بود] مع آن مناصب حاصل میشود ع کسی باطل هوس سازد کسی
بانگ هی بازد + اگر من یاد آن لبهای کردم چه میکردم + اشارتست بانکه نزدیک عارف
هر لذتی از لذات محسوسه تمثال معنی‌ست از معانی بی‌نشانی و در بعض حالات از تماثیل بخفای
بی می برد ع می تحقیق را از خم مشربها برون دیدم + خروج از قید مشربها نمیکردم
چه می کردم + اشاره است بآن که در معارفی که تعلق بشرائع ندارد تقلید شخصی پسندیده نیست
ع حجاب وصل مطلوب ست دل بستن بمطلبها + امین گر ترک مطلبها نکردم چه میکردم +
اشاره است بانکه توحید اراده شرط اعظم سلوک است **ومنها** ناگزیرم تو منم ای بی نظیر +
رو بگردان بعد ازین از ناگزیر + من ترا مشفق ترم از صد پدر + در من آویز و مرا محکم بگیر +
غیر من گر با تو وابسته بود + آن وبال است هذا السست و سعیر + درین سه بیت اشاره
کرده شد بمحاورات حقیقة الحقائق با سالک ع جان من در هجر یار خود بسوخت +

من عذاب الهجر اجرنی یا مجیر ✣ بے قرارم روز و شب بے روی یار ✣ باز بنما روے یارم یا قدیر ✣ اندرونم بے حواسش تار شد ✣ کے شود یارب بوصلش مستنیر ✣ اے برادر بعد ازین هشیار باش ✣ فرق می کن در میان شیر و شیر ✣ **ومنها** ساقی گرمی کن کز هوش خوافتم ✣ من یار خودم خود از دوش خود افتم ✣ بینم رخ ساقی ظاهر شده در خود ✣ مفتون شده بر خود مدهوش خود افتم ✣ مثل خم جوشان کز خم بدر افتد ✣ چو شی زده بر خود از جوش خود افتم ✣ از هر بن مویم جوشد مے دیگر ✣ از فرط تمایل زآغوش خود افتم ✣ زین تیز زبانی آزرده دلم من ✣ خوش آنکه زمانے خاموش خود افتم ✣ این غزل از مزاحفات بحر بسیط ست۔ مستفعلن فعلن چهار بار و آن در فارسی کم یافته شده غرض ازین ابیات تشوق ست بحال اتصال بافنا را اما دآن حالیست نادر الوقوع۔ اتصال عبارت ست از انجذاب روح و معرفت سر و فنا را انا از تنقیط لطیفه خفیه **ومنها** تا کے محنت مهجوری و دوری بکشم ✣ تا زمین وطنم سوے وطن باز روم ✣ تا کے همدمے سنگ بود شیوۂ من ✣ گوهر از عادنم سوے عدن باز روم ✣ تا کجا بستۂ زنجیر تعلق باشم ✣ آهوے از ختنم سوے ختن باز روم ✣ بو سے جان سیر سدا ز یادمن در دو جهان ✣ شاه ملک یمنم سوے یمن باز روم ✣ غرض ازین ابیات تشوق ست بعالم تجرد در رفیق اعلی و تفجع از هیئات دنیه غاسقه که دامنگیر وقت و تشویش حال و مغیر وجه روح می شود **مکتوب بست و دوم**۔ در شرح رباعیات۔ الحمد لله فالق الفهوم و ملهم العلوم و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین۔ اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که سابق رباعی چند در بیان بعض قواعد سلوک انشا کرده بودم الحال شوق برادرم خواجه محمد امین اکرمه الله بشهوده تقاضا میکند که زیر هر رباعی اشارے کرده شود بآن قاعده که در آن ودیعت نهاده شده من تالیف الرباعیات **رباعی** علمے که نه ماخوذ ز مشکوة نبی ست ✣ والله که سیرابی ازان تشنه لبی ست ✣ جائے که بود جلوه مهی حاکم وقت ✣ تابع شدن حکم خرد بو لهبی ست ✣ درین رباعی اشاره کرده شد بانکه علمے که ماخذ آن شرع محمدی نیست

(۲۲)

نامرضی ست و اشتغال بآن منافی سلوک ست **ومنها** دانی که چه بود نهج قدیم اے دلدار + شغل دل تو ظاهر و باطن با یار + این راشنوی از درس عوارف عارف + وان فن دگر از بگیر از احرار + درین رباعی اشاره کرده شد بانکه اصل کار درین راه جمع ظاهر و باطن ست ظاهر تو نه ایچ اوقات بر طاعات و باطن دوام تعلق قلب بحق و اگر کسے اول را میخواهد از کتاب عوارف بهتر نیست خصوصا تنبیح دنعش باب که درین مسئله اوقست و اگر کسے ثانی را میخواهد بهتر از صحبت احراریان یافته نمیشود **ومنها** در مذهب ماهست ز اسباب غرور + ذکر یکه بود عاطل از انوار حضور + در حاشیه نفی شو از خلق نفور + در جانب اثبات برو سوی غفور + شرط تاثیر ذکر حضور و تعظیم ست و نفور شدن از خلق و اثبات محبت حضرت حق- **ومنها** مستی و وله شرط طریق افتاد ست + بے مست شدن کار کسے نگشادست + در ذکر خفی جهر تخیل کردن شرط ست وز استاد طریقهم یاد ست + حضرت والد قدس سره تخیل جهر مفرط شرط میکردند که جمع همت و ظهور وله بدون آن نمے شود **ومنها**- خواهی که می صرف محبت نوشی + باید که بتقلیل علائق کوشی + دل را ز خیالات جهان صرف کنی + چشم از صور جمله عالم پوشی + اشارتست به نگاهداشت و نظر بر قدم و خلوت **ومنها** در عشق تو از جمله جهان بگذشتم + وز هر چه بجز یاد تو زان بگذشتم + مقصود من بنده بجز وصل تو نیست + اندر طلبت از دل و جان بگذشتم + اشارتست بباز گشت در اثناے ذکر دفعة بعد دفعة **ومنها** دایم دل من پیش تو حاضر باشد + چشمم برخ خوب تو ناظر باشد + در مذهب ما شرک جلی ست و صریح + گر سوے دگر خطرهٔ خاطر باشد + اشارتست بدوام یادداشت **ومنها** دانی چه بود سهل کثیر البرکات + در مشرب اهل دل وجود حدیات + تحصیل عدم بدان بسعی بالغ + در نفی خواطر و در سد جهات + عدم غیبت را گویند یعنی نسیان ما سوی و وجود عدم ملکه غیبت را گویند و اصل در تحصیل آن عزم قوی و همت فشاندن همه چیز ست از دل- **ومنها** خوش آنکه با نوار حضور رنگین ست + زیرا که طهارت ز اصول دین ست + تنویر دل و نفی خواطر خواهی

قوی ذریعه وصولش اینست + در جمع خاطر و تنویر دل از ازالهٔ خطرات تجدید طهارت فائدها دارد
ومنها تحصیل عدم آگر نداني کردن + باید نظر اهل فنا را جستن + این دار عضال را
دوائے به ازین + در حکمت اهل دل نخواهی دیدن + یعنی نظر قبول این طائفه کیمیائے
عجیب ست در تحصیل عدم و ازالهٔ خطرات پریشان ومنها آنانکه ز او ناس بهی رستند +
بالجملهٔ انوار قدم پیوستند + فیض قدس از همت ایشان میجو + دروازه فیض قدس ایشان
هستند + یعنی توجه بارواح طیبه مشائخ در تهذیب روح در نفع بلیغ دارد ومنها آن ذات
که از قید جهت بیرون ست + از حیطهٔ اسما و صفت بیرون ست + هر مرتبه زان ذات شانی
دارد + هر چند ز تعیین سمه بیرون ست ومنها هر مدرکه شد مظهر آن یار عجیب + ظاهر شده
از صورتش آثار عجیب + در لوح دل ار ثبت کنی صورت او + پیدا شود از لوح دل اسرار عجیب +
ومنها قومی بکتابت احرف موصوف + جمع بتلاوت اسما معروف + شخصے که ازین
قوم قدم پیش نهاد + گشت ست باین صورت ذهنی مشغوف + درین سه رباعی اشارت کرده
شد بتحقیق توجه بوجه خاص که حضرت خواجه نقشبند قدس سره بآن ارشاد کردند وآن پرورش
کردن صورت ذهنیه حضرت حق ست که در مدرکه آدمی متمثل شوند مانند تمثل تجلی صوری در متخیله
و هر چیزے را چهار وجود ست کتوبي ملفوظي و صورت ذهني و وجود خارجي چنانکه تاثیر
وجود ملفوظي و مکتوبي نزدیک اهل دعوت ثابت ست همچنین تاثیر این وجود ذهني نزدیک
نقشبندیه ثابت شده ومنها اے دوست توی دیدهٔ و بینائی من + شنوائی و دانائی و
گویائی من + عشقم تو و هم تو دل غمدیدهٔ من + اندر دل غمدیده شکیبائی من + اسا رتست
بتوحید حق تعالی و الحمد لله اولاد آخرا و ظاهرا و باطنا و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین

(۲۳) **مکتوب بست و سوم** در شرح ابیات ـ الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که سابق شوق برادرم محمد امین اکرمه الله بشهود و باعث
آن شد معارف غامضه در نیکوترین لباس که لباس نظم ست بیان کرده شود الحال شوق ایشان

تقاضاے آن میکند که زیر هر بیتے اشارتے لطیف کرده شود بآن معرفت که دران مودع ست

شعر الا طال شوق الابرار الی لقائی * وانی لاشد شوقا الیهم منهم * ؎ من نه انم باده ام یا باده را پیمانه ام * عاشق شوریده ام یا عشق یا جانانه ام * درین بیت اشاره کرده شد بمقام حیرت که از مقامات لطیفه خفیه ست که سالک درین مقام تفرقه نمیکند درمیان وجودات خاصه که بماهیات معبر میشود و درمیان وجود مطلق که ظاهر شده است در وجودات خاصه و امتیاز نمی نماید درمیان احکام خاصه مظاهر وجود تا یکے را عاشق گوید و دیگری را معشوق و سوم را عشق * ؎ مبتلاے حیرتم جان گویمت یا جان جان * اصطلاح شوق بسیارست و من دیوانه ام درین بیت نیز اشاره کرده شد بمقام حیرت و جان عبارت از وجودات خاصه ست و جان جان عبارت از وجود مطلق ست ظاهر شده در وجودات خاصه ؎ شوق موسی در ظهور او را نار طور اوبا * در نهاد شمع آتش میزند پروانه ام * اشاره است بآنکه محب بسوال حال خود جذب میکند محبوب را و متشخص ظهور او میشود در صورت خاصه که مقتضی استعداد اوست الیکون التجلی الا بقدر استعداد المتجلی له و آتش زدن عبارت از قلق و بیقراری دادن ست ؎ با جمال ذاتیش حسن دگر در کار شد * چشم او را سرمه ام یا زلف او را شانه ام * درین بیت اشارت بحکمت ظهور احجار بهت که اتمام بعض مصالح این عالم ست یا آنکه حسن ذاتی و در ذات خود از غیر مستغنی ست و حسن ثانوی که مقتضاے مصلحت کلیه است نگاهے مقتضی این نو میشود و تمثیل حسن ذاتی بچشم معشوق که و رعایت لطافت آفریده شده و حسن ثانوی بسرمه و همچنان زلف و شانه ؎ میل هر عنصر بود سوے مقر اصلیش * جذبه اصل ست هر شورش مستانه ام اشارت ست بحقیقت محبت ذاتیه که آن میل حضرت وجود ست در مظاهر مقیده بجانب اطلاق مثل میل هر عنصر بمقر اصلی خود ؎ غافل از خود ماند از صورت چو پر شد آئینه * تا ترا شناختم خانا زخود بیگانه ام * اشارت ست باستغراق در اتصال یعنے سر و روح در کار خود بحد باشند و سالک را غیر نگوید حتی نفس خود نیز مدرک نگردد و تمثیل آن بآئینه که از خود غافل ست

وبصورت مسلی ه است این بر ستیم نام تجرد و تهمت ست ÷ در ازل پیش از زمان تعمیر شد
میخانه ام ÷ اشارت ست بآنکه محبت ذاتیه قبل از عالم ارواح و اجسام ست زیرا که حصول او توجه
وجود ست باطلاق و آن قبل از زمان ست و میخانه اشارت بجوامع مراتب اطلاق ست والحمد لله
اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً **مکتوب بست و چهارم** در منظومات ه فراغت یافتم از
حج و عمره ÷ چو احرام سر کوی تو بستم ÷ چو دیدم روی زیبای تو جانان ÷ ز تشویش وجود
خویش رستم ÷ بیا ساقی بده جام شرابی ÷ که مخمور صبوحی استم ÷ **ایضا**
محبت تام جوش طبع و میل نفس اگر باشد ÷ سر اهل محبت در دو عالم گاو خر باشد ÷ ز نازک
طبع خیر از خود نمانهائی آید ÷ درخت بید را دیدیم دایم بی ثمر باشد ÷ بوسعت مشربان رنگ
تعلق در نمیگیرد ÷ اگر نقشی زنی بر روی دریا بی اثر باشد ÷ صفائی طبع میخواهی ز صحبت
دامن اندر کش ÷ که آب دور از مردم همیشه با صفا باشد ÷ **ایضا** مزاج صاف طبعا نرا
بجز غربت نمیسازد ÷ مکدر گردد آب صاف چون یکجا وطن گیرد **فرد** صفا با خبث باطن نیز
گاهی جمع میگردد ÷ بر دماغ عه را چون درد بنشیند تماشا کن ÷ **فرد** هرزه گردی مانع نور
دل ست ای هوشمند ÷ سیل تا ننشست یکجا طلعش صافی نشد ÷ ه دوای درد من
بر جمع اضداد او مینازم ÷ نمانا بر دل مجروح من هستی و مرهم هم ÷ جهان و جان فدای
وضع شوخ شهر آشوبت ÷ قیامت میهائی و دم عیسی مریم هم ÷ درین بیت اشاره کرده
شد بجمال عجیب که آن جمع ست در قلق قلب و انس روح در یک حالت و تأذی از آن یک و التذاذ
از آن دیگر بیکدفعه ه توی اول توی آخر توی ظاهر توی باطن ÷ توی مقصود اهل دل
توی مشتاق همه هم هم ÷ ز یک منبع درینجا مختلف فواره میجوشد ÷ مزاج حرص قارون زهد
ابراهیم ادهم هم ÷ بخاری از زمین خیزد بباد جو در آمیزد ÷ گهی باران ریزان ست
گاهی برف و شبنم هم ÷ درین سه بیت اشارتست باضمحلال حقایق متخالفه در یک حقیقت
و امتیاز احکام و بیان حقایق متخالفه بسبب امتیاز صور و هیاکل ه که امی طرفه نیرنگی درین

(۴۴)

کاشانه سردادی ٭ که عالم پای کوبان از دست عشقت گشت و آدم هم ٭ درین بیت اشارت
ست بسریانی عشق در جمیع عالم چه فلک و چه ملک و چه عنصر و چه اعراض خصوصًا انسان که عشق
طبعی و ارادی هر دو دارد بانکه سبب سریان آن مصلحت کلیه است **مکتوب بست و پنجم** در شرح
غزلیکه به تضمین بیت اول غزل عراقی علیه الرحمة انشا کردند ع نخستین باده کاندر جام کردند ٭
مزاجش عکس آن گلفام کردند ٭ هویدا شد در امکان صورت حق ٭ بآن صورت جهان را رام کردند
همی بایست تفصیلے ازان روی ٭ مکارم را بما اتمام کردند ٭ شراب وحدت از خمخانه غیب
مرا صبح ازل در کام کردند ٭ چو غلطیدم ز مستیها بهر سو ٭ حریفان مستی از من وام کردند
حقیقت را که مستور از نظر بود ٭ بما مشهود خاص و عام کردند ٭ پس آنگه موج دریا باز گردید
باتمام فنا اکرام کردند ٭ این رمزے دقیقے با تو گویم ٭ بخود آغاز و نیز انجام کردند ٭٭
غرض ازین ابیات شرح بیت عراقی ست علیه الرحمة و تعیین مراد او از باده و جام و استعاره
از چشم ساقی و حاصل آنست که این بیت دو احتمال دارد یکے آنکه از جام مرتبه امکان مراد باشد
و از باده کمال او بافاضه صور انواع و خواص آن و از مستی چشم ساقی فیض ذاتی که عبارت از تجلی
اعظم ست باصطلاح او حقیقة محمدیه باصطلاح صاحب فتوحات و درین نظم عدول از وضع از مستی
چشم ساقی کرده شد گفته آمد که ممزوج بان باده کرده شده است عکس روی آن یار گلفام
دیگر آنکه کمالاتے که در طبقه بنی آدم ظاهر شده و اتمام خواص نوعیه و استیفا احکام طاقت
ایشان بآن متحقق شده بواسطه اخیار هیئه افراد کمل ست که وجود ایشان بجهت مصلحت تفصیل
مراتب اجمالیه وجوبیه است و فی الحدیث بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و این اشاره بهمین تفصیل
تواند بود پس این افراد کمال را در ازل باستعداد کمالات وجوبیه نواخته اند و در نشاه
دنیا از ایشان آثار همان استعداد بر روے کار آمد ملل و مذاهب پدید آمدند و اعلام ارشاد
بر افراشته شد و سبب هدایت جماعات بنی آدم گشت و بحقیقت جمیع افراد بنی آدم از لفظ
الست چیزے می فهمند و لیکن ایشان بآن حقیقت مجرده بوسعتے از وجوه ملتفت می شوند و بهمه

(۴۵)

برکات نفوس کاملہ ست چہ نفوس مقارنہ با اجساد و چہ مفارقہ از آنہا و معاد این نفوس اصحاب کمال
ست در تجلی اعظم و شمول شدن بفیض آن بوجہے کہ انوار وسطی ایشان را در خود مستغرق و متلاشی سازد
و انانیات صغرا را وجودے پیدا نباشد و در پنج بیت لاحق این معانی بطریق ایجاز و بلسان
اشارت ادا کردہ شد باز نکتہ دیگر ادا کردہ آمد کہ تجلی اعظم مبداء و معاد نفوس کاملہ ست ــــ

باب دوم

از کتاب کلمات طیبات در ترجمہ رسالہ اسرار العارفین و سیر الطالبین

شیخ شہاب الدین سہروردی رحمۃ اللہ علیہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اما بعد خانہ ہائے فقیر ویران شدند و شہر ہایش بے بنیاد و فقرا رحلت کردند و متشبہان و متوسمان
بسیار شدند آنانکہ مشغول بہ غیبت و دروغ و طلب دنیا و فریب و نفاق و بغض و غل و غش
و حقد و حسد و کبر و غضب و حرص و ریا و القار عداوت و رغبت امارت و صحبت سلاطین و امرا
و اہل قسم و اکل حرام کہ دل را ہمیرانند و چون شہادت ہمچو کسان مقبول نیست اقتدا ایشان
و کلاہ گیر خلق از ایشان چگونہ روا باشد فلہذا خواستم کہ کتابی نویسم در علم سالکان و فقرا و عارفان
تا انکہ عزم تصنیف کردم و قلم را جولان دادم و اسرار الطالبین و سیر العارفین
نامش نہادم و سوال میکنم از خدا کہ توفیق انجامش دہد چنانکہ بشروعش داد و ما النصر الا
من عند اللہ و ہو علی کل شیء قدیر و بالاجابۃ جدیر و سیرۃ بندہ را نزدیکی حق تعالے
و تقدس دست ندہد مگر بدوری از خلق چرا کہ نزدیکی خلق از ذکر اللہ و عبادت و طاعتش

وفکر در ملک وملکوتش باز سپارد چہ نزدیکی او بدون دوری خلق صورت نمی بندد تعالی شانہ
چنانکہ قرب سلطان بقرب ہمہ ملوک کہ بدون بعد از غیر سلطان وغیر مولا راست نیاید سیرۃ
شیخ آنست کہ ذاتش قدسی باشد وصفات ذمیمہ اش فانی وصفات حمیدہ اش باقی چنانکہ
چیزے از صفات بشریہ در باطن وی مانده دیگر پیرایان دلالت کند وراہ نماید وہر وقت ظاہر شده
صلاحیت مشیخت ندارد او خود محتاج شیخی ومرشد کہ او را معرفت وطریقت آموزد وکذا قال الشیخ
ابو الغیث الیمنی رحمۃ اللہ علیہ سیرۃ ہرکہ صوف وجبہ پوشید لقمہ چرب ولذیذ نخورد وبا سلاطین
واہل دنیا نیامیزد وہرکہ نہ چنین ست در لباس انبیا واہل سلوک خیانت ورزیده باشد وحقش
ادا نکرده سیرۃ فقیر را مخالطت ملوک وسلاطین حلال نیست کہ از صحبت ایشان قلبش بمیرد
روایت ست از ابن ابی طالب کرم اللہ وجہہ کہ صحبت ملوک فتنہ است وخوردن طعام شان سم
قاتل کہ دواے ندارد وفرمود رضی اللہ عنہ علم معرفت ست ودیدن روی ظالم قلب را سیاہ می
کند ومعرفت حاصل نمی شود روایت است از ابو الحسن نوری رحمۃ اللہ علیہ کہ گفت چنانکہ از تاثیر
صحبت بدکار نیکوکار بد شود ہمچنان نیکوکار بدکار گردد وہرکہ این مسئلہ را انکار کند بقول فقہا گمراہ
وزندیق ست کہ انکار حدیث کرده آنکہ فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم الصحبۃ تؤثر وگفت
علی رضی اللہ عنہ صحبت صالحان نور ورحمت ست اہل عالم را سیرۃ سالک باید کہ بذکر مشغول
باشد تا آنکہ ہر موئے از موہاے بدن زبان باشد سیرۃ اصل در اقامۃ سلوک وریاضت
نفس وتجرد ارادت اینست کہ خود را از اہل دنیا وصحبت اغنیا وسلاطین وہواے نفس دور دارد
سیرۃ مرید مبتدی باید کہ از تمامی فضول ہمچو فضول نظر وفضول کلام وطعام وجملہ معاصی صغائر
وکبائر اجتناب کند سیرۃ روایت ست از ابوبکر شبلی رحمۃ اللہ علیہ کہ گفت مرید را خصوصا
مولا را باید کہ بغیر حاجت کلام نکند سیرۃ ہرگاه مرید از خلوۃ وعزلت بیرون آید سر خود
بر قدم شیخ نہد بطریق شکر ومنت وآنچہ بعض فقہا گفتہ اند کہ ازین فعل کافر شود واکثرے
ایشان ہم کفر نیز قائل شده اند کہ این تحیت ست نہ عبادت زیراکہ شیخ گاہی مرید نیست سیرۃ

اصل در طریق فقیر پرہیز کردن ست از دنیا چنانکہ رسول خدا فرمود صلی اللہ علیہ وسلم حب
الدنیا راس کل خطیئة وفتنة وبلیة سیرۃ مرید کہ فقیر باشد بقدر حاجت کسب کند
و بعد فراغ از کسب بذکر مشغول شود و نشستن میان خلق نہ پسندد سوائے مراقبہ و آن نظر
کردن ست در مغیبات بصفا یقین ہمچو عالم ملکوت و بعض گفتہ اند مراقبہ مراعاۃ سیرست برائے
ملاحظہ غیب بہر لمحہ و لحظہ سیرۃ خلوت ترک دادن اختلاط مردم ست اگر میان ایشان باشد
و بعض گفتہ اند خالی شدن ست از تمام اذکار سوا ذکر اللہ و بعض گفتہ اند انس گرفتن ست
بذکر و مدت آن چہل روز ست بقول رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اخلص للہ اربعین
صباحا ظھر ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه سیرۃ عزلت دور شدن ست
از اہل زمانہ بترک طمع از امارۂ نفس و شہواتش بلزوم پرہیزگاری سیرۃ صحبت اغنیا
و اہل دنیا قلب مومن را میمیراند نعوذ باللہ منہا و چون قلب مومن بمیرد سنگ و کلوخ گردد پس
ہرچہ خواہد بگوید سیرۃ حسن بصری روایت کرد از امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ کہ گفت ہرگاہ
بینی مردے را کہ بے حاجت با مردم اختلاط میکند و دنیا می طلبد و باز خدا را می طلبد پس بدانکہ
او زندیق و مردود ست و دزدے ست از دزدان دنیا سیرۃ روایت ست از ابویزید
بسطامی رحمة اللہ علیہ کہ گفت طالب دنیا طالب خدا نباشد و اختلاط اہل سلوک در طریق طلب
خدا با سالکان ست نہ با اہل دنیا سیرۃ شیخے کہ بر قانون مذہب اہل سنت و جماعت
و حرکات او موافق کتاب اللہ و سنت رسول اللہ نبود از قطاع الطریق و دزدان دین ست
سیرۃ روایت ست از علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ کہ گفت بدترین مردم و گمراہ کنندہ
مردم کسی ست کہ غم دنیا خورد پرسیدند دنیا دار کیست گفت آنکہ زیادہ از قوت شبا روزی
طلبد کہ او غنی ست نہ فقیر و لہذا امام شافعی رحمة اللہ علیہ بر کسیکہ زیادہ بر قوت روزی
دارد صدقہ فطر واجب گردانیدہ سیرۃ روایت ست از علی کرم اللہ وجہہ کہ گفت سہ قلب ست
قلب سلیم قلب منیب و قلب شہید۔ قلب سلیم آنست کہ جز معرفت خدا چیزے در آن نباشد

وقلب نیب آنکه از هرچیز سخداے عزوجل بازگردد وقلب شهید آنکه او تعالی وتقدس را در هر
چیزے مشاهده کند سیرة شیخ باید که عارف ودانا باحوال مرید باشد تا حسب حالی او
نصیحت وراهنمائے کرده باشد وآنکه نه چنین ست گمراه کننده سیرة مرید را نشاید که در قلب
او ذره از حب دنیا باشد چه دنیا مردارے ست پس ذره ازان همچو قطره خون ست که چون
در آب افتد تمام آب فاسد وتباه شود سیرة مشائخ طریقت گفته اند که صحبت توانگران فقیر را
سم قاتل ست که او را دواے نیست وحاصل این کلام آنکه از اهل دنیا بقدر استطاعت
وامکان پرهیز دو چه محبت دنیا در دلهاے مردم جا کرده ست پس از صحبت شان ضررے عظیم
خواهد رسید سیرة روایت ست از ذوالنون مصری رحمة الله علیه که گفت هر که شبے بخفت
و در دلش غل یا غش ست با یکے از مسلمانان نام او از دیوان فقرا محو کرده شود بعض محققان
گفته اند غش در مذهب شان این ست که برادر مسلمان خود را بنامش یاد کند سیرة بدان
اے طالب که هرگاه بینی کسے را در دنیا افتاده وبجاه ورفعت ومنزلت دل داده واسیر تعلق
مردم دنیا شده پس بر دست گریستن بر نفس خودش زیرا که فقر کناره گرفتن ست از حب دنیا
سیرة فقیر را در تمام مذاهب اختلاط اهل دنیا وآمدن بر ملوک وسلاطین حلال نیست چنانکه
فرمود علی بن ابیطالب رضی الله عنه بدترین فقیرے ست که بر در امیر آید ونیکوترین امیرے
ست که بر در فقیر آید ودر روایت ست که صاحب عراق سه سال مریض بود وسهل ابن عبدالله
تستری را خواند تا دعا کند ونظر شفا وشفقتش نگردد وآخر ببرکت دعا ونظر شفقتش شفا
یافت باز سهل بخانه خود آمد وسه سال عزلت اختیار کرد سیرة هر که همیشه بدنیا مشغول
باشد همیشه از حق سبحانه وتعالی دور باشد که مشغولی دنیا حجابی ست عظیم در راه نجات از
اهل دنیا ذکر الله ست تعالی وتقدس سیرة قدم اول در راه سالکان وعارفان بریدن
علائق ست بالکلیه چنانکه فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم طالب الدنیا لا یکون طالبا
للمولی ونزد کله اهل سلوک منقول ست که هرگاه مهمے با امرے معظم یکے را از ایشان

پیش آمدے بجامہ صوف پاکسار پوشیدے و زنجیر در گردن یا در پا و در سر انداختہ مناجات
بحق سبحانہ کردے فی الحال مستجاب شدے۔ و بدانکہ زنجیر یا رسن در گردن یا در پا انداختن
مستحسن ست و سنت داؤد ست علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ مراد ازان سراسر غایت
تواضع و انکسار و افتقار و حضور و رقت قلب امرے دیگر نیست و موید آن ست انچہ روایت
ست از بعض تابعین کہ گفت دیدم عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ کہ بر پشت شان اثر تازیانہ
ہست پیش عبد اللہ بن عمر رفتم و گفتم کہ امیر المومنین را دیدم کہ بر پشت شان اثر تازیانہ ہاست
گفت سبحان اللہ کدام ست کہ امیر المومنین را تازیانہ زند او را غلامی ست کہ در آن خلوت
محاسبہ نفس میکند و شب جمعہ درّہ برداشتہ نفس و درا میزند و میگوید کہ چنان کردی چنین
کردی۔ و الحمد للہ علی الاختتام و علی رسولہ الصلوٰۃ والسلام۔

خاتمہ

الحمد للہ والمنۃ کہ کتاب مستطاب مسمی بہ کلمات طیبات بحسن اہتمام و
سعی مالا کلام منشی ابن علی مہتمم اخبار نیر اعظم مراد آباد بماہ جون سنہ ۹۴ء
بمطبع مطلع العلوم مراد آباد مطبوع گشتہ سرمہ چشم مشتاقان گردید۔

اشتہار

چونکہ یہ کتاب بموجب ایکٹ ۲۵ سنہ ۶۷ء داخل رجسٹر گورنمنٹ ہو چکی ہے
کوئی صاحب بغیر ہماری اجازت کے قصد طبع کا نفرماویں بلکہ جن کو
جلدین مطلوب ہوں منشی ابن علی مہتمم اخبار نیر اعظم مراد آباد سے
طلب فرماویں۔

المشتہر حافظ عبد المجید و نجم الدین مالکان کتاب